

کتابخانه مجازات
و خاطرات عماد الکتاب

یہ ہستہم
محمد جواد مراد می پیا



بیت

كیمیة مجازات
وخاطرات عماد الكتاب

کمیته مجازات و خاطرات عماد الکتاب

به اهتمام
محمد جواد مرادی نیا



کتابخانه و اسناد ملی

۴۱۲

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

مرادی نیا، محمدجواد، ۱۳۴۵ -
کمیته مجازات و خاطرات عمادالکتاب / به اهتمام محمدجواد مرادی نیا. -- تهران: اساطیر، ۱۳۸۴.
۲۹۶ ص. (انتشارات اساطیر، ۴۱۲)
ISBN 964-331-284-4
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
۱. کمیته مجازات. ۲. عمادالکتاب، محمدحسین، ۹۱۲۴۷ - ۱۳۱۵ -- خاطرات. ۳. کمره ای، محمد،
۱۲۴۵ - ۱۳۲۱ -- خاطرات. ۴. انجمنهای سری -- ایران. الف. عنوان.
ک ۴ م ۸ / ۱۴۵۸ / ۸ / DSR ۹۵۵/۰۷۵۲۰۶
کتابخانه ملی ایران
۲۴۰۷-۲۴۰۸



اساطیر

کمیته مجازات و خاطرات عمادالکتاب

به اهتمام محمدجواد مرادی نیا

چاپ اول: ۱۳۸۴

حروفچینی: نصیری

لیتوگرافی: طیف‌نگار

چاپ: دیبا

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۳۳۱-۲۸۴-۴

حق چاپ محفوظ است.

نشانی: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰

تلفن: ۸۳۰۰۱۴۸، ۸۸۲۱۴۷۳، ۸۳۰۱۹۸۵



چهره عمادالکتاب
کارخودش

فهرست گفتارها

۱۳	□ پیشگفتار.....
۱۷	۱. تاریخچه کمیته مجازات و زندگینامه عماد.....
۱۹	کمیته مجازات.....
۲۵	لو رفتن تشکیلات کمیته و دستگیری اعضای آن.....
۲۶	سرنوشت اعضای کمیته.....
۲۸	زندگینامه عمادالکتاب.....
۲۹	عماد و کمیته مجازات.....
۳۲	نامه به احمدشاه.....
۳۶	نامه به وزیر داخله.....
۳۷	حضور مبارک.....
۳۹	آثار عماد.....
۴۱	۲. متن خاطرات عماد.....
۴۳	از بادکوبه تا تهران.....
۴۵	گرفتار محبس.....
۵۵	مدار قصه تأسیس کمیته مجازات.....
۵۶	نطق ابوالفتح زاده.....
۵۸	ماجرای کریم و چگونگی باز شدن پای من به کمیته.....
۶۳	نطق ارداقی.....
۶۴	نطق عماد.....
۶۴	تأسیس مجدد کمیته مجازات.....
۶۶	صورت اولین بیانیه کمیته مجازات.....
۶۹	نخستین بازتابها.....
۷۱	مخفی شدن رجال.....
۷۱	ترور میرزاحسن.....
۷۳	بازتاب ترور میرزاحسن.....
۷۷	۳. دستنویس خاطرات عماد.....
۱۲۱	۴. کمیته مجازات در خاطرات کمره‌ای.....
۱۲۳	سخنی درباره کمیته مجازات در خاطرات کمره‌ای.....
۱۲۴	دعوت آقامیرزاعلی اکبرخان قاضی.....
۱۲۴	درباره حسین خان لله.....

- انتقال محبوسین کمیته مجازات به یک خانه ۱۲۵
- در منزل محبوسین کمیته مجازات ۱۲۷
- معروف شدن مجازاتی‌ها به دسته کمره‌ای ۱۲۷
- بی تکلیفی مجازاتی‌ها ۱۲۸
- التماس دعای محبوسین کمیته مجازات ۱۲۹
- سفارش محبوسین به عدل‌الملک ۱۲۹
- ملاقات محبوسین ۱۳۰
- در منزل محبوسین کمیته مجازات ۱۳۰
- درخواست از نصرت‌الدوله برای کمک به آزادی محبوسین ۱۳۱
- نظر شاه درباره کمیته ۱۳۱
- سفارش محبوسین کمیته مجازات به امیر مفخم ۱۳۱
- سرنوشت محبوسین ۱۳۲
- منزل محبوسین ۱۳۲
- منصب جدید وقارالسلطنه ۱۳۳
- تلاش برای آزادی عمادالکتاب و ابوالفتح‌زاده ۱۳۳
- استدعای سردار معظم از کمیته مجازات برای تأمین خود ۱۳۴
- راپورت ویستاده‌ل به شاه ۱۳۵
- پیگیری امر محبوسین کمیته مجازات از سردار جنگ ۱۳۵
- سوختن دست عمادالکتاب ۱۳۶
- اخلاق عالی قاضی ارداقی ۱۳۶
- افترا به من ۱۳۷
- وعده نجات محبوسین کمیته مجازات ۱۳۷
- گرفتاری دوباره اعضای کمیته مجازات ۱۳۸
- دلیل گرفتاری جدید کمیته مجازات ۱۳۸
- دستگیری‌های گسترده‌تر ۱۳۹
- مفقود شدن دوسیه اصلی کمیته مجازات ۱۳۹
- کاغذ نظمیه به عدلیه در خصوص تعقیب کمیته مجازات و مستوفی‌الممالک ۱۴۰
- احتمال اعدام حسین لله و قاضی ۱۴۰
- مراجعت عیال قاضی ارداقی ۱۴۱
- پیغام ارداقی به من ۱۴۱
- دستخط ملایمت اثر ۱۴۲
- قرار ملاقات با وثوق‌الدوله ۱۴۳
- ملاقات با رئیس‌الوزرا با حضور وزیر عدلیه، نصرت‌الدوله ۱۴۳

- استدلال دولت ۱۴۴
- قول وثوق الدوله‌ای ۱۴۴
- وثوق الدوله و کمیته مجازات ۱۴۵
- دلیل اختلاف بین کمره‌ای و وثوق الدوله ۱۴۶
- ملاقات با قاضی ۱۴۶
- حواله وثوق الدوله برای خانواده محبوسین کمیته مجازات ۱۴۶
- رسیدگی به خانواده زندانیان کمیته مجازات ۱۴۷
- نقل عدل‌الملک از کمیته مجازات و غیره ۱۴۸
- کیفیت کمیته ۱۴۸
- درگیری اعضای کمیته مجازات در زندان ۱۴۹
- روایت عماد و قاضی از درگیری داخل زندان ۱۴۹
- رسید پول وثوق الدوله ۱۵۰
- یوم به دار زدن رشیدالسلطان و حسین خان‌لله ۱۵۱
- عاقبت بخیری حسین خان‌لله ۱۵۱
- نطق پرشور رشیدالسلطان ۱۵۲
- پرسش‌هایی از نصرت‌الدوله ۱۵۳
- چه چیزها که نمی‌دانستم ۱۵۳
- عریضه سایر محبوسین ۱۵۴
- دلجویی و استادهل ۱۵۴
- نگران حال محبوسین و تبعیدی‌های کمیته مجازات ۱۵۵
- تکذیب شایعه اعدام ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده ۱۵۶
- آخرین سخنان رشیدالسلطان ۱۵۶
- ملاقات قاضی و عماد ۱۵۶
- تحیّر از این اوضاع ناگوار ۱۵۷
- آه مادر لله و توسل به من ۱۵۸
- قساوت و شقاوت فوق الطاقه آقایان سران ۱۵۹
- ترس از قوز بالای قوز ۱۵۹
- خبر تیرباران ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده در راه مشهد ۱۶۰
- تأیید خبر تیرباران شدن ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده ۱۶۰
- تفصیل دفن لله و رشیدالسلطان ۱۶۰
- تقاضای شهریه برای عیالات محبوسین از صمصام و سکوت او ۱۶۱
- برای تأمین معاش عیالات و اطفال محبوسین ۱۶۲
- وضع ملاقات محبوسین نظمی ۱۶۲

- ۱۶۳ وضع مقصرین پلتيکی
- ۱۶۳ تلاش حتی الامکان برای کاستن از اندوه محبوسین
- ۱۶۴ نگرانی مادر حسین خان از بیرق‌های سرخ
- ۱۶۵ گفت‌وگو با سردار جنگ برای معاش عیالات محبوسین
- ۱۶۵ پیغام به وثوق‌الدوله در خصوص عیالات محبوسین
- ۱۶۶ پاسخ وثوق‌الدوله
- ۱۶۷ گرفتار شدن مشکورة الممالک
- ۱۶۸ احکام محبوسین
- ۱۶۹ ملاقات عماد و ارداقی در زندان
- ۱۷۰ وزراء و معاش عیالات محبوسین
- ۱۷۰ وزراء و محکمه سرّی
- ۱۷۱ دبیرالملک و محبت برای حقوق مجلس کلوب و مساوات
- ۱۷۳ نوبت غلبه خارجه
- ۱۷۴ مجلس ختم بی‌رونق در خانه ابو الفتح‌زاده
- ۱۷۵ وضعیت متزلزل مشاور الممالک
- ۱۷۵ وضع حال من و روزگار نامراد
- ۱۷۷ شیخ عابدین حمامی و صدتومان وثوق‌الدوله
- ۱۷۷ گرفتن شهریه از مصدق برای خانواده محبوسین
- ۱۷۸ امتحان اخلاق برای مساعدت عیالات محبوسین و عالی‌ترین باشرفان ایران
- ۱۷۹ میل شیخ محمدعلی قزوینی به وکالت قزوین
- ۱۷۹ معاهده جدید تدین، صدرایی و ملک‌الشعراء با وثوق‌الدوله
- ۱۸۰ کمیته جدید حزب
- ۱۸۱ ۲۵ هزار تومان تقدیمی وثوق‌الدوله به شاه
- ۱۸۲ مجدداً گرفتاری انبار گندم
- ۱۸۳ جهنم دنیا
- ۱۸۳ وضع خانواده ابو الفتح‌زاده
- ۱۸۵ دادن شهریه محبوسین
- ۱۸۵ ارسال نامه تشکر برای شاه
- ۱۸۶ عیال ارداقی
- ۱۸۷ کمک صمصام‌السلطنه به خانواده حسین خان
- ۱۸۸ در تعقیب محمودخان پهلوی
- ۱۸۸ معالجه چشم میرزا عبدالحسین ساعتساز
- ۱۸۹ خواب کمیته مجازات

- ادب سید یعقوب ۱۹۰
- روایت مشکوة از کمیته مجازات ۱۹۰
- توسط برای محبوسین ۱۹۴
- سرگذشت اندوهبار دوستان ۱۹۵
- محبوسین کمیته مجازات ۱۹۵
- اعتراض به سجل احوال ۱۹۶
- عید دیدنی از مردمان محبوب خداوند ۱۹۷
- یادی از دوستان ۱۹۸
- مأموریت من به عضد السلطان و نصرت السلطنه ۱۹۹
- در تعقیب رهایی کمیته مجازات ۲۰۰
- وعدۀ مساعدت مستوفی ۲۰۲
- اظهارات بی ربط عضد السلطان ۲۰۲
- گزارش ارداقی از ایام محبس ۲۰۲
- اقدام عمومی برای استخلاص محبوسین ۲۰۳
- دعوت از رفقا ۲۰۴
- مذاکرات با وثوق السلطنه ۲۰۴
- آه از ظلم فوق العاده ۲۰۴
- همۀ محبوسین یا فقط محبوسین ما ۲۰۵
- گردش تجریش ۲۰۶
- نگرانی ارداقی و عماد و مشکوة ۲۰۷
- وکالت کمیته مجازاتی ها ۲۰۸
- در حضور مشیرالدوله ۲۰۸
- بحث بی انتهای تشکیل و عدم تشکیل ۲۰۹
- اعتصاب غذای محبوسین ۲۰۹
- فهرست دریافت و پرداخت کمک به خانواده محبوسین کمیته مجازات ۲۱۰
- [اعانه محبوسین] ۲۱۰
۵. گویاسازی ۲۱۳
- اسدالله خان ابو الفتح زاده ۲۱۵
- ابراهیم منشی زاده ۲۱۵
- میرزا اسماعیل خان ۲۱۶
- حسین خان لله ۲۱۷
- محمدنظرخان مشکوة الممالک ۲۱۷
- تیمورتاش، عبدالحسین (سردار معظم خراسانی) ۲۱۹

۲۲۰ میرزا عبدالله خان بهرامی
۲۲۱ احسان الله خان دوستدار
۲۲۱ بهادر السلطنه کردستانی
۲۲۲ نظمیة
۲۲۳ ژنرال وستداهل [ویستادهل]
۲۲۴ حسین پاشا امیربهادر
۲۲۴ عبدالحمیدخان متین السلطنه ثقفی
۲۲۵ میرزامحسن مجتهد
۲۲۶ منتخب الدوله
۲۲۶ کمال الوزاره
۲۲۶ کریم دو اتگر
۲۲۷ زمان خان رئیس تأمینات
۲۲۷ رشیدالسلطان
۲۲۸ نصیرالسلطنه (میرزامهدی خان اسفندیاری)
۲۲۸ ارداقی
۲۲۹ میرزا احمدخان صفا مستنطق تأمینات
۲۳۱ ۶. بیانیه های کمیته
۲۳۳ مانیفست دوم
۲۳۴ مانیفست سوم
۲۳۶ بیان نامه دولت
۲۳۸ جواب کمیته
۲۴۳ ۷. روزشمار حوادث مهم
۲۴۵ روزشمار وقایع مهم سال های ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۰ شمسی
۲۵۷ ۸. نمایه
۲۸۱ ۹. تصاویر

پیشگفتار

آنچه پیش رو دارید خاطرات محمدحسین خان قزوینی ملقب به عمادالکتاب، عضو کمیته مجازات است. کسی که به اتهام عضویت در گروهی تروریستی و مشارکت در قتل سیاسی تنی چند از رجال پایتخت قاجاری مدتی را در سیاه‌چال‌های مخوف نظمیته تهران معروف به محبس سپری کرده و تنها زمانی طعم رهایی را چشید که اوضاع زمانه کاملاً دگرگون گشته، قدرتمندان پیشین جای خود را به چهره‌هایی جدید سپرده بودند. عمادالکتاب با آن که در شمار بنیان‌گذاران کمیته مجازات محسوب نمی‌شود و حتی در تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی‌ها نیز علی‌الظاهر تعیین‌کننده نبوده است اما از آنجا که مهره‌های اصلی تشکیلات جان سالم از محبس بیرون نکشیده و طبعاً توفیق نگارش باورها، دیده‌ها و شنیده‌های خود را نیافتند باید خاطرات عماد را مغتنم دانست و آن را به مثابه منبعی اصلی برای جست‌وجو در زوایای تاریک یکی از پدیده‌های قابل توجه تاریخ معاصر ایران پذیرفت.

آنچه اکنون از خاطرات عماد در دست است قریب به هشتاد صفحه بوده و صفحاتی چند از این مکتوبات به دلایلی که بر ما روشن نیست از مجموعه جدا افتاده و مفقود شده است.^۱

اما با این حال اوراق موجود نیز ارزش خود را دارا بوده و اطلاعاتی با ارزش و بعضاً منحصر به فرد از این جریان تاریخی را که عماد به او تعلق داشته بر ملا می‌سازد.

عمادالکتاب در این خاطرات که با خط زیبای نستعلیق از خود برجای گذاشته به موضوعاتی پرداخته که برخی از آنها از این قرار است:

- بیان مختصری از زندگی خود تا قبل از گرفتاری.
- اشاره‌ای کوتاه به سوابق آزادیخواهی خود.
- شرح دقیق ماجرای بازداشت.

۱. دست کم در سه مقطع از خاطرات، این افتادگی مشهود است.

- توصیف جزئیات محبس هولناک نظمی.

- توضیح شرایط سیاسی ایران در سال‌های جنگ جهانی اول و فراهم شدن زمینه شکل‌گیری کمیته مجازات.

- نحوه شکل‌گیری و بسته شدن نطفه کمیته مجازات و اشاره به سرخوردگی سیاسی مبارزان و مجاهدانی که شکست خورده از جنگ با روس‌ها به تهران بازگشتند.

- صورت جلسات، نحوه ترورها، بروز اختلافات داخلی و چگونگی باز شدن پای خودش به کمیته در جریان حکمیت در یک مورد از این اختلافات.

- اشاره‌ای گذرا به جریان دمکرات‌های تشکیلی و ضدتشکیلی، ابراز تنفر از تشکیلی‌ها و تمجید از ضدتشکیلی‌ها.^۱

نگارنده برای کامل کردن این مجموعه بخش‌هایی دیگر را به آن افزوده است تا خواننده به چهره‌ای شفاف‌تر از جریان کمیته مجازات و حامیان و مخالفان آن دست یابد. یادداشت‌های سیدمحمد کمره‌ای که شرح پیگیری‌های مستمر او را برای نجات محبوسین کمیته مجازات و اتفاقات جالبی که در این مسیر رخ داده دربر دارد از جمله مواردی است که از کتاب حجیم خاطرات وی استخراج و با ترتیب زمانی در ادامه این کتاب گنجانده شده است. اهمیت این یادداشت‌ها زمانی روشن می‌شود که بدانیم در آن ایام برخی کمیته مجازات را به نام دسته کمره‌ای می‌شناختند (روزنامه خاطرات / ۲۲۴).

عزم راسخ کمره‌ای برای آزادی اعضای کمیته از زندان که در جای جای خاطرات وی مشهود است او را حتی چندین بار نزد بزرگترین دشمن کمیته مجازات یعنی میرزا حسن خان وثوق‌الدوله (رئیس الوزراء) کشاند تا علاوه بر میانجی‌گری برای این امر، مبلغی نیز به عنوان کمک هزینه برای خانواده زندانیان از وثوق بگیرد.

کمره‌ای، اعضای اصلی کمیته مجازات را وطن‌خواهانی می‌دانست که فقط و فقط برای پاکسازی جامعه از شر نوکران اجنبی (روس و انگلیس) دست به سلاح برده اقدام به ترور کرده بودند.

۱. ضدتشکیلی‌ها، همان دمکرات‌هایی بودند که تحت رهبری سیدمحمد کمره‌ای با تشکیل دوباره حزب دمکرات مخالف بودند.

وی حتی با برخی از آنها سوابق دیرین مبارزاتی داشت مانند سابقه عضویت با ابوالفتح‌زاده در انجمن مخفی بین‌الطلوعین در جریان انقلاب مشروطه. کمره‌ای تا آخر مدافع مجازاتیان باقی ماند، هرچند شکل‌گیری جریانات پرسروصدا و جدیدتری همچون عقد قرارداد ۱۹۱۹ عملاً به بحث‌های مرتبط با کمیته مجازات خاتمه داده بود. شرح حال چند تن از رجال مرتبط با موضوع کمیته مجازات که نام آنان در این کتاب آمده است، بیانیه‌های کمیته، روزشمار وقایع مهم سال‌های ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۰ ش و تعدادی تصویر از دیگر اضافات کتاب حاضر است. امید است که این اوراق و این تلاش ناچیز سهمی هرچند اندک در هرچه روشن و شفاف‌تر شدن رخدادهای تاریخ معاصر ایران را داشته باشد.

در پایان لازم می‌دانم از همکاری آقایان جواد کامور بخشایش، عبدالمحمد روح‌بخشان و عبدالکریم جریزه‌دار مدیر انتشارات اساطیر در به ثمر نشستن این اثر تشکر و قدردانی نمایم.

محمدجواد مرادی‌نیا

فروردین ۱۳۸۴



۱

تاریخچه کمیته مجازات
و زندگینامه عماد

کمیته مجازات

اوایل شهریور ۱۲۹۵ شمسی (ذی قعدة ۱۳۳۴ ق) در حالی که دنیا در انتظار پایان جنگ عالمگیر اول بود و ایران نیز در تب و تاب تبعات ناشی از ورود ناخواسته به عرصه کشاکش قدرت‌های بزرگ جهان می‌سوخت، مردم تهران نظاره‌گر تولد جمعیتی مخوف و تروریستی به نام کمیته مجازات بودند، جمعیتی که پس از انجام دو، سه عملیات آدم‌کشی، نامش لرزه بر اندام دولتمردان می‌انداخت. در آن سال زمام دولت ایران در دست میرزا حسن خان ملقب به وثوق‌الدوله بود، کسی که آشکارا در همه محافل، انگلیسی‌اش می‌خواندند. کمیته مجازات از بدو اولین ترور تا حدود چهارده ماه که توانست مخفیانه ادامه حیات دهد، پنج تن از رجال سیاسی مذهبی پایتخت را به کام مرگ فرستاد. در خلال این عملیات، دولت وثوق نیز از بیم توسعه ترورهای آن کمیته از عرصه قدرت به زیر آمد و نامداران دیگری همچون مستوفی‌الممالک، علاء‌السلطنه و صمصام‌السلطنه یکی پس از دیگری بر کرسی صدارت نشسته بلکه آبی بر این آتش بریزند، اما کمیته همچنان می‌تاخت و دل‌ها را می‌لرزاند و کسی جلو دار آن نبود.

مؤسسان کمیته که در پی تحقق آرمان‌های انقلاب مشروطه بودند، مناسبات جاری در عرصه حاکمیت را خلاف جهت آن آرمان‌ها پنداشته و در جمع‌بندی‌های خود تنها راه بازگرداندن آب رفته به جوی را حذف فیزیکی رجالی می‌دانستند که از دید آنها به اهداف مشروطه خیانت کرده، عامل اجرای مقاصد بیگانگان شده بودند.

میرزا ابراهیم خان منشی‌زاده و اسدالله خان ابوالفتح‌زاده که پایه‌گذاران کمیته بودند، هر دو در هواخواهی مشروطه سوابقی داشته و برای خود وظیفه و رسالتی قائل بودند. آنان در آن دوره در بریگاد قزاق منصب افسری داشته و به هنگام بروز مشروطه به صف آزادیخواهان پیوسته بودند.

پیشنهاد تشکیل کمیته مجازات ابتدا از سوی منشی زاده مطرح و با استقبال ابوالفتح زاده روبرو شد. اندکی بعد محمدنظرخان ملقب به مشکوة الممالک که به هنگام انقلاب در کمیسیون جنگ مجاهدین همکار آنان بود به آن دو پیوست. البته آن سه سابقه همکاری سیاسی مشترک دیگری در قالب انجمن غیرت و قبل از آن انجمن مخفی ثانوی را داشتند.

هسته مرکزی کمیته مجازات با عضویت این سه شکل گرفت و ابراهیم منشی زاده به عنوان دبیرکل، ابوالفتح زاده رئیس قوای عامله و مشکوة الممالک رئیس دفتر کمیته و رئیس قوه مقننه برگزیده شدند و به خرید اسلحه و تهیه لباس سیاه و بلند برای شب و اقدامات دیگر پرداختند و مرامنامه‌ای برای کمیته تنظیم نمودند.

کمیته مجازات برای رسیدن به اهداف خود و از بین بردن افرادی که مد نظر داشتند، عضوگیری را آغاز کردند و ابتدا با کریم دواتگر ضارب شیخ فضل‌ا... نوری ارتباط برقرار کردند.^۱ او عضویت در کمیته را پذیرفت و چند تن از دوستان خود را نیز وارد کمیته کرد. پس از آن اعضای دیگری نیز به جمع آنان پیوستند: حسین خان‌الله، علی اکبر ارداقی، محمدحسین عمادالکتاب، کمال‌الوزاره، احسان‌ا... خان، رشیدالسلطان خلخالی، میرزا عبدالحسین ساعت‌ساز، بهادرالسلطنه کرد، سیدمرتضی و اکبرخان.

اعضای کمیته به تدریج برنامه‌های خود را پیاده کرده، جامعه را در رعب و وحشت فرو بردند.

اولین دستور کار ترور رئیس انبار غله بود که مورد توافق همه اعضا قرار گرفت. مبلغی پول به همراه دو قبضه اسلحه در اختیار کریم دواتگر قرار گرفت تا به کار میرزا اسماعیل خان^۲ پایان دهد. کریم برای انجام این عملیات دو تن از یارانش به

۱. مورخ‌الدولة سپهر، ۴۱۶.

۲. وی قبل از کشته شدن به دست افراد کمیته ریاست انبار غله را عهده‌دار بود و سابقه نیکوئی نیز نداشت و احتمالاً به دلیل شهرت داشتن به رابطه با انگلیس و قحطی ناشی از جنگ و احتمال فروش آذوقه تهران به نیروهای روس و انگلیس مورد خشم کمیته مجازات قرار گرفت.

نام‌های رشیدالسلطان و سیدمرتضی را با خود همراه کرد و آن سه برای اجرای ترور به طرف ایستگاه راه‌آهن شاه‌عبدالعظیم حرکت کردند و در اطراف محل کار اسماعیل خان ساعاتی به انتظار نشستند و حوالی ساعت ۵ بعدازظهر که او سوار بر کالسکه در حال خروج از انبار غله بود وی را ترور کردند. رشیدالسلطان، سیدمرتضی و کریم هر سه به ترتیب تیرهایی به سوی شلیک کرده و گریختند.

کمیساریای نمره ۶ محمدیه در ۱۷ فوریه ۱۹۱۷ مطابق ۲۸ دلو ۱۳۳۵ قمری به پلیس تأمینات گزارش داد: «ساعت چهار و چهل و پنج دقیقه بعدازظهر میرزا اسماعیل خان مدیر انبار غله هنگام مراجعت از انبار در نزدیکی ایستگاه راه‌آهن حضرت عبدالعظیم در درشکه خود مورد سوء قصد قرار گرفت و کشته شد. بلافاصله یک نفر اسپیران و چند پلیس در محل حادثه حضور یافتند، هم‌چنین چند نفر مامور تأمینات در محل حاضر شده اطلاعات زیر را از کسبه و مغازه‌دارهای محل کسب کردند: از ساعت ۱۱ صبح دو نفر در این حدود مشغول گردش بودند و می‌گفتند منتظر آمدن مسافری از خراسان هستند. پس از وقوع حادثه این دو نفر ناشناس دیگر دیده نشده‌اند. علائم و آثار این دو نفر تا آنجا که وضعیت اجازه می‌داد و اظهارات اشخاص محلی مؤید آن بود اخذ و با اطلاعات دیگری به تأمینات داده شد تا قضیه را تعقیب نماید. پلیس تأمینات برای دستگیر نمودن قاتلین دست به کار شد»^۱.

پس از این ترور، زیاده‌خواهی مجری ترور، یعنی کریم دواتگر سران کمیته را تحت فشار قرار داد. وی از آنان در قبال ترور میرزا اسماعیل خان پول زیادی طلبید و مشکلاتی بر سر راه کمیته به وجود آورد لذا سران کمیته پس از دو ماه و نیم افت و خیز تصمیم به از میان برداشتن کریم دواتگر گرفتند. مأموریت این کار به رشیدالسلطان داده شد و او ساعت ۹/۳۰ دقیقه شب سوم آوریل ۱۹۱۷ مطابق ۱۳ ثور ۱۳۳۵ پس از نوشیدن مشروب با کریم او را در مجاورت کلیسای ارامنه از پشت ترور کرد و به ماجرای اختلاف کریم و کمیته پایان داد. فردای آن روز سه نفر مظنون

یعنی رشیدالسلطان، سید مرتضی و میرزا عبدالحسین ساعت ساز دستگیر شدند و اعترافاتی کردند اما این اعترافات برای پلیس در به دست آوردن مقر، محل و نام افراد کمیته کافی نبود. ترور کریم اعضای کمیته را در انجام عملیات بعدی شجاع تر کرد و از آن پس تصمیم گرفتند بعد از انجام هر ترور اعلامیه‌ای صادر کرده و نظرات خودشان را به اطلاع مردم برسانند.

سومین عملیات کمیته، ترور میرزا عبدالحمیدخان متین السلطنه مدیر روزنامه عصر جدید بود. وی به روس‌گرایی شهرت داشت و اعضای کمیته او را وابسته به اجانب می‌دانستند. عملیات ترور متین السلطنه در ۲۲ مه ۱۹۱۷، اول جوزای ۱۳۳۵ با موفقیت انجام شد و کمیسر ۳ حسن آباد در این روز گزارش داد که ساعت ۸ و نیم بعد از ظهر متین السلطنه نویسنده و سردبیر روزنامه عصر جدید در اتاق کار خود به وسیله شخص ناشناسی به قتل رسید: «شخص ناشناسی که خود را در عبا پیچیده بود در محل کار متین السلطنه (در خیابان قوام السلطنه) حاضر شده اظهار می‌دارد که کاغذی به نام او دارد. مستخدمین اداره از ورود این شخص بنا به دستوری که قبلاً از سردبیر روزنامه به طور عموم داشتند جلوگیری کردند و مشاجره لفظی بین ناشناس و مستخدمین اداره آغاز شد. در این هنگام هادی خان منشی روزنامه وارد شد و دید که بین ناشناسی با نوکرهای متین السلطنه گفت و شنودهایی در جریان است. برای فیصله دادن به این امر کاغذ را گرفته و قول داد آن را به متین السلطنه برساند در ضمن شخص ناشناس هم جلو پله‌ها به انتظار ایستاد. در لحظاتی که سردبیر مشغول خواندن نامه بود ناشناس از غفلت مستخدمین استفاده کرده پله‌ها را پشت سر گذاشته وارد اتاق کار متین السلطنه شد. هادی خان در حالی که پشتش به در ورودی اتاق بود و در نظر داشت جواب نامه را از سردبیر بگیرد غفلتاً صدای تیری او را متوجه مرد ناشناس کرد و همان دم متین السلطنه را دید روی کف اتاق بر زمین افتاده است. هادی خان هم از ترس جان روی زمین افتاد و در حالی که در کف اتاق می‌خزید از آن جا بیرون آمد. قاتل پس از اجرای نقشه خود از اتاق بیرون رفت و روی پله‌ها با یکی از مستخدمین به نام سیدمصطفی روبرو شد. سید که صدای تیر را شنیده بود قصد ورود به اتاق را داشت ولی بقیه مستخدمین

فرار را برقرار ترجیح داده بودند. این دو نفر (سید و تروریست) روی پله‌ها با هم گلاویز شده قاتل و نوکر مشغول جنگ گردیدند و سرانجام سیدمصطفی تروریست را به زمین زد و قصد داشت او را دستگیر کند ولی قاتل دست به اسلحه برد و با یک تیر بازوی سید را مجروح ساخت و از دست او نجات پیدا کرد و فرار نمود. در کوچه یک پسر ارمنی ۱۴ ساله او را تعقیب نمود و فریاد کرد: قاتل، قاتل. فراری برای نجات از دست این پسرچه سمج او را نیز هدف گلوله قرار داده تیری به سینه او شلیک کرد و همان طور که به راه خود ادامه می‌داد سعی داشت خود را از انظار مخفی نماید. به همین جهت کلاه خود را در همان نزدیکی بر زمین انداخت و فرار کرد. این کلاه به وسیله مأمورین فردای آن روز به تأمینات فرستاده شد.

پس از وقوع این قتل و فرار حیرت‌انگیز قاتل، پلیس تحقیقات و بازرسی دقیقی کرد ولی به جایی نرسید. از طرف دیگر تحقیقات از کسی که کلاه قاتل را به وی فروخته بود هیچ نتیجه مثبتی نداد!^۱

بلافاصله پس از قتل متین‌السلطنه اولین مانیفست کمیته مجازات صادر شد و پس از آن نیز کمیته مزبور پس از انجام هر تروری بیانیه‌ای را صادر و توزیع کرد و دلایل خود را از انجام عملیات ترور به اطلاع عموم رساند. به پیشنهاد عمادالکتاب هم چند نسخه از بیانیه‌ها به وسیله پست به وزارتخانه‌ها و اشخاص مهم ارسال شد. ترورها و انتشار بیانیه‌های تند و آتشین کمیته مجازات رعب و هراس شدیدی در دلها انداخت و دستگاه پلیس آن زمان که با ریاست کلنل وستداهل سوئدی اداره می‌شد برای دستگیر ساختن اعضای کمیته سخت به تکاپو افتاد.^۲

قربانی بعدی کمیته میرزا محسن مجتهد داماد آیت‌الله بهبهانی بود. برخی منابع این ماجرا را منتسب به کمیته می‌دانند و ظاهراً این اقدام پیش از هماهنگی با سران کمیته صورت گرفته است. به نظر می‌رسد در خصوص ترور میرزامحسن بین شورای اصلی کمیته اختلاف نظر وجود داشته است. به هر حال در ۱۷ شعبان ۱۳۳۵ احسان‌الله خان و حسین‌خان‌لله در بازار حلبی‌سازها در ملاء‌عام و در روز

روشن بین مسجدشاه و مسجد جمعه میرزامحسن را ترور کردند. کمیسر ۸ بازار در روز ۷ ژوئن ۱۹۱۷ مطابق جوزا ۱۳۳۵ ترور آقامیرزا محسن مجتهد معروف را به شرح زیر گزارش داد: «ساعت ۱۰/۲۰ صبح آقامیرزامحسن را در حالی که وارد منزل می شد کشته اند. به محض دریافت این گزارش میرزباقرخان پدر، کمیسر تأمینات در محل حادثه حضور یافته اطلاعات زیر را به دست آورد: میرزامحسن در حالی که سوار الاغ بود و حاجی عبدالعلی نوکرش دنبالش بود از منزل قوام السلطنه برمی گشت در موقع ورود به منزل خود در حین رسیدن به چهارراه مسجد جامع دو نفر ناشناس که از چند ساعت قبل در آن حوالی قدم می زدند میرزا محسن را هدف تیر قرار دادند و چون تیر اولی به خطا رفت دومی هفت گلوله به سوی او شلیک کرد، آقامیرزامحسن کشته و قاتلین شروع به فرار کردند. اطلاعاتی که درباره این قتل به دست آمده حاکی از آن بوده که بعضی از عابرین و اشخاص ناظر قاتلین را شناخته اند ولی علائم و آثاری که از آنها باقی مانده مأمورین را به کشف قطعی جرم نزدیک نساخت»^۱.

پس از قتل میرزامحسن مجتهد، کمیته اطلاعیه ای در تأیید آن صادر کرد و آن قتل را به نیروهای خود منتسب ساخت.

میرزامحسن فرزند آقا میرزامحمدباقر مجتهد، صدرالعلماء متولد ۲۱ ذی حجه ۱۲۸۸ تهران بود.

پنجمین قربانی کمیته، منتخب الدوله خزانه دار کل بود که قتل او برای سران کمیته مشکل ساز و سرانجام به انهدام تشکیلات آنها منجر شد. ترور وی در دهم ماه رمضان ۱۳۳۵ مطابق ۹ تیر ۱۲۹۶ و ۸ ژوئن ۱۹۱۷ در خیابان امیریه اتفاق افتاد. منتخب الدوله دارای سوابق سوء اخلاقی و ارتباط با بلژیکی ها بود ولی کسی از اعضای کمیته با ترور او موافق نبود. اغلب اعضای کمیته قتل منتخب الدوله را به بهادر السلطنه کردستانی که از کمیته اخراج شده بود منتسب می کنند.

از دیگر افرادی که توسط کمیته به قتل رسیدند میرزا احمدخان استوار معروف

به مازور استوار، احمدخان صفا و سردار رشید است، گفتنی است برخی منابع قتل دو نفر آخر را منتسب به کمیته می دانند.

لورفتن تشکیلات کمیته و دستگیری اعضای آن

پس از ترور منتخب الدوله که اعضای هسته مرکزی با آن موافق نبودند اختلافاتی بین اعضا بروز کرد. منتخب الدوله توسط بهادرالسلطنه کردستانی به قتل رسیده بود و سایر اعضای کمیته در اعتراض به عمل او، تصمیم به مجازاتش گرفتند. وی نیز از این تصمیم آگاه و با توجه به سرنوشت کریم دواتگر بر جان خود بیمناک شد و به همین دلیل به نظمیته مراجعه کرده و اسامی و نشانی دقیق اعضای کمیته را به کلنل س. ک. وستداهل، رئیس نظمیته ایران، تسلیم کرد. وستداهل هم در سوم شوال ۱۳۳۵ به دستور شاه تمامی اعضای کمیته را دستگیر کرد.^۱

تحقیق و بررسی از متهمان در آغاز با کمال ملاحظه و ملایمت و حتی جانبداری از آنان به عمل می آمد. چند روز پس از دستگیری اعضا، شبی صفا مستنطق نظمیته همه متهمان کمیته را احضار کرد و گفت: «اصولاً تمام افراد ایرانی مایل بودند بفهمند که کمیته از چه کسانی تشکیل و هدف و مقصودشان چه بوده و برای چه دست به این اقدامات تند و خشونت آمیز زده اند بنابراین بدون اینکه بخواهم وارد اصل موضوع شوم لازم است یادآور شوم که ضرر و زیان این اعمال عاید خود شما خواهد شد و من در حکم آئینه شفاف می هستم که اعمال و افعال شما را در انظار عمومی آن طوری که بوده است منعکس نموده و در معرض قضاوت افکار عامه قرار می دهم. و به عبارت ساده تر من در زشتی و زیبایی اعمال شما هیچ تأثیری نخواهم داشت».^۲

حسین خان لاله از جمله افرادی بود که تا آن تاریخ متواری بود و در اختفا به سر می برد ولی او نیز در دام پلیس گرفتار آمد و راهی زندان شماره یک نظمیته شد. دو روز پس از این حادثه، احمدخان صفا به هنگام ورود به منزلش در یکی از

۱. شمیم، ۵۶۷.

۲. تبریزی، ۱۴۲.

کوچه‌های تاریک ولی آباد توسط شخص ناشناسی از پای درآمد. با کشته شدن احمدخان صفا عملیات بازجویی از متهمان به شخص دیگری به نام عماد همایون واگذار شد.^۱ در این زمان عمادالکتاب و میرزا عبدالحسین شفائی به زحمت از طریق مکاتبه با یکدیگر ارتباط داشتند.

تمامی دستگیر شدگان پس از تحمل نُه ماه حبس به منزل ابوالفتح‌زاده منتقل شدند. بهادرالسلطنه که علیرغم خوش خدمتی به پلیس خود نیز به دام افتاده بود در خانه مزبور مدام دم از محاکمه داخلی و خصوصی بین اعضای کمیته می‌زد و می‌خواست قصور و اشتباهات هر یک از اعضا روشن شود و گناهکار اصلی آشکار گردد. در یکی از شب‌ها هم چنین جلسه‌ای به ریاست ابوالفتح‌زاده تشکیل شد و ارداقی و عمادالکتاب بیگناهی خود را به اثبات رسانده و دلیل آوردند که در جریان قتل‌هایی که اتفاق افتاده هیچ‌گونه نظرو غرضی شخصی نداشته و مطلقاً اسرار کمیته را نزد احدی فاش نساخته‌اند.^۲

سرنوشت اعضای کمیته

اعضای کمیته مجازات همگی نُه ماه در زندان ماندند و سپس به منزل ابوالفتح‌زاده انتقال یافتند در این میان فقط ابراهیم منشی‌زاده به علت ابتلا به بیماری حصبه در منزل خود تحت نظر بود. بهادرالسلطنه در منزل ابوالفتح‌زاده به وستداهل متوسل شد و دوباره به زندان بازگشت و گویا پس از مدتی آزاد شد و در جنگ‌های با اسماعیل آقاسمیتقو از طرف قوای دولتی جاسوسی می‌کرد و پس از قلع و قمع اکراد به وضع فجیعی جان باخت.

با روی کار آمدن کابینه صمصام‌السلطنه، دستور آزادی زندانیان کمیته صادر شد و اعضای آن متفرق شدند. مشکوة‌الممالک به مازندران رفت و احسان‌الله خان ابتدا به جنگل و سپس به قفقاز رفت تا در انقلابات روسیه شرکت کند. مدتی بعد وثوق‌الدوله مامور تشکیل کابینه شد و دستور داد به سرعت متهمان کمیته مجازات

را دوباره دستگیر و زندانی کنند.

به دنبال این امر افراد پلیس به دستگیری اعضا اقدام کردند و منشی زاده و ابوالفتح زاده را جدای از دیگران در باغشاه نگه داشتند.

چندی بعد، حسین خان لله و رشید السلطان را به دار آویختند و منشی زاده و ابوالفتح زاده را به عنوان تبعید به کلات نادری از شهر بیرون بردند و در ۲۷ ذی قعدة ۱۳۳۶ در راه سمنان مشهد آن دو را به بهانه فرار از دست ماموران تیرباران کردند.

عمادالکتاب و میرزا علی اکبرخان ارداقی و مشکوة الممالک نیز برای پنج سال به خارج از تهران تبعید شدند و برای دیگر اعضای کمیته محکومیت هایی بین ۵ تا ۱۵ سال تعیین کردند.

زندگینامه عمادالکتاب

محمدحسین خان عمادالکتاب قزوینی در ۲۵ فروردین ۱۲۴۰ در قزوین تولد یافت. پدرش میرزامحمد در قزوین به شغل قباله‌نویسی اشتغال داشت. پس از طی دوران کودکی به کسب علوم قدیمه در زادگاهش همت گماشت و پس از چندی به تحصیل علوم جدید و فراگیری زبان فرانسه و نیز تکمیل آموزش زبان عربی پرداخت. عمادالکتاب از دوران نوجوانی علاقه وافری به خوشنویسی یافت و نزد اساتید خط آن زمان قزوین از جمله میرزامحمدعلی خوشنویس قزوینی به فراگیری این هنرروی آورد و در این علم آن‌چنان پیش رفت که در ۲۲ سالگی خط نسخ، رفاع و ثلث را به خوبی می‌نوشت و در این هنر شهره شده بود.

از صفحات آغازین خاطرات وی چنین برمی‌آید که وی در دوران نوجوانی و اوان جوانی مدتی را در روسیه (بادکوبه) پیش تاجری شیروانی به کار اشتغال داشته است. به گونه‌ای که به هنگام فوت پدر در ۱۲۵۶ ش. او در روسیه بود و یک سال بعد، تنها پس از مراجعت به وطن از این حادثه آگاه شد.

عمادالکتاب پس از آن عازم کاظمین شد و مدت سه سال در آن شهر زندگی و از طریق تحریر خط امرار معاش کرد. سه سال بعد که وسایلی فراهم آورد در معیت سیدمحمدباقر حجةالاسلام به کربلا رهسپار شد و مدت چهار سال در آن شهر رحل اقامت افکند و به کار تحصیل همت گماشت و پس از آن از کربلا به تهران آمد. عمادالکتاب در ۱۳۱۲ ق که مقارن با اواخر سلطنت ناصریه بود در خیابان ناصریه تهران دارالکتابه‌ای تأسیس کرد و از راه کتابت و نیز تعلیم اطفال به امرار معاش پرداخت. در دوره سلطنت مظفرالدین شاه جزو کاتبان وزارت انطباعات شد و از ۱۳۱۷ ق با سمت کاتب در آن جا اشتغال داشت.

عمادالکتاب در دوره سلطنت سلطان احمدشاه قاجار هم مدتی در وزارت داخله با سمت منشی‌گری به خدمت مشغول بوده و همزمان با آن معلم مشق خط

احمدشاه هم بوده است. عماد علاوه بر تبحر در فنون خط، در شعر و انشاء، مینیاتور و صورتگری، نقاشی، تاریخ هم دست داشت اما بیشتر اوقات عمر خود را صرف کتابت و تعلیم خط کرده و شاگردان زیادی از وی کسب علم کرده‌اند. وی علاوه بر معلمی مظفرالدین شاه و احمدشاه و برخی شاهزادگان قاجار از جمله حسین قلی مظفری، نصره السلطنه والی فارس، محمدحسن میرزا ولیعهد، معلم محمدرضا پهلوی و دیگر برادران وی در هنگام طفولیتشان نیز بوده است. از میان صد شاگرد زبردستی که خط نستعلیق را از عماد آموختند می‌توان به حسین زرین خط، مجدالکتاب گرگانی، غلامعلی سروش، علی منظوری تفرشی، احمد کجوری و... اشاره کرد.

عماد در انواع خط استاد بود و نستعلیق را از کتبه تا غبار استادانه و نیکو می‌نوشت. او در ۱۳۲۳ ق. نوشتن شاهنامه فردوسی را که به امر شاه شروع کرده بود به پایان رساند. در دوره محمدعلی شاه هم آواز آزادی خواهان شد و تلاش زیادی در این زمینه از خود بروز داد. بعد از مشروطه به استخدام وزارت داخله درآمد و هفت سال در آن وزارتخانه خدمت کرد.

عماد و کمیته مجازات

منابع موجود درباره علت ورود عماد به کمیته سخنی به میان نیاورده‌اند اما آنچه مسلم است این است که عماد به واسطه دوستی با دواتگر و از طریق وی وارد کمیته مجازات شده و به سبب برخورداری از حسن خط، کار نگارش بیانیه‌های کمیته مجازات را عهده‌دار شد. ورود عماد به کمیته همزمان با ورود میرزا علی اکبرخان ارداقی (برادر قاضی ارداقی) و بهادرالسلطنه (از خوانین کرد) بوده است^۱ و نام وی در تاریخچه کمیته مجازات با عنوان و سمت صدر ثبت شده است. عمادالکتاب پس از لورفتن و فروپاشی کمیته با فاصله حدود بیست روز بعد از نخستین دستگیری‌ها در ۲۲ شوال ۱۳۳۵ ق بازداشت شد. آن روز که مصادف با ۲۱

مرداد ۱۲۹۶ بود هنگامی که عماد الکتاب و ارداقی در اداره مشغول کار بودند توسط مامورین به نظمیة احضار شدند و به اتاق عبدالله خان، رئیس اداره تأمینات انتقال یافتند. پس از آن آنها را به اتاق وستداهل، رئیس وقت نظمیة، برده و به مازور محمودخان، رئیس زندان، تحویل دادند. او نیز به دستور رئیس نظمیة میرزاعلی اکبر ارداقی را به اتاق شماره ۲ و عماد الکتاب را به اتاق شماره ۵ راهنمایی کرد و پس از بازرسی بدنی و تحویل اشیاء غیر ضروری آنها را توقیف ساخت.^۱ عماد الکتاب پس از بازجویی و محاکمه به ۵ سال حبس محکوم شد.

«به گناه عضویت کمیته مجازات در روز یکشنبه بیست و دوم ماه شوال سنه یکهزار و سیصد و سی و پنج گرفتار نظمیة شدیم. از آنجائی که بنده و میرزاعلی اکبرخان (ارداقی) جز سعادت وطن محبوب خود ایران هیچ منظوری و مقصودی نداشته و از حرکات جاهلانه و خودسرانه سایرین متنفر و متأذی بودیم لهذا این گرفتاری را گرچه باعث زحمت و خسارت کلی بود با حسن وجوه تلقی کرده راستگویی را که یکی از خصائل فطری ما دو نفر است بر طبق اخلاص گذارده و حقیقت را گفتیم و در لیلۀ چهاردهم محرم الحرام که دیشب بود، شکر ت یا مولی که از قید محاکمه و استنطاق جستیم. همیشه حضرت سبحان را حامی خود دانسته و می دانند. مشقه فی السجین یوم پنجشنبه چهاردهم محرم سنه ۱۳۳۶ العبد عماد الکتاب محمد حسین بن محمد قزوینی».^۲

نُه ماه پس از دستگیری و زندانی شدن اعضای کمیته، دستگاه نظمیة متهمان را به خانه ابوالفتح زاده انتقال و آنها را در آن محل تحت نظر قرار داد. در این باره تبریزی چنین آورده است:

روزی از طرف نظمیة ارداقی، عماد الکتاب و مشکوة الممالک را برای تحقیقات به نزد مدعی العموم بدایت به نام نصیرالملک میرفندرسکی می برند و مدعی العموم (دادستان) پاکتی را از جیب خود بیرون می آورد و

۱. تبریزی، ص ۱۲۰.

۲. راهگیری، زندگانی و آثار عماد الکتاب، ص ۴۹.

پس از قرائت محتوای آن با خود می‌گویند: چرا سه نفر؟ چرا سه نفر؟ میرزا علی اکبر ارداقی از مدعی‌العموم می‌پرسد در خلال^۱ نه ماه شما کجا بودید و چرا در این مدت تکلیف ما را روشن نساخته‌اید؟
 نصیرالملک می‌گوید: الان پاکتی به دستم رسیده است که شما سه نفر را بازجوئی کنم در حالی که فقط رونوشت گزارش نظمیه را فرستاده‌اند و ممکن است متهمین را پورت مذکور را امضاء نکرده باشند و در این صورت من چه کار می‌توانم بکنم و آیا گزارش نظمیه می‌تواند ملاک تحقیق و محاکمه قرار گیرد.

به علاوه پرونده متهمین کلا در قفسه هیئت وزیران ضبط شده و هیچ کس بدان دسترسی ندارد و با وجود اشکالات مذکور من هم در کار خویش متحیر و بلا تکلیف و محاکمه شما سه نفر را خالی از اشکال نمی‌بینم.
 ارداقی تقاضا می‌کند: نظر به اینکه ممکن است دوران بلا تکلیفی ما به طول انجامد و یا بنا به مقتضیاتی محاکمه متهمین به تأخیر افتد بنابراین خوب است عدلیه و نظمیه محل بازداشت ما را به جای دیگری انتقال دهد و ما را از این محل نامناسب و تاریک و مرطوب نجات دهد.
 پس از مشاورات لازم، ابوالفتح‌زاده پیشنهاد می‌کند منزل بیرونی او را به متهمین کمیته مجازات تخصیص داده و آنان را در آن جا تحت نظر قرار دهند و نظر به اینکه منزل مذکور مقابل کمیساریای نظمیه قرار داشت با پیشنهاد مذکور موافقت می‌شود و چند روز بعد متهمین را به خانه ابوالفتح‌زاده منتقل می‌سازند.

قبل از اینکه زندانیان کمیته مجازات را از زندان به خانه ابوالفتح‌زاده منتقل نمایند خبر می‌رسد که زندانیان به سرکردگی رشیدالسلطان (یکی از تروریست‌های کمیته) شورش کرده و در و پنجره‌های زندان را شکسته‌اند، نظر به اینکه رشیدالسلطان از ارداقی حرف شنوی داشت، ارداقی وارد حیاط زندان می‌شود و مشاهده می‌کند که زندانیان قصد دارند ماموران زندان را خلع سلاح نموده و سایر زندانیان را فراری بدهند و خود را نیز مستخلص

نمایند.

ارداقی با پند و نصیحت رشیدالسلطان را قانع نموده وادار می سازد از تصمیم خود منصرف شود و آتش شورش را خاموش سازد و بدین ترتیب غائله زندان خاتمه می یابد و رشیدالسلطان در معیت ارداقی به خانه ابوالفتح زاده نقل مکان می کند.

پس از انتقال به منزل ابوالفتح زاده، وضع زندانیان کمیته بهبود می یابد و تسهیلات بیشتری در کار آنان فراهم می شود و آزادی عمل زیادتری پیدا می کنند و گاه و بیگاه گرد هم جمع شده و از هر دری سخن می رانند و نظمی هم در کار آنان چندان سخت گیری نمی کند.

در نامه ای از عمادالکتاب آمده است: «امشب لیلۀ هیجدهم ماه ربیع الثانی و ماه هیجدهم گرفتاری بنده هیچ نیرزنده است. در تاریخ بیست و دوم ماه شوال با یگانه دوست خود جناب ارداقی و جمعی دیگر گرفتار و در سیاهچال شوم نظمیۀ تائۀ ماه محبوس و از هستی ساقط شدیم. بالاخره در هفدهم ماه رجب سال بعد در بحبوحۀ مجاعه و قحطی ما را انتقال داده و به خانه برده و در زیر فشار مراقبت مامورین نظمیۀ نگاهداری کردند و پس از سه ماه و نیم مجدداً همه متهمین کمیته مجازات را گرفتند. در روز دوشنبه هیجدهم ذیقعدۀ میرزا حسین خان و رشیدالسلطان را مصلوب کردند، ابوالفتح زاده و منشی زاده را تبعید به کلات و در بین راه خراسان تیرباران کردند. من فقیر و آقامیرزا علی اکبر ارداقی را به پنج سال حبس محکوم و هنوز با سوء حال گرفتاریم. العبد عمادالکتاب غفر ذنوبه ۱۳۳۷ ق.»

اسناد برجای مانده از عمادالکتاب نشان می دهند که وی در دوران محکومیت و حبس تلاش زیادی را برای اثبات بیگناهی خود به کار گرفت و برای رهایی خود نامه هایی به چند تن از سران دولتی نگاشت.

در نامه ای از وی برای احمدشاه آمده است:

مقام مقدس بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنافداه

«اعلیحضرتا: جنبۀ نفسانی بشر از ضربه های شدیدی که به جسم انسانی

وارد می شود، نمی تواند متألم نگردد، ولی صدمات عارضۀ ما همین که به

قلب می‌رسد فوراً یک بارقه مشتعلی مانند برق او را آتش زده و در مدت نه ماهه حبس که مونس ما فقط فکر ما و در یک سکوت مطلق محاط بودیم، این ترنم ملایم مخفی را بهتر و صریح‌تر می‌شنیدیم که: وطن چه کلمه شیرین و چه لفظ محبوبی است. اما از طرف دیگر ذائقه ما هیچ وقت نتوانست این تلخی را فراموش کند که نمی‌توانیم بیگناهی خودمان را به هموطنان خود مدلل خصوصاً پاکی عقیدت و نیت خود را به سریر مقدس شاهانه معروض داریم.

با وصف این تشفی خاطر و تسکین قلب یک عده اشخاص مقیدی که ذرات وجود آنها با مواد بسیطه آزادی ایجاد شده یک تصور لطیفی بود که میل داریم به استحضار خاطر مقدس ملوکانه برسانیم که: مدت حبس ما دو مرحله را طی نمود که اولی شدیدتر و قسمت دویم بالنسبه خفیف‌تر بود یعنی در ایام اولیه که دربهای محبس ما مسدود و سیر نظر ما به یک تنگنای محقری محدود بود با یک نظرهای دقیق معنوی همیشه یک موجود مقدس و یک هیکل مهربانی را می‌دیدیم که با کمال شفقت دست نوازش و دلداری بر سر ما کشیده و با یک آهنگ دلنوازی مصائب و شداید قلبی ما را تخفیف و در همان ایام به این مونس معنوی مانوس شده بهتر و واضح‌تر شناختیم که این مادر مهربان وطن است و تا چه اندازه نسبت به فرزندان صدیق باوفای خود شفیق و دلسوز می‌باشد. و اما در مرحله دویم که دربهای محبس ما باز و برای هر یک، یک قسمت کوچکی از لوحه دلربای سپهر منظر شده بود دیدیم اگر چه دست ما از دامن دولت متبوعه خود کوتاه و هیچ گونه دسترسی به هموطنان محبوب خود نداریم اما با یک وسیله دیگر می‌توانیم پاکی عقیدت و بیگناهی خودمان را به خارج از محوطه محبس برسانیم، یعنی احساس نمودیم که ذرات کاینات مملو از حقیقت خصوصاً قسمت بالاتر ابداً آلوده به دروغ و دورویی و تقلب نشده پس ما می‌توانیم حقیقت و پاکی نیت خودمان را به این ذرات پاک سوار کرده و در فضای وطن منتشر و به پایگاه مقدس شاهانه برسانیم چنان که انعکاس همین اقدام بود که

بیگناهی و مظلومیت ما را به افکار عمومی معروض و بیچارگی یک عده اشخاص خوش قلبی را کاملاً جلوه گر نمود. شاهنشاهی نابرده رنج گنج میسر نمی شود ما خوشوقتیم که در ازای این همه محنت و مصائب ناهموار که نتیجه آن ما و فامیل ما را در خاک سیاه جالس و به یک پرتگاه عمیق نیستی نزدیک کرده است برای سعادت آتیه این گنج شایان را که عبارت از جلب توجه سلطان محبوب و هموطنان عزیز خودمان است تحصیل کرده ایم.

تاجدارا، خوشوقت تر اینکه به علاوه تحصیل یک چنین سرمایه بزرگ یک چیز مخفی و یک موضوع مهم مستوری را طبیعت به افکار عامه و انظار ایرانیان عرضه داشته و مبرهن نمود که گناه ما فقط پاکی نیت ما یعنی ما یک عده مردمی بودیم که با یک قلب پاک، و وجدان مجرد بی آرایش شاه خود، و تاج و تخت سلطنت خود و استقلال وطن عزیز خودمان را صمیمانه دوست داشته و آرزو داشتیم که وارث و جانشین داریوش ما بین سلاطین محتشم دنیا سرفراز و مفتخر باشد. اعلیحضرتا ما هیچ نمی دانیم حکومت وقت از چه نقطه نظر این همه مدت به ادامه بدبختی ما راضی شده هیچ گونه رقت و ترحم به روزگار اسف اشتمال ما نفرمودند. اینک که از تفضلات الهی و مساعدت هموطنان عزیز خودمان که متکی و مستظهر به توجهات اعلیحضرت اقدس شهریاری است حبس غیرقانونی ما به یک وضع آزادتری تبدیل شده است بعد از تخفیف حالت بیهوشی و تأثرات تعجب آمیز این مدت به پیشگاه مقدس ملوکانه معروض و آرزو می کنیم زودتر این نیت و عقیده خالص ما به افکار عمومی عرضه شود که محبت و علاقمندی ما نسبت به تاج و تخت آن اعلیحضرت و وطن محبوب خودمان همان است که بود و ما استقلال وطن را صمیمانه دوست داریم.»

«محمدحسین عمادالکتاب»^۱

۱. زندگی و آثار عمادالکتاب، علی راهجیری، انتشارات کتابخانه مرکزی چاپ دوم ۱۳۶۲، صص

در نامه دیگری خطاب به وزیر داخله نوشته است:

«مقام منیع وزارت جلیله داخله دامت شوکة

«آقای وزیر داخله در تاریخ نوزدهم برج سنبله در تحت نمره (۹۹۲۴) در ذیل مکتوب جوابیه فقیر شرحی به خط مبارک خود مرقوم و بشارت استخلاص را داده بودید.

اولاً این بشارت در قلب ساکنین این محبس یعنی پنج نفر محبوسی که از کثرت مصائب و صدمات طاقت فرسا متحیر و مبهوت و بالاخره از فرط استیصال مقدرات خود را تسلیم قضا و قدر کرده و هر لحظه قوای باصره و سامعه خود را جمع و متوجه زنگ اخبار درب محبس می نمایند می دانید چه اثر نمود؟ همان اثری را نمود که از انفاس سرتا پا قدس حضرت مسیح علیه السلام درباره حاجتمندان آستان ملایک پاسبانش ظاهر می شده. که همه با قلب های رقیق و دل های پژمرده از استماع این خبر حقیقه مسرور و با حال انبساط این فتوت و این بزرگواری را تقدیر و دقایق و ساعات خود را به انتظار نتیجه دستخط مبارک می گذرانند، و بی اندازه متعجب می باشند که چرا تا حال به عهده تعویق و تأخیر افتاده است.

من بنده نمی خواهد داخل مبحث با تفصیری و بی تفصیری خود و این اشخاص شده و عرض نماید آن کسی که توقیف او مطابق قانون و محبوسیتش از روی تحقیقات عمیقه و در نزد وجدان خود را محکوم به تقصیر بداند ناملایمات و شدائد محبوسیت تا یک درجه در خاطرش خفیف و زبان شکایت باز نخواهد نمود. و محبوسیت این چند نفر فاقد شرایط عدل و انصاف بوده است.

فقط خاطر مبارک را معطوف به حال زار یک اشخاص می نماید که ودایع پروردگار و دارای تمام احساسات دقیقه و فرزندان همین آب و خاک و چهار سال تمام است که در چنگال بی رحمانه گیتی من غیر حق به انواع

بدبختی‌ها، شکنجه‌ها، مصائب گوناگون و صدمات نگفتنی گرفتار و از ابتدا تاکنون جز مطالب محنت‌افزا و جز افسانه‌های مضحک نشنیده‌اند. فدوی صمیمی متجاوز از بیست سال است که به مناسبتی که (انشاءالله حضوراً عرض خواهد کرد.) به شخص مشخص حضرت مستطاب‌عالی ارادت خالصانه داشته و با اینکه خود به قولی (از کفر ابلیس) معروف‌تر است می‌خواستم خود را کاملاً معرفی نموده و شناسائی دهد که اتفاقاً دیروز عریضه خدمت حضرت اقدس والا شاهزاده نصره السلطنه عرض و شنیدم در موقعی رسیده که حضرت اشرف عالی در آنجا تشریف داشته و گمان دارم به واسطه لطف مفرطی که به فقیر دارند عریضه فدوی را پس از قرائت به حضرت مستطاب‌عالی نموده‌اند و به جای اینکه شاید ننموده باشند سواد چند سطر اولیه آن را نوشته و لطفاً تقدیم نمود که پس از ملاحظه تمام سوء تفاهمات از زوایای قلب مبارک انشاءالله زایل و هرچه زودتر خاتمه به بدبختی و بیچارگی این قبیل اشخاص بدهند که انشاءالله پس از استخلاص برای عرض تشکر و امتنان شرفیابی حاصل نموده و فرد فرد این پنج نفر در حضور مبارک معرفی شده و کاملاً رفع بعضی شبهات بشود.»

العبد عمادالسیفی محبوس^۱

حضور مبارک... آقای نصره السلطنه دامت شوکته

«نظر مبارک در آخر این عریضه به دو چیز معین مصادف و همان دو چیز حاکی مقصود تواند بود که اولی امضای عمادالکتاب و دومی امضای محبس و ملتفت خواهند شد این عریضه را عمادالکتاب از محبس نظمیه به حضرت اقدس والا عرض کرده است. عمادالکتاب کیست؟ معلم حضرت اقدس والا و یکی از اساتید هنرمند این مملکت و تاکنون متجاوز از چهارهزار نفر اطفال را تربیت و یک چیزهای نفیس (رسم‌المشوق. شاهنامه. کتب

۱. اصل این نامه نیز در عتیقه‌فروشی نقشینه وجود دارد ۵۱/۳/۱۵ شمسی.

عدیده. نقاشی‌ها. شعرها. طغراها. کتیبه‌ها. قطعات از نسخ. ثلث. رقاع. تعلیق. نستعلیق. شکسته. و کتاب لغتی که اکنون در محبس می‌نویسد) از خود به یادگار گذاشته. و شرف افتخار معلمی بندگان اعلیحضرت قوی شوکت همایونی و والاحضرت اعظم ولیعهد^۱ و حضرت اقدس والا دامت عظمتهم نیز نایل گشته است که در سن پیری و تحلیل قوای مادی اجرت خدمات و مشقّات خود را ببرد که متأسفانه سال چهارم است که در محبس انفرادی نظمی با یک قیودات طاقت‌فرسای داخلی و عوارض هولناک خارجی امرار مرگ (به صورت زندگانی) می‌نماید برای چه^۲.

نامه دیگری از عماد احوال وی را پس از ۱۸ ماه حبس چنین نشان می‌دهد!

«پروردگارا تو خود از مذاکرات ناحقانه و طرز سلوک امروزه مسیو و ستداهل واقف و از نسبت‌های دروغ ظالمانه که به من مظلوم و محبوس داد مستحضر می‌باشی پس از هیجده ماه حبس و ذلّت و بدبختی و آن همه تحقیقات دقیقه تازه امروز می‌گویند شما طرفدار مستوفی‌زاده هستید و قبل از گرفتاری برای او کار می‌کردید و حالا هم اگر مستخلص بشوید برای او کار خواهید کرد و نیز اظهار نمود که شما برای استفاده شخصی و پول گرفتن از مردم این اقدامات را کرده‌اید. خداوندا من محبوس و در بیغولّه شوم اداره نظمیّه مقهور بغض و کینه جاهلانه بی‌اساس این مرد اروپایی هستم. من بیچاره را در تنگنای مقبره استبداد خود جا داده و از این قبیل مزخرفات می‌گویند و مرا طرفدار عمرو وزید می‌شمارد. بارالها، کریم، کردگارا، من در مقابل سیل‌های دهشتناک زندگی بر باد ده گیتی صبور و در جلو حوادث گوناگون گردون بردبار و به تمام مصائب روزگار ساخته مقدرات خود را به شأن و عظمت و جلالت تو سپرده‌ام. تو خود شاهد حال و گواه احوال من بیچاره هستی که من طرفدار اشخاص نبوده و یک دینار استفاده شخصی

۱. منظور احمد شاه و ولیعهد او محمد حسن میرزا می‌باشد.

۲. اصل این نامه در عتیقه‌فروشی نقشینه وجود دارد ۵۱/۳/۱۵.

نکرده و با صمیمیت شایان تقدیری برای وطن عزیز خود قیام نموده‌ام. رفتار جاهلانه و گفتار بی حقیقت این شخص کمرم را خم کرده و مرا مبهوت و جگرم را سوزانید آوخ آوخ که دلم به درد آمد و در زیر بار حرکات مستهزئانه این مرد جابر و ظالم بکلی از زندگی بیزار و اعضاء و جوارحم مرتعش گردید. ای معبود بی زوال، ای منتغم حقیقی، تو خود ترحم و تفضل فرما و این فقیر را از این مذلت نجات ده. والسلام دویم ماه ربیع الثانی نزدیک ظهر پس از مراجعت از نزد رئیس تشکیلات در محبس نوشته شده العبد المذنب عمادالکتاب ۱۳۳۷ قمری».

عمادالکتاب پس از پنج سال و اندی تحمل حبس آزاد شد و مدتی در مجلس شورای ملی به کار قانون‌نویسی مجلس اشتغال ورزید و در ۱۳۰۴ ش. در دفتر مخصوص رضاخان پهلوی به سمت فرمان‌نگار منصوب گشت و مأمور تحریر فرامین و نامه‌ها گردید و سرانجام در ۲۶ تیر ۱۳۱۵ در ۷۵ سالگی در تهران از دنیا رفت و در امامزاده عبدالله شهرری به خاک سپرده شد.

آثار عماد

از این استاد بزرگ هنر خوشنویسی آثاری به یادگار ماند:

۱. یک کتاب لغت (ناتمام) که به خط ثلث و نستعلیق در محبس نوشته است.
۲. تذکره شعرای فارسی زبان (این کتاب به خط عماد است و به طبع نرسیده است).
۳. حسب حال منظومه.
۴. یادداشت‌های پراکنده.
۵. مجموعه‌ای در شرح حال خطاطان.



۲

متن خاطرات عماد

[از بادکوبه تا تهران]

پدر مرحوم اسمش محمد و در موقع ارتحال از دیدار فرزند ارشد خود (من) محروم و من بنده که شانزده مرحله از مراحل زندگانی را پیموده بودم در اولین شهر روسیه (بادکوبه) از فوت پدر بی خبر و گرفتار خدمات طاقت فرسای تاجری شروانی و گاه و بیگاه در فراق پدر و مادر اشک حسرت ریخته و بدین منوال تا یک سال بار مشقت به دوش کشیده آخرالامر به وطن مألوف بازگشت و از مرگ پدر آگاه و پس از چند روز پیاده با قافله بی زاد و راحله عازم عتبات و در کاظمین رحل اقامت گشوده سه سال امر معاش یومیه را به تحریر در کمال عسرت گذرانیده استطاعت حرکت به سمت کربلا نداشت.

در پایان سال سیم و سایل حرکت فراهم و با مرحوم آقاسید محمد باقر حجة الاسلام به کربلا رهسپار و چهار سال مجاورت اختیار و در کمال عسرت امرار حیات نمود. در این مدت که اوان جوانی و عنفوان شباب زندگانی من بود غالباً مشغول تحصیل و پیوسته یک ذوق مفروطی به کسب خطوط مختلفه داشتم به قسمی که در سن بیست و دوسالگی خط نسخ و ثلث و رقاع را خوب می نوشتم و تقریباً معروف بودم.

بالآخره از رنج غربت و استیصال به ستوه آمده دست حاجت به ذیل عنایت شخص بزرگواری از اهالی طهران که از مکه معظمه مراجعت کرده بود برده در بازگشت به ایران با ایشان انیس و هم کجاوه و جلیس شدم و از پرتو اخلاق حمیده و صفات پسندیده وی بهره ها برده با حضرتش وارد طهران و تا دو سال در مهد عزت و دامان غنوده از مجالست یکدیگر مسرور و از این توافق اخلاق بسی خرسند بودیم و در ضمن این احوال یک سفر هم به خراسان رفته و مراجعت نمودیم.

قبل از حرکت به سمت خراسان به اصرار مادر عیال اختیار کرده مقدرات زندگانی خود را مرهون خانه و زندگانی جدید نموده به این علت پس از مراجعت

مجبور به خانه‌داری شده پشت پا به آن آزادی بی نظیر زده رفته رفته به زحمت دچار و ناچار برای تحصیل معاش در خیابان ناصریه طهران دارالکتابه تأسیس کرده و به کتابت و تعلیم اطفال مشغول شدم.

تأسیس دارالکتابه در اواخر سلطنت ناصری مقارن سال هزار و سیصد و دوازده و ترقیات صوری من در اوایل سلطنت مظفری سال هزار و سیصد و پانزده هجری. از طرفی به کتابت مشغول و از جانبی به تعلیم اطفال پرداخته از این دو راه امور زندگانی را اداره می‌کردم. در این موقع من یک جوان سی ساله باهوش و فراست و فعال و بی‌پروایی بودم و جسته جسته به مظالم و تعدیات اولیای امور جمهور پی برده و هیچ موقعی را برای انتقاد و عیب‌جویی از دست نداده در عقاید خویش راسخ و با نوازنده‌های نوای عدل و آزادی موافقت و مشارکت داشتم.

در حدود این احوال بر حسب میل و اراده امیر بهادر جنگ و امر اعلیحضرت مظفرالدین شاه به نوشتن شاهنامه فردوسی طوسی علیه الرحمه موفق و در سنه هزار و سیصد و بیست و سه به اتمام رسانیده و از اجرت ناقص تحریر کتاب مذکور رسم‌المشقی ترتیب داده و در یکی از بلاد در روسیه گراور کرده به طبع رسانیدم و برای تسهیل تحصیل خط ابناء وطن ارمغان شایان تقدیری آورده مورد تحسین دور و نزدیک شدم.

خلاصه در دوره استبداد محمدعلی شاه نوعی در عقاید خود استوار و به قسمی صریح و شدید بیان می‌کردم که از هیچ تهدید و اخطاری پروا نداشته غالباً با یک هیجان و جوش و خروشی مردم را به حقوق خود واقف و به آزادی ترغیب و بالاخره یکی از قوای عامله مخفی و موقعیت من متزلزل و رفته رفته به قدری مشکل شد که اگر در حدود آن احوال مجاهدین و سپهدار وارد طهران نمی‌شدند در یک مخاطره مهلک شدیدی افتاده جان به جان‌آفرین تسلیم و مال و عیالم به دست، اشرار افتاده به کلی رشته زندگی و حیات از یکدیگر گسیخته می‌شد.

بالجمله تمام قوای روحانی و جسمانی خود را صرف پیشرفت آزادی کرده بالاخره در سایه و جاهت ملی و اصرار هواخواهان آزادی وارد خدمات دولتی شده در وزارت داخله مستخدم و هفت سال به امانت و درستی خدمت کرده عاقبت به

نام کمیته مجازات (ملت خواهی و وطن پرستی) گرفتار و در محبس اداره نظمی به نحوی که ذیلاً می نویسم حبس شدم.

[گرفتار محبس]

روز یکشنبه بیست و دویم ماه شوال سال هزار و سیصد و سی و پنج هجری به رسم هر روزه صبح زود از خواب برخاسته پس از ادای فریضه و صرف غذای صبحانه لباس دربر کرده چهار ساعت و نیم به ظهر مانده از خانه بیرون آمده برای اینکه در ساعت هشت خود را به کتابچه حاضر و غایب وزارتخانه رسانیده باشم بلادرنگ حرکت نموده در سر وقت خود را به وعده گاه رسانیدم.

پس از امضای کتابچه یکسره به اطاق خود که ضمیمه اداره محاسبات آن وزارتخانه بود رفته و در روی صندلی یعنی کنار میزی که متعلق به من بود قرار گرفتم. یکی از کتوهای میز را که محل نوشتجات اداری قرار داده بودم بیرون کشیده و یک دسته مینوت که از دیروز باقی مانده بود بیرون آورده و مشغول تحریر آنها شدم. آن روز کار اداری زیاد و تا یک ساعت به ظهر مانده بدون یک دقیقه تحمل و بدون این که تنفسی کرده باشم مشغول تحریر بودم. در آن وقت نوشتجات حاضر شده را دسته کرده به ضباط اداره سپرده موقع را مقتضی سیگار کشیدن دیده قوطی سیگار را از جیب خارج همین که خواستم سیگاری بیرون آورده آتش بزنم و رفع خستگی بنمایم یک مرتبه دیدم سه نفر اطراف میز را احاطه کردند. چون هر سه را می شناختم که مأمور نظمی هستند ابتدا نگاه تعجبی به آنها نموده و بعد حرکتی به خود داده گفتم (فرمایشی است؟)

یکی از آنها که حاجی بابا نام و به آزادی خواهی معروف و با من آشنا بود گفت بلی اداره نظمی شما را احضار و ما را مأمور این کار کرده است.

این اظهار او مصادف شد به ورود میرزا علی اکبرخان که او نیز خسته شده برای تنفس و کشیدن سیگار به اطاق من وارد و متعجبانه ایستاد.

در جواب حاجی بابا گفتم مرا؟ گفت بله شما را (سر خود را حرکت متأسفانه

داده و گفت) و آقای میرزاعلی اکبرخان را. گفتم اجازه می دهید اسباب خود را جمع کنم. گفت بله و زودتر حرکت نمائید. قلمدان را جمع آوری نموده با میرزاعلی اکبرخان به جلو افتاده آن سه نفر ما را احاطه کرده و از وزارت داخله خارج و به درشکه که قبلاً حاضر کرده بودند سوار نمودند. هر سه در یک درشکه ما دو نفر را احاطه کرده و به طرف نظمیه روانه شدند. چون برای ما دو نفر هیچگاه چنین اتفاقی پیش نیامده بود هر دو متحیر و با یک حالت بهتی به مأمورین که در مقابل ما نشسته بودند نگاه می کردیم. در آن حال من هرچه فکر می کردم که مطلب مناسبی پیدا کرده و اظهار بدارم ابدأً به خاطر نمی آمد. بالاخره پس از فکر زیاد به حاجی بابا که مقابل من نشسته بود به زبان ترکی گفتم (حاجی بابا خان احوال شما چطور است) گفت الحمدلله. گفتم حقوق اداری شما حالا چقدر است. گفت چهل تومان. در این وقت وارد نظمیه شده و از درشکه پایین آمدیم. مأمورین ما را به حیاط تأمینات وارد نموده یکسره به اتاق تأمینات که ریاست آن در آن وقت به عهده میرزاعبدالله خان بهرامی بود بردند. اما به اتاق وارد نکرده بودند که به اشاره رئیس ما را مراجعت داده و پایین آوردند پس از چند دقیقه توقف مجدداً ما را حرکت داده بیرون نظمیه آورده از راه پله مخصوصی به اتاق خالی خلوتی وارد نمودند. اتاق دارای سه صندلی کهنه [بود] به یکی مرا جای دادند و به دیگری رفیقم را نشانیده و سیمی را یکی از مأمورین اختیار و آن دو نفر رفته پس از چند دقیقه صدای پای شخصی از دهلیز اتاق شنیده شد که معلوم بود به جانب ما می آید. خدایا این کیست که صدای پای وی دل مرا به لرزه انداخت. اما طولی نکشید که لرزه به تمام اعضايم مستولی شد. یعنی وقتی که رئیس تشکیلات نظمیه (وستداهل سوئدی) را در مقابل خود دیدم. این شخص مردی است بلند بالا و رشید با شلاقی که عادتاً همیشه در دست دارد وارد و یک نگاه عمیقی به هر دو کرده پس روی خود را به آن دو نفر مأمور که دنبال وی بودند کرده با یک صدای مهیب رعب آوری گفت: محمود. مأمورین نفهمیدند. دو مرتبه گفت: محمود. باز نفهمیدند. این دفعه با تغیر اظهار کرد. من دانستم که مقصود او رئیس محبس و مأمورین نیز فهمیده به ما اشاره کردند یعنی بفرمائید. گفتم از کدام راه. یکی از سه نفر راهنمایی کرده از دهلیزی که رئیس آمده بود ما را

حرکت داده از دو یا سه اتاق گذرانیده بالاخره در یکی از راهروها به ماژر محمودخان برخورد ما را به او سپردند. ماژر مردی است سی و چهار یا پنج ساله بلندبالا و خوش حالت. با سیمای وقر و اطمینان ابتدا به ما نگاهی کرده و بعد گفت: آقایان بفرمائید.

ماژر از جلو، من و میرزاعلی اکبرخان از دنبال، طولی نکشید که در جلو محبس ایستاد و اشاره به درب محبس کرده زنگ صدا کرد و در باز شد. ابتدا ماژر پس از او من و رفیقم وارد محوطه‌یی شدیم که دارای یک میز و یک صندلی که کنار میز گذارده گوئی منتظر ماژر بود. ماژر به روی صندلی نشسته ابتدا روی خود را به جانب من معطوف داشته با کمال ادب گفت: آقای عماد آنچه در جیب یا بغل دارید بیرون آورده (اشاره به روی میز کرده گفت) اینجا بگذارید. من هنوز محو و مبهوت این حادثه و بدون اینکه اعتراضی به این امر بکنم آنچه در جیب داشتم بیرون آورده روی میز نهادم. ماژر گفت دیگر چیزی [...]*

[...] شدیم. چنانکه سه ساعت بعد احمد آقا نام مأمور درب محبس فریاد زده به قراول هم کشیک خود گفت: آقاسیداحمدخان نمره دوازده را باز کن بیاید. هرگاه کسی بی سابقه بوده این صدا را می شنید گمان می نمود سیداحمد خان مهتر است و بایستی اسب یا الاغ یا حیوانی را باز کرده و از طویله بیرون بیاورد. خلاصه من و میرزاعلی اکبرخان را در این سیاهچال که اتاق نامیده می شود جای دادند. یعنی دو نفر انسانی را که در یک ساعت قبل با کمال آزادی نفس می کشیدند می گفتند و می شنیدند، می دیدند و به اوضاع عالم می خندیدند زنده به گور کردند. باید دانست چه دو نفری را از یکدیگر جدا کرده و از دیدار هم محروم نمودند در اینجا اگر سمندبنان سرکشی کرده و بی اختیار صیحه خودستایی بکشد همانا طریق راستی رفته و راه حقیقت پیموده است. چه حقیقت‌گویی یکی از عادات مختصه من و حقیقت خواهی یکی از صفات رفیقم بوده در این زمینه که منشا طبیعی محسنات اخلاق است متجاوز از پانزده سال هر دو به یکدیگر امتحان داده‌ایم. در این تاریخ

* در ادامه این مطلب، صفحه یا صفحاتی مفقود است و به دست نیامد.

که من پنجاه و دو مرحله از مراحل زندگی را پیموده‌ام و او سی و چهار، یک روحی بودیم در دو قالب و دو قالبی که آمیخته به یک فکر بود. هر دو عاشق بیقرار وطن و محو جمال بی مثال این مادر رنجور. شب و روز مانند مجانین دوندگی کرده پستی و بلندی موانع را با همت بلند خویشتن هموار و صاف نموده برخلاف سایرین هیچ گاه به خیال ارتقاء رتبه و آسایش شخصی نبودیم.

من در وزارت داخله منشی اول و ماهی چهل تومان حقوق داشتم او نیز در همین وزارتخانه منشی دوم و ماهی سی و سه تومان و سه قران.

میرزا علی اکبرخان که در اوایل دوستی طفلی محبوب و کمیت مسابقه‌اش در دنبال سمند اعمال وطن خواهانه من لنگ بود اینک در فضای عالم آزادی خواهی چنان پر وبال گشوده و جولان می نمود که اسباب حیرت شده بود.

من پس از پیمودن ناملائمات زندگانی دست رد به سینه حرص و آزنواخته او در بحبوحه جوانی پشت پا به اقلیم جاه طلبی زده. دو نفر هم فکر. هم خیال. هم عقیده. هم مسلک. هم مشرب را با روح پاک و فطرت سلیم تابناک زنده به گور کردند.

این سیاهچال که زندان نامیده می شود درب مدخلش از چوب ضخیم یک پارچه ساخته شده و کمربندی از آهن به قطر یک گره دارد و درهنگام بستن درب محبس را در کمال استحکام نگاه می دارد. سوراخی که طولش یک و عرضش نیم گره است در ثلث بالای درب محبس تعبیه شده که دیده بان می گویند. عرض اتاق دو ذرع و طولش سه ذرع و نیم و بالای درب مدخل پنجره از آهن نصب و نیز سوراخی در وسط سقف اتاق نهاده شده.

در مقابل درب اتاق محبس درب دیگری است که به مبال باز می شود و دیوار مابین اتاق و مبال خیلی نازک ساخته شده که به واسطه نازکی و مجاورت مبال اتاق متعفن و مرطوب و دارای حشرات الارض از عقرب و ساس و کک و غیره است. وقتی که درب اتاق بسته می شود این فضای تنگ تاریک می گردد درب اتاق در موقع بسته شدن صدای مهیبی می کند که بی شباهت به صدای چکش بزرگ که به سندانی بزرگ به قوت بخورد نیست.

امروز درب اتاق نیم ساعت به ظهر مانده بسته شده و دو ساعت بعد از ظهر قراول آمده باز کرد و اظهار نمود (آقا بفرمائید) گفتم کجا؟ گفت نمی دانم. گفتم آخر به کجا باید بیایم؟ گفت من مأمورم شما را تا درب بزرگ محبس برده به آنجا برسانم و از آن به بعد خبر ندارم. گفتم به چشم و برخاسته روانه شدم به درب محبس رسیده به دو نفر مأمور دیگر مرا سپردند. به راهنمایی آنها حرکت کرده بالاخره به اتاق بزرگی وارد و خود را در مقابل کلنل وستداهل رئیس نظمیۀ یافتیم. ابتدا یک طغراقبض پوسیده یک قبضه موزر به من ارائه داده و اظهار داشت که این قبض در میان نوشتجات شما پیدا شده است.

قبض را گرفته پس از ملاحظه گفتم اشتباه کرده اید و ممکن نیست یک همچو قبضی در میان اوراق من بوده باشد زیرا که من در مدت عمر به احدی موزر نداده و از هیچ کس قبض موزر نگرفته ام. جواب من پذیرفته شد و مسئله قبض موزر به کنار رفت. پس متوجه جعبه من شده اظهار کرد این جعبه را باز کنید. دانستم که در حین گرفتاری به خانه من رفته و کاملاً تفتیش کرده اند و چیزی به غیر از جعبه به دست نیاورده اند. کلید جعبه نزد رئیس محبس و پس از لمحۀ حاضر و جعبه گشوده شد. تفتیش جعبه به دست دو نفر از اجزای تأمینات شروع و پس از جستجوی زیاد چیزی جز لعنت نیافتند.

عاقبت الامر جعبه را مهر و موم کرده در یکی از قفسه های دایرۀ تأمینات توقیف و صاحب جعبه را نیز به محبس کشانیده در سیاهچال سابق الذکر جای دادند. انیس من محبوس عجالۀ چار دیوار تنگ و تاریک محبس و سکوت مطلق در تمام فضای آنجا حکم فرما و بهت عمیق مرا به زمین میخکوب کرده فقط امید است که در فضای هیچ اندر هیچ انتظار سیر می کند. از قوای حساسه تنها قوۀ سامعه و حس تجسس است که با دقت تمام در این موقع به کار افتاده و به قوای دیگر تحکم می کند. حکم حاضر باش می دهد. امر دو قدم جلو صادر می نماید. من محبوس را مانند یک نفر سپاهی نزدیک مزقل (دیده بان) که در سینه درب محبس جای دارد می کشاند. عجباً اینجا کجاست و این صداهای سرفه مختلف به گوش من آشنا می آید. آیا اینها که باشند. آه این مشکوٰة الممالک است که با چهرۀ عبوس و گرفته از وسط حیاط رد

شد. دیگری شخصی است که در کنار حوض قدم می‌زند و من او را نمی‌شناسم. آن دیگری هم که آژان قراول است پس این صدای ناله جانسوز از کیست و از کجاست. در این موقع درب اتاق من که قفل بود صدائی کرده باز شد و قراول اجازه بیرون آمدن و گردش کردن داد. من از اتاق خارج شده مشغول قدم زدن شدم. پس از قدری راه رفتن در درگاه یکی از پنجره‌ها که باز بود نشسته و به تماشای گل‌ها و درخت‌های شمشاد مشغول بودم که ناگاه ملتفت جریان آب شده دانستم این صدای آب است که به جای مادر و خواهر به حال زار زندانیان گریه و ناله واحزنا می‌کند.

حیاط محبس مربع مستطیل. حوض آب بیضی شکل در وسط. دو باغچه یکی در طرف شرقی و دیگری جانب غربی حوض ساخته و از گل‌های شاه‌پسند و شمعدانی و اطلسی وغیره پرداخته شده است. در هر یک از باغچه‌ها هفت اصله درخت شمشاد غرس و اگر این حیاط متعلق به محبس نبود بسیار زیبا و قشنگ بود. نیم ساعت نوبه گردش و تنفس من تمام شد و به امر قراول مراجعت به اتاق خود کرده فی الفور درب محبس بسته شد و رفته رفته آفتاب غروب کرده ظلمت شب محوطه محبس را احاطه کرده ساعتی از شب گذشت. ناگاه صدای پائی شنیده شد و طولی نکشید که درب اتاق باز شده مآثر محمودخان وارد. پس از احوال‌پرسی اظهار کرد: من گفته‌ام برای شما رختخواب و شام بیاورند و نیز سپرده‌ام در موقع خوردن شام و نهار درب اتاق شما را باز بگذارند در آن وقت شما از جای خود نباید حرکت بنمائید. در آن موقع با احدی جز قراول نباید حرف بزنید. با قراول هم به قدر احتیاج صحبت بنمائید... قدری تأمل کرده دوباره گفت: هر وقت محتاج قراول شدید درب محبس را می‌کوبید و فوراً حاضر خواهد شد. آیا ملتفت شدید. گفتم بلی گفت بسیار خوب و رفت.

پس از رفتن ایشان رختخواب و شام آوردند شام خورده و رختخواب گسترده شد. درب اتاق‌ها بسته و مفل گردید حالا محبوسین در چه حالند. همه مانند دیوانگان بهت‌زده به احوال گذشته و آتیۀ خود نگران. معلوم است که به غیر از خواب کاری نیست پس لباس از تن بیرون آورده وارد رختخواب شدم. ساعتی به

طرف راست و چپ غلطیده آیا سپاه خواب در این موقع می تواند هجوم آورده و کاری بکنند؟ نه... چرا. برای اینکه پشه از طرفی حمله آورده و صدای داد و فریاد اسب های پشت دیوار محبس که متعلق به سوار پلیس است مانع از هجوم سپاه خواب. فکر و خیال و عدم آزادی نمی گذارد لمحیه خواب بیاید. با این حال تا صبح بیدار مانده و خوابم نبرد. هوا روشن شده خواهی نخواهی برخاست و نشست.

صبح امروز من با صبح دیروز خیلی فرق دارد. تا دیروز صبح یک آسایش بی نظیری سرتاپای وجودم را احاطه کرده بود. از خواب استراحت برخاسته یکسره به اتاق مخصوص خود آمده پس از ادای فریضه به خوردن غذاهای لذیذ لقمه الصبح و به استنشاق هوای لطیف استرواح* و کسالت خواب شب را اصلاح کرده از خانه محقر قشنگ خود خارج و با کمال آزادی دنبال کار می رفتم. اما امروز لقمه الصبح من غم و اندوه. آسایش بی نظیرم دستخوش حوادث شوم روزگار شده. همه امیدواری ها مبدل به یأس و تمام انتظارات من در فضای بسیط حرمان سرگردان است. فقط قراول محبس امروز برای رفع مسئولیت یا دلسوزی یا جلب نفع آمده اظهار کرد چای میل دارید؟ گفتم آری. رفته و یک استکان چای جوشیده بد طعمی آورد. به ناچار آن را خوردم یک آب گرم کثیفی بود که به روی حرارت درونی خود پاشید.

قراول پس از گذاردن چای در را بسته و از دیده بان درب محبس مواظب و من از این مواظبت او متعجب و رفته رفته متغیر بودم. اما پس از زمانی معلوم شد این مواظبت از وظایف مهمه قراول و ممکن است محبوس بیچاره از فرط اضطراب و فشار استکان چای را شکسته و با پاره آن شکم خود را مجروح و پریشان بنماید. چنان که پس از چندی همین اتفاق افتاده اسباب زحمت قراول و اداره صحیه نظمیه شد.

خلاصه به محض خوردن چای قراول وارد و استکان خالی را برداشته و برد. امروز درب محبس تا ظهر بسته ماند و در این چند ساعت فاصله به من خیلی بد و

سخت گذشت. صدای توپ ظهر با باز شدن در محبس مصادف و قراول ناهار آورده و تا نیم ساعت در محبس را برای خوردن غذا باز گذاشت. ناهار خورده و ظروف غذا را قراول آمده و برد. باز در بسته شد. ترتیب زندگی یک شبانه روز من محبوس از این قرار و هشت روز گذشت. عصر روز هشتم قراول آمده گفت لباس بپوشید با من بیایید. این عبارت که نمی دانم مایه تسلی یا وحشت بود تا وقتی که مقصود فهمیده شود مرا و هم دیگران را مبهوت و متحیر در میان خوف و رجا نگاه می داشت اما موقتی و بیش از چند دقیقه طول نمی کشید که مطلب معلوم می شد. لباس پوشیده از اتاق خارج و مثل سابق به دو نفر مأمور دیگر سپرده شده یکسره به نزد رئیس نظمیه رفتیم. این دفعه مسیو وستداهل در اتاق میرزا احمدخان صفا بود. اتاق صفا (مستنطق اول نظمیه) در زاویه شمال غربی حیاط تامينات نظمیه واقع و طول و عرض آن بیش از چهار ذرع نبود. این اتاق محقر دارای دو میز و چهار صندلی و یک قفسه می باشد. میزها یکی بزرگ و در مقابل درب مدخل اتاق گذارده شده دیگری قدری کوچکتر و در طرف غربی اتاق نهاده اند. رئیس تشکیلات در پشت میز بزرگ نشسته و جوانی به سن بیست و دو الی بیست و سه ساله نام وی زمان خان در کنار میز به سمت مترجمی ایستاده است. در پشت میز کوچکتر میرزا احمدخان صفا قرار گرفته و هر سه نفر منتظر ورود من بودند.

به اشاره مأمور که در دایره محبس سمت اجودانی داشت وارد اتاق شده سلام کردم. به اشاره رئیس تشکیلات در روی یکی از صندلی ها که نزدیک میز او بود نشستیم. ابتدا متوجه صفا شده او را مانند سبعی که منتظر دریدن شکار باشد یافتیم. او دست های خود را تا آرنج روی میز گذارده و به بازوان خود تکیه داده مانند گرگ مهار شده به من نگاه می کرد. در این حال ماژر محمودخان وارد و پاکت نوشتجات مرا که روز گرفتاری در دالان محبس از من گرفته بود به روی میز رئیس گذارد. به اشاره رئیس پاکت باز شده و تفتیش نوشتجات شروع و پس از کنکاش مدرکی جز یک ورق بیانیه کمیتہ مجازات به دست آقایان نیامد. رئیس تشکیلات روی خود را به جانب من معطوف داشته گفت علت گرفتاری خودتان را می دانید؟ گفتم نه نمی دانم.

گفت ادارهٔ نظمیة شما را یکی از اعضای کمیته مجازات شناخته و به امر هیئت دولت گرفتار و حبس کرده. گفتم مدرک شناسایی اداره نظمیة چیست [...]*

[...] و زبردستی مانند دولت المان در مقابل آنها ایستاده پرچم تبلیغاتش به اهتزاز آمده نمایندگان وی جماعتی از ایرانی‌ها را ربوده با خود همراه و تار و پود قماش چندین ساله متفقین را از یکدیگر متلاشی نمود. رفته رفته بازار تبلیغات سیاسی رونق گرفته جمعی هواخواه متفقین و جمعی طرفدار دول متحده و در عین این احوال وزیر مختار جدیدی مانند پرنس ریس از طرف دولت آلمان معین و ورود وی مهیج طرفداران دولت مشارالیه‌ها از او به یک اشاره از ما به سر دویدن. دسته دسته و جوقه جوقه به تحریک پرنس از مرکز رخت بسته به نام کمیته دفاع ملی مهاجرت اختیار و نخستین بار شهر قم را مرکز دفاع قرار داده شروع به نغمه‌سرائی و خودآرائی و تحریک عشایر و ایلات و تجهیزآلات و ادوات قشونی نمودند.

برای رفع سوء تفاهم قارئین که مبدا هواخواهان طرفین را یکسان شمرده به فحوای اجنبی اجنبی است هر دو طرف را مقصر و در قطار هم دیگر دانند در اینجا ناگزیر از دادن توضیح و آن از این قرار است که: (دولتین روس و انگلیس چنان که قبلاً اشاره شد دیرگاهی بود که به گشودن ابواب دسیسه اعضا و جوارح کشور جم را از یکدیگر متلاشی و برادروار بین خود تقسیم و در معاهده بیست و دویم ماه رجب ۱۳۲۵ مطابق سی و یکم اوت ۱۹۰۷ میلادی برای این سرزمین دو منطقه نفوذ و یک منطقه بی طرف معین کرده نزدیک بود که آخرین فاتحه را قرائت و جایگاه سیروس کبیر را در شمار مستملکات خود آورده مداخلات رسمی بنمایند که فضل الهی در این موقع شامل احوال ایرانی‌ها و علی الغفله نفیر جنگ به اعلی‌ترین صوت به صدا آمده گوش دولتین را کر، چشم طمع آنها را کور و آمال چندین ساله آنها را عقیم گذارده حضرات مهاجرین به حکم الضرورة تیج الاشیاء که گفته‌اند: وقت ضرورت چو نماند گریز / دست بگیرد سر شمشیر تیز) برای تخلیص تاج و تخت کیان موقع را مغتنم شمرده از شر دشمن به دشمن دیگری پناه برده به

* در ادامه مطلب، صفحه یا صفحاتی مفقود شده است.

استظهار الوار وحشی و طوایف مختلف العقیده معلم و جاهل بر ضد دولتین روس و انگلیس که جان وطن خواهان صمیمی را به لب آورده بودند قیام نموده از این راه می خواستند دست جابرانه این دو دشمن را کوتاه نمایند. موضوع ذیل در اثبات قضیه فوق بهترین دلیل است که: (مجله ذه نیواستیت من) در تاریخ اول ژانویه ۱۹۱۶ (۲۴ صفر ۱۳۳۴) می نویسد - جمیع اشخاصی که خبره هستند و رأی متین دارند تصدیق کرده اند که درستکارترین فرقه سیاسی ایران همان فرقه دموکراسی است که امروز با بسیاری از مردم دیگر طرفدار آلمان هستند، به فرق و اشخاصی که طرفدار متفقین هستند نمی توان اهمیتی داد.

خلاصه حامیان صمیمی استقلال ایران در شهر قم به استظهار دولت آلمان مجتمع و هنوز قدمی به جانب مقصود برنداشته بودند که قشون روس مانند سیل از سرحدات بی پاسبان ایران سرازیر و همین مسئله یگانه آرزوی دولت آلمان بود که قسمتی از قوای روس در ایران معطل و با فراغت بال بتواند با دولت فرانسه جدال کرده کار وی را تمام و پس از انجام به دولتین خصم خود پرداخته آن را نیز عاجز و زیون نماید. خوشبختانه دستجات نظامی حریفش مأمور قلع و قمع هواخواهان وی و فرصت به اعضاء کمیته دفاع ملی نداده مهاجمه سپاهیان روس شروع و قوای بی نظم ایرانیان را با قوای عثمانی ها که به استمداد آمده بودند درهم شکسته تا کرمانشاهان و از آنجا به قصر شیرین تعقیب و از حدود قصر تجاوز نمودند زیرا که هوای آن حدود گرم و گذشتن از سرحدات ایران برای روس ها که در هوای سردسیر روسیه نشو و نما کرده بودند بی اندازه مشکل بود. بنابراین از قصر مراجعت نموده قوای خود را وارد قزوین و آنجا را مرکز قوای خود قرار داده نه تنها اسباب مزاحمت اهالی بیچاره قزوین بلکه دست تجاوز قشون تزاری به دامن پایتخت و سایر شهرهای شمالی ایران دراز و برای اجرای مقصود خود به اعمال جابرانه متشبث شده دولت ایران را که اعلان بی طرفی داده بود خواهی نخواهی به نقض بی طرفی و تهیه قوا مجبور و به دخول جنگ دعوت می نمودند.

از طرفی هم نمایندگان بریطانی به تدبیرات علمی و عملی چنانکه مذکور شد جمعی از متنفذین این سرزمین محنت دیده را با خود همراه و به دست آنها مشغول

زمینه‌سازی و ریختن شالوده شده برای پیشرفت خیال به صرف لیره و تهدیدات جابراکه مشغول و کشمکش مذکور تا دو سال و نیم موجود و در سال هزار و سیصد و سی و پنج هجری به واسطه یک پیش‌آمدی که: (مدار قصه و استنطاق است) تعطیل و قریب یک سال به عهده تعویق افتاده پس از مدت مزبور از آستین شخص خائنی که نامش ذکر خواهد شد باز خارج و به دست خیانتکارانه وی چهره شوم خود را گشوده زمامداران صالح ایران را مدت‌ها به حیرت و زحمت دچار نمود.

مدار قصه تأسیس کمیته مجازات

از نگارشات قبل دانسته شد که قوای غیرمنظم ایرانیان گرفتار مهاجمه قشون روس شده بعضی از آنها در شهر کرمانشاهان مخفی و برخی از آنها اسیر جیش تزار شده در قزوین به مراقبت نظامیان روس محبوس و یک عده نیز به دشت و هامون متواری و طی می‌کردند آفاقی را که افق ذلت آنها بود.

منحرفین فلک‌زده هر یک به نحوی دچار صدمه و رنج باحالتی زار از میدان کارزار فرار اختیار نمودند. از اشخاص فراری سه نفر که موسوم به (عبدالرحمن خان رشیدالسلطان، سیدمرتضی خان، کریم دوات‌گر) بودند از راه و بیراهه رهسپار طهران. از اسرا نیز سه نفر موسوم به (میرزا ابراهیم خان منشی‌زاده، اسدالله خان ابوالفتح‌زاده، حاجی خان برادر ابوالفتح‌زاده) از حبس و اسارت روس‌ها به اهتمام نواده‌های بهمن میرزا که از صاحب‌منصبان محترم قشون تزاری بودند مستخلص شده و آنها نیز عازم طهران و این دو دسته شش نفری در اوایل ماه ربیع‌الاول سال هزار و سیصد و سی و پنج هجری به مرکز ورود نموده از آنجائی که در طبیعت آنان احساسات و وطنخواهی کاملاً موجود و با وصف صفت بی‌پایانی که در موقع فرار در بیابان‌ها از الوار و اشرار دیده بودند معهداً خسته و فرسوده نشده برای حفظ وطن عزیز و هموطنان خود روزی را در خانه ابوالفتح‌زاده مجتمع و با حضور اشخاص ذیل جلسه‌یی در تحت مراقبت منشی‌زاده منعقد می‌گردد (منشی‌زاده. ابوالفتح‌زاده. مشکوة الممالک. رشیدالسلطان. سیدمرتضی خان. کریم).

ادیبی می نویسد: (بعضی روابط عجیب بین اشخاص در بدو دوستی پدیدار می گردد که هر نویسنده مقتدر از درک حقایق آن عاجز و از تحریر آن قاصر می باشد).

یکی از عجائب این مناسبات سری اجتماع این اشخاص بود که یک جاذبه معنوی این اشخاص مختلف اللسان را هم عقیده و به یکدیگر مربوط نموده پس از تشکیل جلسه شروع به صحبت کرده ابتدا شرحی از افتخارات نیاکان و اجداد خود اظهار سپس در موضوع تیره بختی هموطنان بالاخص دهقانان و برزگران که در زیر بارگران (باج و خراج) قد خم نموده و در مهاجمه قشون روس به کلی از بین رفته اند بیانات مبسوطی شده هر یک به نوبه خود چیزی گفته سایرین را از گفتار با حدت خویشان متأثر، رفته رفته قوه صبر از خاطرهای پژمرده آنان ساقط و پیمانانه تحمل لبریز شده همه برای تقدیم مال و جان حاضر و فقط منتظر عقیده و گفتار ابوالفتح زاده می شوند که او نیز پیمانانه صبرش لبریز و منتظر اتمام صحبت رفقا بود.

نطق ابوالفتح زاده

ابوالفتح زاده (اسدالله خان سرتیپ سابق قزاقخانه) مردی است چهل و پنج ساله تنومند و قوی بنیه. کوچکی سر و برآمدگی پیشانی او علامت سادگی و رشادت، از لب های درشت نیمه باز او آثار صداقت هویدا. دارای بازوان کوتاه و ستبر و با ترزی نیکو آویزان و در موقع صحبت با صوت بلند که خود علامت صدق و صفاست تکلم می نماید. همین مختصر نطق او گواه صادق است که از مشکلات نترسیده با اینکه در طریق آزادیخواهی و وطن پرستی هستی و دارایی خود را بذل نموده معهدا در ایثار مال و جان هنوز بی مضایقه است.

ابوالفتح زاده همین که احساس می کند که موقع نطق است با یک حرارت سرشار شروع کرده می گوید: (آقایان، هیچ عزت و علو همت بالاتر از این نیست که مرد در یک موقع مناسب زندگانی را فدای وظیفه وجدانی بسازد. مقدس ترین وظیفه ها وظیفه وطن خواهی است. وقتی که قومیت و استقلال مملکت به مخاطره افتاد

وظیفه وطنخواهانه به هر حایل و مانعی استخفاف کرده فرمان واجب الاذعان آن را مجری می‌دارد. این موقع که بدترین هنگام تیره‌بختی است و وظیفه شما خدمت به وطن و حالا که صمیمانه برای ایثار آن حاضر شده و می‌خواهید دست دشمنان وطن را کوتاه و این سرزمین را از لوٹ و جود خائنین داخلی پاک بنمایید شایسته مردی آن است که به سخنان خود خاتمه داده دامنهٔ صحبت را کوتاه و بیش از این قلوب را پژمرده ننمایید، سخن کوتاه و پای همت بردارید. لب بندید و بازو بکشاید.

عزیزان من. ما بایستی به عدالت و عظمت الهی مستظهر بوده ضعف را محبوب و اقویای ستم جو را مبعوض خود دانسته به زور بازو و قوهٔ نیروگلولی ظالم را فشرده و بازوی ستمگران را شکسته دست آنها را کوتاه و نام این هیئت را (هیئت انتقام) بگذاریم و با یک اتحاد خالصانه دفع شر از آنها بنمائیم.

ابوالفتح‌زاده صحبت را با صورتی غمگین و گلوی گرفته به انجام رسانیده منتظر اثرات نطق خود می‌شود و پس از قدری تأمل ملاحظه می‌نماید که گفتار بی‌شایباهش در قلوب حضار اثر خوبی بخشیده. تا چند دقیقه ساکت بالأخره در موضوع نام هر یک ایرادی کرده بالنتیجه به اکثریت آراء نام این مجمع وطن‌خواه را (کمیته مجازات) نهاده به یکدیگر دست خلوص و اتحاد داده برمی‌خیزند. جلسهٔ امروز در همین جا ختم شد، انعقاد جلسه بعد به دو روز دیگر قرار می‌گیرد.

اشخاص سابق‌الذکر دو روز بعد به منزل مشکوة‌المالک رفته جلسه را کمافی‌السابق تشکیل و در تعقیب مذاکرات سابق خود رئیس انبار غله دولتی را نخستین خیانتکار دانسته پس از مذاکره و تبادل افکار برداشتن این خار که به بیگانه‌پرستی و جاسوسی منسوب و حب و بغض وی سبب سیری یا ادامهٔ گرسنگی اهالی طهران بود همه هم عقیده و قرعه انجام این امر به نام رشیدالسلطان و هم‌پیمان وی سیدمرتضی خان زده می‌شود که به اطلاع کریم کار او را به انجام رسانیده از آسمان ایران این لکه ابر سیاه را زایل سازند.

در همین جلسه اسلحه به آنها تقسیم و تشکیل جلسهٔ بعد پس از خاتمه این عمل قرار گرفته مجلس امروز نیز ختم و همه برخاسته دنبال کار خود می‌روند.

عصر فردای همان روز که روز بیست و هشتم برج دلو سال (۱۲۹۵) مطابق سال هزار و سیصد و سی و پنج هجری بود اگر کسی مراقب احوال رشیدالسلطان و یاران وی می بود آنها را در حدود گار راه آهن دروازه شاهزاده عبدالعظیم ملاقات کرده می دید که در کنار جاده انبار غله دولتی قدم زنان به انتظار کسی زمانی جمع و لحظه متفرق شده گاهی ایستاده به اطراف خود نگران بودند.

از آنجایی که پیک اجل مقدم میرزا اسمعیل خان رئیس انبار را استقبال و گویی شاهین مرگ او را دنبال نموده طولی نکشید که درشکه وی پدیدار و پس از چند ثانیه کار رئیس انبار به پایان رسیده ضاربین وی مراجعت نموده دنبال کار خود می روند.

شخص مقتول به پاره‌یی خیانت‌ها مشغول که ستاره اقبال وی امروز روی به افول گذارده و مرد. نیک و بد چون همی ببايد مرد / خنک آن کس که گوی نیکی برد. این شخص اولین کسی بود که در میدان مبارزه (کمیتة مجازات) جان به جان آفرین سپرده سرزمین ایران را از وجود خود بی بود نمود و راه پیشرفت مقاصد کمیتة را می خواست قدری منزّه بنماید که در افق سعادت این مؤسسه ابرمظلم کوچکی پیدا شده چند روزی چرخ‌ها را از حرکت بازداشت و آن از این قرار بود:

ماجرای کریم و چگونگی باز شدن پای من به کمیتة

چون این قبیل تأسیسات در ایران غالباً آلوده به ریب و ریا و هیچ مجمعی تاسیس نشده جز آنکه اعضاء وی گرفتار اغراض شخصی و هوا و هوس نفسانی بوده به همین جهت آن مؤسسه دیر یا زود از یکدیگر متلاشی یا لامحاله بدنام شده است. بنابراین پس از اتمام کار انباردار، کریم سابق‌الذکر (که فقط به اطلاع وی این قضیه صورت گرفته بود) بنای مخالفت گذارده شروع نمود به تظاهرات جاهلانه و در نزد آشنا و بیگانه سفره پیچیده اسرار را گشوده نزدیک بود پاره و یاران بیچاره را دوباره به یک مخمصه نومی گرفتار نماید که بنا به تقاضای یکی از اعضا طرفین به حکمیت شخص ثالثی راضی و قرعه قضاوت قضیه به نام من

(عمادالکتاب) زده شد و قرار می‌گذارند مرا احضار نموده در نزد من محاکمه کرده به منازعات خود خاتمه بدهند.

تصویب اعضای کمیته صورت گرفته به شرحی که ذیلاً خواهیم نگاشت مرا احضار و محاکمه شروع و پس از یکی دو جلسه مذاکره شخص دیگری را احضار و در نزد وی مجدداً محاکمه شروع و محکومیت کریم بالاخره ثابت شده ابتدا به توبیخ بالاخره به نصایح مشفقانه، عاقبت الامر به تهدید و با وصف این احوال متنّب نشده در اعمال خود ساعی و وجودش یک مانع بزرگی شده، از طرفی نمی‌گذاشت این مزرعه جدید الاحداث آبیاری بشود از جانبی [...]*

[...] با هیچ یک از آقایان که اسم بردید آشنایی ندارم والا در این کار مداخله کرده قطع منازعه می‌نمودم. در اینجا متوجه من شده گفت به عقیده من مداخله شما بی ضرر و منشی زاده را ملاقات نموده با او گفتگو نمایید و به این کار خاتمه بدهید. فردای آن روز با کریم به منزل منشی زاده رفتیم. او در خانه نبود، کارتی گذاشته برگشتیم. فردای آن شب منشی زاده به وزارت داخله آمده و مرا به خانه خود دعوت نمود. در ساعت معین رفته با او به خانه مشکوة الممالک که در جنب باغ وزیر بود رفتیم. پس از دق الباب و گشودن در وارد و در ایوانی جلوس کرده طولی نکشید که ابوالفتح زاده نیز وارد و همه در کنار میزی نشستیم. امشب اولین شب ملاقات ما چهار نفر (عمادالکتاب، منشی زاده، ابوالفتح زاده، مشکوة الممالک) است. ابتدا بایستی باب مذاکره را من مفتوح بنمایم. بنابراین از ابتدای ملاقات کریم و مذاکراتی که فیما بین شده بود بیان کرده منتظر اصغای گفتار آنها شدم.

منشی زاده که مردی است چهل یا چهل و پنج ساله. از سیما و قیافه وی آثار هوش و فراست پیدا بود شروع به سخن نموده گفت: آقای ابوالفتح زاده در چند ماه قبل از فرونت کرمانشاه مراجعت نموده در نهاوند به تحریک حاکم آن حدود (سید کاشف) اسیر روس‌ها شده و با پای پیاده به قزوینش برده پس از چندی مرخص از فشار قشون تزاری مستخلص با دلی پر از خون وارد طهران و شرح گرفتاری خود را

*. در ادامه مطلب صفحه یا صفحاتی مفقود شده‌اند.

برای ما دو نفر بیان و حس انتقام ما را به جنبش آورد. اما نه از روس‌ها بلکه از ایرانی‌های خائن. هر سه هم عهد شده درصدد پیدا کردن اشخاص بر آمده کریم و یاران وی را احضار و قرار دادیم ماهی هشتاد تومان به او و یارانش بدهیم. او این وجه را گرفته مطیع خیالات ما باشد. کریم به این قرارداد حاضر و موافق سندی که سپرده است مصمم خدمت شد، ابتدا به او اسلحه داده و بعد حقوق یک ماهه او را پرداخته زدن قایم مقام‌الملك گیلانی را به او پیشنهاد کردیم. کریم اسلحه و پول را دریافت نموده رفت و مدت‌ها طول داده مراجعت نمود و از انجام ماموریت اظهار عجز کرده کس دیگر را تقاضا کرد. ما میرزا اسمعیل خان را پیشنهاد و طریقه انجام قضیه را راهنمایی نمودیم او رفته و پس از چندی انجام داد. انجام قضیه باعث تجری او و در وجودش آثار نخوت و غرور پیدا شده شروع به آزار و اذیت نموده همه روزه یک اشکال نوی برای ما پیش آورده و مبلغی دریافت و در مدت دو ماه متجاوز از ششصد تومان ما را متضرر نمود. علاوه بر این ضرر ما را در یک گرداب هولناکی گرفتار و از حرکات خود ما را مستأصل کرده فی الحقیقه ابواب چاره را بر ما مسدود نموده است.

در اینجا منشی زاده ساکت و مشکوة الممالک نیز شرحی در تصدیق گفتار او بیان کرده همین که سخن را تمام کرد ابو الفتح زاده شروع نموده گفت: (اولاً از مداخله آقای عماد که مردی است دنیا دیده و در آزادی زحمت کشیده بی اندازه مشعوف هستم در ثانی عقیده‌ام این است که تا در زمینه اصلاح عایقی پیدا نشده به استعانت آقای عماد به این کار خاتمه داده هر چه زودتر جلوگیری از یاوه‌سرائی کریم بنمائیم. صحبت در همین زمینه‌ها تمام و مجلس امشب که شب چهارشنبه بود ختم و از نتیجه مذاکرات امشب معلوم شد که این گروه سه نفری از اقدامات خود پشیمان و از مشارکت کریم نادم و بیمناک و از جلوگیری او عاجز مانده‌اند. امشب دو مسئله بر من مجهول و از کشف آن عاجز مانده حل آن را تفویض به مشاوره با میرزا علی اکبرخان نمودم. یکی از آن دو اظهارات منشی زاده که صدق و کذبش بر من مجهول بود و دیگری آن که ندانستم مقصود اصلی آنها از این اعمال تروریزی چیست. اگر چه تصدیق یاران او مسئله اولی را حل نموده و ظاهراً رفع شبهه

می نمود معهداً لازم بود که با حضور کریم به اظهارات طرفین رسیدگی کرده و محاسبات آنها را تفریق نمود. اما مسئله ثانوی فوق العاده مهم و پی به مافی الضمیر آنها بردن مشکل بود. در هر حال شب را به روز رسانیده صبح زود به منزل میرزاعلی اکبرخان رفته از مذاکرات شب او را کاملاً مستحضر نمودم. او نیز در حل مسئله ثانوی حیران و عقیده اش با من موافق که مجلسی با حضور طرفین تشکیل و مذاکرات آنها البته مطلب معلوم خواهد شد.

این عقیده مطلوب طرفین واقع شده یک جلسه در منزل من با حضور طرفین تشکیل و همین قدر صدق اظهارات اولیه آنها معلوم گردیده دانسته شد که کریم در اظهارات خود ذیحق نبوده و متجاوز از ششصد تومان از آنها دریافت نموده. کریم از این مجلس مأیوس و در اظهارات خود خجل و شرمنده شده بنای مخاصمه و شرارت را گذاشت و رفته رفته شروع به تهدید نمود. حضرات از حرکات او مشوش و دست التجا به جانب من و میرزاعلی اکبرخان دراز کرده اصلاح این کار را خواهش و تمنا نمودند.

اگر من به طبع و اخلاق خود نظر می کردم می بایستی این مأموریت را به عهده نگیرم زیرا که از اخلاق جدیدالولاده کریم بی خبر و از هویت دیگران بی اطلاع و به علاوه منکر اعمال تروریزی (آدم کشی) بوده حتی به آزار مورفتوی نمی دادم. اما حیثیت آزادی خواهی و عظمت و شوکت وطن محبوب را (که در نزد من فوق العاده عزیز است) در نظر آورده هر قدر سعی کردم از این مأموریت استنکاف نمایم نتوانستم. لہذا با میرزاعلی اکبرخان که او نیز با من هم عقیده بود داخل میدان مبارزه اصلاح و ابواب پند و اندرز را به روی کریم گشوده هر قدر می توانستیم او را نصیحت کردیم افسوس که کریم جز خیالات پست حیوانی و تصورات شاعرانه شهوانی در سر نداشت. از طرفی شروع بعضی حرکات جاهلانه و از جانبی آزادی جمعی را تهدید. نه به گفتار بی آرایش من و نه نصایح سودمند میرزاعلی اکبرخان اعتنا می نمود و هرچه خواستیم او را به راه حقیقت و راستی بکشانیم او از جاده انسانیت خارج شده نخل جوانی را بر سر جهالت و نادانی گذارده خود در شب شانزدهم برج ثور سال هزار و دویست و نود و شش شمسی به دست سید مرتضی خان

سابق‌الذکر مقتول و یادگار خبیثی مانند بهادرالسلطنه کردستانی به جای خود نهاد که وبال گردن سایر اعضای کمیته و عدم معروفیت و سنخیت وی باعث زحمت شده بود زیرا که این جوان همان طوری که به دیگران تأسیس یک چنین بنائی را بدون لزوم اظهار کرده و خوشبختانه اسامی اعضا را نگفته بود این مرد طویل‌القامه نادان را از همه لایق‌تر دانسته اسامی فرد فرد اعضا را به این یک نفر بروز داده آنها را مجبور نمود که به اطلاع وی کمیته را منحل یا مجدداً تأسیس کرده شروع به عملیات بنمایند که همین مسئله یک غفلت بزرگ و خبط مرمت‌ناپذیر بود، و قارئین این کتاب پس از مطالعه تصدیق خواهند نمود که وجود وی مضرتر از وجود کریم و برای پیشرفت مقاصد خود بایستی همان معامله را که با آن جوان نمودند با شخص بهادرالسلطنه بنمایند.

بناهای جدید الاحداث بی سابقه غالباً به معایبی مصادف و بسا اتفاق افتاده که جزئی غفلت معمار باعث بی اعتباری بنا یا از صرف نظر نکردن یک خشت خام معیوب به معایبی عاقبت برخوردارده که ترمیم آن مشکل و رفته رفته باعث انهدام آن بنا شده و در حین خرابی نیز چندین نفر را زیر آوار برده است.

خلاصه این مرد طویل‌القامه در جلسات اولیه حاضر و عدم سنخیت خود را به دیگران مدلل و او را به لطایف‌الحیل از معرکه خارج نموده یک شبی در خانه منشی‌زاده جمع شده عدم موفقیت خودمان را (در موضوع کریم) به آنها اعلام داشتیم. ابوالفتح‌زاده از اقدامات ما کاملاً مستحضر شده گفت: من از این اقدام و مساعدت آقایان (عماد و میرزاعلی اکبرخان) بی‌اندازه خشنود و مقصودم از مداخله آنها این بود که با کریم داخل مذاکره شده از اخلاق رذیله این جوان باخبر شوند و او را بشناسند. حال که بحمدالله دیده و او را شناختند دیگر با آنها کاری نیست. من خود تکلیف کریم را معلوم خواهم کرد - ابوالفتح‌زاده پس از ادای این عبارت آخر یک نگاه عمیقی به ما دو نفر کرده مجدداً اظهار داشت: حال چه باید کرد؟ منشی‌زاده گفت حال چون قوه عامله نداریم هیچ کاری نمی‌توانیم بکنیم. ابوالفتح‌زاده در جواب او گفت: سابق عده ما سه، حال به پنج نفر بالغ گردیده. خوب است در عقاید سابق خود ثابت بوده با استمداد آقایان شروع به عملیات

بنماییم. منشی زاده گفت شاید آقایان به این مرافقت حاضر نباشند. من گفتم اگر خیالات شما مشروع و مشتمل بر خدمات ملی و وطنی باشد خود حاضر و گمان دارم که میرزاعلی اکبرخان هم قبول عضویت بنمایند.

مشکوة الممالک این موقع را مناسب دیده شمه‌ای از تاریخ مجاهدت خود و یاران خود بیان نمود و نیز در بین تقریر او منشی زاده شرحی از خدمات خود و ابوالفتح زاده تقریر کرده بالاخره رشته صحبت دراز و هر سه در تعقیب اعمال تروریزی هم آواز شدند.

نطق ارداقی

میرزاعلی اکبرخان که از ابتدای مجلس ساکت نشسته و حرفی نزده بود در اینجا شروع به سخن نموده گفت: (آقایان، با مسلمیت اینکه سه یا پنج نفر اشخاص متحدالعقیده برای انجام هر کاری قیام نمایند البته موفقیت حاصل کرده تمام موانع و محذورات را رفع خواهند نمود هیچ لازم نمی‌بینم که در این خصوص سخنی گفته و در پیشرفت و عدم پیشرفت آن مذاکراتی بنماییم. اما سخن در توافق عقیده است که من و عماد شماها را که بازیگر صحنه اعمال تروریزی هستید نمی‌شناسیم و شما هم از احوال ما بی‌خبر و این اولین مجلسی است که امروز تشکیل و تازه می‌خواهید با ما داخل یک رشته مذاکرات مهم بشوید. در این صورت عقیده من این است که اولاً مقاصد اصلیه را از پس پرده بیرون آورده و در سریر با اقتدار حقیقت جا دهید ثانیاً در پیشگاه با مرتبت انسانیت متعهد شوید که هیچ‌گاه از جاده حقیقت دور نشوید و هر کاری را با مشاوره جمعیت بکنید و اقدامات انفرادی را جایز نشمارید.

ابوالفتح زاده میرزاعلی اکبرخان را مخاطب ساخته چنین گفت: (سبب ملاقات و باعث تشکیل این جلسه فقط و فقط وحدت عقیده و علت‌العلل این بوده که همگی از خدمات ملی و وطنی یکدیگر واقف بوده‌ایم و حال هیچ محتاج به دادن توضیح نمی‌باشیم که: (مقصود اصلی خدمت به وطن و منظوری به جز این نداریم). ما سه

نفر از دو سه ماه قبل با همراهی کریم شروع به عملیاتی نموده و یک اقداماتی کرده‌ایم که بالنتیجه دچار اشکالات شده و مصادف به یک پیش‌آمدهای ناهنجار گردیده‌ایم که این مداخله شما فی الحقیقه اسباب خوشوقتی ما و مزید بصیرت شما دو نفر گردیده باعث شد که مقصر که حقیقتاً مانع بزرگی است شناخته شود حال که خوشبختانه شناخته شد رفع مانع به عهده ما و گرم کردن بازار خدمات ملی به عهده شما. همانطور که عرض شد مقصودی جز خدمات ملی نداریم و به عقیده ما امروز بهترین خدمت، کندن ریشه خائنین است. حال به چه حيله و کدام وسیله من نمی‌دانم.

نطق عماد

نطق من: (وجدان من مرا به ادای تکالیف انسانیت که نام نامی آن را من وطنخواهی و نوع‌پرستی گذاشته‌ام ملزم می‌نماید که چون من منتسب به عائله ایرانیت بوده و خود را یکی از اعضای این خانواده می‌دانم لهذا نمی‌توانم از این قبیل خدمات امتناع کنم. من با اینکه از اخلاق شما بی‌اطلاع و از مقاصد مکنونه شماها بی‌خبر می‌باشم مع هذا با یک نیت پاک در این محضر حاضر و بالمشافهه می‌گویم که برای هر قسم خدمات وطنی و ملی حاضر هستم و این را به یقین می‌دانم که ما پنج نفر اگر متحد‌الرأی و متفق‌العقیده بوده هیچ‌گاه بی‌مشاوره کاری نکنیم البته هیچ وقت به عایق برنخورده و به هر مقصودی که در نظر داشته باشیم خواهیم رسید). جلسه امشب نیز در همین جا ختم و انعقاد جلسه بعد به شب هشتم برج ثور ۱۳۳۵ افتاده هر یک برخاسته دنبال کار خود رفتیم.

تأسیس مجدد کمیته مجازات

جلسه امشب که شب بیستم برج ثور (۱۳۳۵) هجری است منزل منشی‌زاده تشکیل و پس از مذاکره تکلیف هر یک از این اشخاص بدین قرار معین شد (ابوالفتح‌زاده رئیس قوه مجریه - عمادالکتاب، صدر - منشی‌زاده، مهرداد -

میرزاعلی اکبرخان، منشی - مشکوة الممالک، تحویل‌دان).
مجلس به نام شوکت و عظمت ایران افتتاح و صورت رسمیت به خود گرفته
شروع به مذاکره. ولی مذاکراتشان سرّی...
از مذاکرات علنی سه مسئله قابل ملاحظه و ذکر آنها خود اهمیت این مؤسسه را
معلوم خواهد داشت.

اول - از بابت مصارف قرار شد هر یک از اعضا در ماه وجه معینی از جیب فتوت
خود رسانیده دست احتیاج به سوی هیچ کس دراز ننموده از احدی دیناری نگیرند
(که تا آخر قضیه گرفته نشد).

ثانیاً - قضایای کلی و جزئی در حضور همه اعضاء کمیته مطرح شده هرگاه
اکثریت اعضا آن را تصویب نمود اجرا والا غیر قابل اجرا بوده باشد.

ثالثاً - اسامی هر یک از خائنین را در یک پارچه کاغذی که عرض و طولش از این
قرار که ملاحظه می شود* بود نوشته و همه را لوله کرده در جعبه محکمی بریزند و
درب آن را قفل و در موقع احتیاج باز نمایند که یکی از آن لوله‌ها را رئیس قوه
اجرائیه (ابوالفتح زاده) در موقع انحلال جلسه برداشته بدون اطلاع احدی از افراد و
اعضاء کمیته در خارج از حوزه قرائت نموده و به موقع اجرا بگذارد. این قضیه در
همین جلسه انجام پذیرد و تمام اعضا از نام و نشان شخص خائن تا موقع انجام
بی خبر و پس از آنکه همه مردم اطلاع پیدا کردند آنها نیز از قتل متین السلطنه مطلع
شده دویمین جلسه را که در ليله... رجب سال هزار و سیصد و سی و پنج هجری
بود منزل میرزاعلی اکبر خان تشکیل و نتیجه مذاکرات جلسه قبل را ابوالفتح زاده
بدین قرار اظهار نمود: (فرمان واجب الاذعان به یکی از فدائیان داوطلب ابلاغ و او
شخصاً به خانه متین السلطنه (عبدالحمید خان) مدیر روزنامه عصر جدید وارد و به
طرفه العینی مانع را برداشته از آنجا خارج شد گرچه در موقع خارج شدن به مواعی
دچار شده معهداً باکمال رشادت آنها را نیز دفع کرده و رفته است و به احدی جز آن

* در نسخه اصلی تصویری در این قسمت دیده می شود که کلمه «خائن وطن» روی آن قابل تشخیص
است.

یک نفر آسیبی نرسیده و همچنین احدی وی را ندیده و نشناخته است. اعضاء مجلس از وی تحسین کرده به اتفاق آراء رای به صدور بیانیه داده فوراً به قلم منشی صورت بیانیه تحریر و با مرکب چاپ پاک‌نویس و همان شبانه طبع و در شهر دارالخلافة توزیع و منتشر شد.

صورت اولین بیانیه کمیته مجازات

هموطنان! متین السلطنه مُرد، در حالیکه با خود بار سنگینی از خیانت و بی‌شرافتی را همراه برد. ما جامعه را از وجود این عنصر بی‌حیثیت پاک کردیم تا سرمشق برای سایر اشخاص خیانت‌پیشه باشد که شاید رویه خود را عوض نمایند. حقیقتاً کمال سرافکندگی و شرمساری برای ملتی است که دیده شود پایه مملکت‌فروشی و جاسوسی و خدمت به اجانب در آن به جایی رسیده است که خود آن عوامل ناپاک هم خوب و بد خدمات ایران برپاده خود را انتقاد می‌کنند و از همه بدتر این قبیل افراد با افکار شیطانی و پلید خود تمام دستجات و عناصر میهن‌پرست را تخطئه می‌نمایند. در یک اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی بس حساس (مثل امروز) که ملل دنیا با میلیون‌ها مرد و زن از هستی و استقلال وطن عزیز خود دفاع می‌کنند بدبختانه در ایران سرگشته و آشفته افراد و اشخاص فقط از طریق جاسوسی، مملکت‌فروشی و خیانت و جنایت پیش می‌روند و ترقی می‌کنند و کسانی که جاه‌طلبی و مقام‌دوستی چشمانشان را کور کرده است تا می‌توانند بیشتر ایران را در قید اسارت و مذلت و بردگی اجانب محصور و مقید می‌سازند. متأسفانه این اوضاع رذیل که در پیشگاه ملل بزرگ و اجتماعات متمدنی علامت کمال پستی و دنائت افراد است در مملکت ما یکی از بزرگترین موجبات ترقی و افتخار به شمار می‌رود. هموطنان! عشق به وطن یک موهبت طبیعی و خدادادی است و حتی دیده شده است که حیوانات و چهارپایان نیز بدون توجه به مخاطرات عظیم از مسکن و مأوای خود تا پای

جان دفاع کرده‌اند. ما در جلو چشم خود می‌بینیم که مصادر امور و افرادی که با هزاران حيله و نیرنگ صندلی‌های صدارت و وزارت رابه چنگ می‌آورند، کمترین علاقه به سرنوشت ملت، چگونگی اوضاع و احوال مملکت ندارند. به محض اینکه فردی با تمهید مقدمات یا از طریق سیاسی یا با توسل به جهات مذهبی زمام امور را به دست گرفت، اولین هدف او این است که نقش وطن‌فروشی خود را به خوبی بازی کند!

هموطنان، با این ترتیب ما ناچاریم ملاک لیاقت و حدود ظرفیت و کاربری و کاردانی متصدیان عالی‌رتبه دولت و زمامداران را از مقدار خیانت و وطن‌فروشی آنان به دست آوریم و مدتی است که ما در این زمینه مشغول مطالعه و سنجش هستیم و هر یک از افراد را به خوبی تشخیص داده‌ایم که با انجام چه نوع خیانت و جاسوسی و با چه دست‌هایی به مقاصد پلید خود رسیده‌اند.

هموطنان، مجرب‌ترین و پخته‌ترین دیپلمات‌ها در مملکت ما کسانی هستند که به بهترین وجهی بتوانند نظریات جاه‌طلبانه و مغرضانه و خلاف حق و عدالت و انسانیت مامورین خارجی و نمایندگان سیاسی دول زورگو و استعمارطلب را اجراء نموده و رضایت خاطر آنها را جلب کنند. این قبیل افراد خود را حتی قهرمان صحنه سیاست و بزرگترین نجات‌دهنده مملکت معرفی می‌کنند. محل تردید نیست که وجود یک چنین عناصر عاری از شرافت در مملکت و سکوت مرگبار ملت در مقابل این دسته خائن و وطن‌فروش از لحاظ سیاسی هر روز اوضاع ایران را وخیم‌تر می‌کند و از لحاظ اجتماعی نیز به شماره و تعداد وطن‌فروشان و جاسوسان می‌افزاید. هموطنان، ساعت کار و عمل فرارسیده است؛ نباید بیش از این اجازه داد که جاسوسان و وطن‌فروشان ذلت و سرافکنندگی مادر وطن را فراهم ساخته و آن را در ذلت و عذاب غوطه‌ور سازند. اعضاء کمیته مجازات به یاری خداوند متعال تصمیم به فداکاری عظیمی گرفته‌اند، سعی خواهند کرد برای رهایی هموطنان عزیز از بدبختی و مذلت با خطر و ناکامی و بدبختی روبرو

شده و حتی جان خود را در این راه فدا نمایند. به این جهت به نام خدای ایران و در راه تأمین سعادت و خوشبختی افراد ملت ما دست به کار شدیم و با اولین تیر انتقام کمیته مجازات میرزا اسماعیل خان اولین آکتر تئاتر وطن‌فروشی و جاسوسی و خیانت به خاک و خون در غلطید زیرا این مرد انبار غله پایتخت را به عهده داشت و به دستور اجانب و به منظور تأمین نظریات جاه‌طلبانه خود، با ایجاد قحطی مصنوعی در طهران باعث مرگ و میر عده‌ای از اهالی پایتخت شد. پس لازم بود که به سزای عمل پست خود برسد و نقشه خائنانه‌اش با خود او در دل خاک مدفون گردد و نتواند خوشبختی و سعادت خود را در مذلت و بیچارگی و استیصال هموطنان و قدرت و شوکت اجانب ببیند. اکنون برای دومین بار مأموریت خود را اجراء کرده‌اند. کمیته مجازات با هیچ یک از دستجات سیاسی داخلی و خارجی ارتباطی ندارد و اولین تشکیلات در ایران است که با یک پروگرام صحیح و مقدس دور از تمام اغراض و نظریات شخصی شروع به کار و عمل کرده است. کمیته مجازات تنها هدفش از بین بردن خائنین و جاسوس‌ها و خدمتگذاران دستگاه‌های خارجی است بدون اینکه به شخصیت و مقام و دسته‌بندی آنها توجه داشته باشد. کمیته مجازات مصمم است انتقام خون بیگناهان مملکت را از خائنین و عمال خارجی و جاسوس‌ها بازستاند و باید همه مردم اصلاح طلب و علاقمند به بقای ایران عزیز این کمیته را به مثابه دستی که از آستین منتقم حقیقی بیرون آمده تا ریشه جاسوسی و وطن‌فروشی را از ایران بکند تلقی نماید. کمیته مجازات از عموم هموطنان درخواست می‌کند که خیانتکاران را در هر لباس و شغلی که می‌باشند معرفی نمایند. در پایان کمیته مجازات با صدای بلند این جمله آسمانی و ملکوتی را به گوش خیانتکاران فرو می‌خواند:

«سرزمینی که محل سکونت و آقایی ایرانیان با فر و افتخار بوده بیش از این نباید مرکز جاسوسی و خیانت مشتی عناصر پلید باشد».

هرگاه شما نمی‌خواهید به مادر وطن ترحمی کنید، به مادر و فرزندان و

همسر خود رحم نمائید و بدانید در قرن بیستم دیگر نمی‌شود به خیانت و جاسوسی ادامه داد. در این قرن جاسوسی و بی‌شرافتی و وطن‌فروشی به اجانب محکوم به مرگ و زوال است.

محل مهر کمیته مجازات و یک امضاء غیرقابل تشخیص

نخستین بازتاب‌ها

نخستین بیانیه کمیته مجازات منتشر و تکلیف عموم خیانتکاران معین و معلوم شد که جانشان در معرض مخاطره و آن دست نیرومندی که از آستین همت، شهامت و قدرت خارج شده دست حقیقت [است] و بایستی فکری در این باب بیندیشند. در این خیال روزنه‌امیدی در قلوب همه پدیدار، گمان نمودند این تأسیس مانند تأسیسات سابق دوره آزادی بی‌پایه و مایه و به قول اروپائیان مؤسسین این بنیان یک اشخاص شانتاژ زرپرست و پول‌دوست و فرومایه بی‌مغز می‌باشند!! به همین خیال بازار بعضی از شارلاتان‌ها رونقی گرفته چند روزی به جان متمولین و اشراف افتاده شروع به دادن تأمین و گرفتن وجوهات ثمین هنگفت نمودند. از آن جمله نصیرالسلطنه پسر بزرگ محتشم‌السلطنه خواجه نوری بود که به واسطه سابقه دوستی با آن خائن کردستانی شروع به تفاخر و تظاهر و در نزد بعضی از اشراف تن‌پرور چنان وانمود کرد که او نیز مداخله در این کار دارد و پایه شارلاتانی را به جایی گذارد که برخی از آنها فریفته طرازی وی شده دست‌التجا به دامان او زده از او تمنای امنیت کردند. از آن جمله سردار معظم خراسانی بود که پس از یأس از تمام ابواب متصوره به نصیرالسلطنه ملتجی و مشارالیه نیز به وی اطمینان و دستور داده بود که عریضه مشروحه به کارکنان و هیئت مدیره کمیته عرض و وجهی نیز حاضر کرده به او بدهد و او به وسیله بهادرالسلطنه (کردستانی) که مستورالهیویه و در پرده بود عریضه را با قدری از مبلغ واگذار و وسائل آسایش سردار خراسانی را فراهم سازد. قرارداد مذکور فوراً انجام گرفته در حدود این احوال جلسه سیّم کمیته مجازات در خانه منشی‌زاده تشکیل، همین که زنگ رسمیت زده شد آن مرد رشید

پاک سیرت ساده یعنی ابوالفتح زاده پاکت مههور به لاک را به میان گذارده ماجرا را بیان و همه را مبهور و نگران این حرکت بی قیدانه خود نمود. و چون خود از فرط سادگی ملتفت اثرات سوء قضیه نشده بود علیهذا وی را به معایب و مفاسد این اقدام آگاه، عاقبت قرار شد پاکت را عیناً رد کرده و خود به طور وضوح اقرار به بی اطلاعی بنماید. گرچه در این جلسه مشاجراتی فیمابین منشی و اسدالله خان (ابوالفتح زاده) روی داده و بالأخره منجر به کشیدن زلوله* شد ولی کوکب مسالمت طلوع و با یک مذاکرات صمیمانه من (نگارنده) مباحثات آنها خاتمه پیدا کرده و اعلامیه ذیل تحریر و به وسیله پست شهری برای جریده نگاران طهران ارسال و در جراید محلی فردای همان شب منتشر گردید.

صورت اعلامیه کمیته مجازات

بسکه ترسیده است چشم غنچه از غارتگران

پای بلبل را خیال دست گلچین می کند

***[...]

در این جلسه دو موضوع مطرح مذاکره و به اکثریت آراء تصویب گردید.

اولی - مزیدالتأکید مسئله دریافت ننمودن وجه از احدی بود.
دویم آنکه هیچ یک از اعضاء مرکزی کمیته حق مذاکره و سؤال و جواب با احدی حتی نزدیکان خود نداشته و از تظاهرات صوری و معنوی اجتناب نمایند.

* رولور، نام نوعی سلاح کمری.

** نویسنده جای اعلامیه را در متن خاطرات خالی گذاشته و ظاهراً قصد داشته بعداً آن را در جای خود تعبیه کند که نکرده است.

مخفی شدن رجال

انتشار اعلامیه بیش از پیش بر سطوت کمیته افزوده و از جانبی هم دست اشخاص شارلاتان را کوتاه و از این رهگذر نیز همه مایوس و بناچار در خانه‌های خود مخفی و از اشخاص پنهانی یکی وثوق‌الدوله بود که در تجریش شمیران متوقف و از پاییز مدتی گذشته بود و آقا جرئت بازگشت به شهر نمی‌نمود. دیگری فیروز میرزای نصره‌الدوله پسر بزرگ فرمانفرما (عبدالحسین میرزا) بود که در فرمانیه (از باغات بزرگ شمیران زیر کامرانیه نزدیک صاحبقرانیه) مخفی و در حمایت اشخاص مسلح به یک زندگانی خوفناک تلخی گرفتار بود.

خلاصه از این قبیل اشخاص بسیاری متواری و یک عده مخفی و بازار دسیسه و شارلاتانی به کلی کساد تا در هفدهم ماه شعبان سال هزار و سیصد و سی و پنج هجری قضیه میرزا محسن برادر صدرالعلماء مرحوم طهرانی صورت گرفته در ملأعام وسط روز در سر سه راه بازار حلبی سازها (فیما بین مسجد شاه و مسجد جمعه) به دست دو نفر جوانان ایرانی نژاد (حسین خان لکه. احسان‌الله خان) مقتول و راکب و مرکوب از زندگانی بدرود گفته و فردای همان روز ورقه بیانیه ذیل از طرف کمیته صادر شده و در تمام وزارتخانه‌ها و دوایر دولتی و جاهای مهم شهر منتشر گردید.

ترور میرزا محسن

صورت دویمین بیانیه کمیته مجازات

به تاریخ هفدهم شعبان سنه ۱۳۳۵ هجری

شب است: قرص ماه مانند عروسان طناز از افق ایران جلوه‌گر و نور خفیف روح پرور خود را به یک سرزمین کهن سالی که هزاران حوادث گوناگون در خود دیده است می‌گستراند. واقعاً این ماه در همین قطعه خاکی که تجدید ایفای مأموریت می‌کند اتفاقات بس عجیب و وقایع بسیار مهمی مشاهده کرده که هر یک با خطوط برجسته در لوحه گیتی

منقوش است. مثلاً می‌بیند:

در همین مملکتی که قوای نظامی او تازه به قشون جنوب منحصر می‌شود یک روزی برای جنگ با یونان چهارده کرور لشکر تجهیز می‌گردید. مثلاً می‌بیند:

همین اریکه شهریاری که امروز آلت دست پلتیک و بازیچه... شده است سالیان درازی جایگاه سلاطین با احتشام و یک شاهنشاهی به نام سیروس با کمال عظمت و شوکت به شرق و غرب عالم فرمانروایی می‌نمود. دیگر می‌بیند در یک اوقات خوشی که نسیم اقبال همین خاک در سرحدات دوردست این مملکت پرچم دولت ایران را در دوره پاسبانی داریوش به اهتزاز آورده و همسایگان او را با یک مرعوبیت شگفت‌آوری مجبور به تکریم و تعظیم می‌نمود اینک آن بیرق اقتدار سرنگون و داخله این مملکت میدان تاخت و تاز قشون خارجی شده و سینه نازپرور همین خاک از سُم ستوران لشکر اجنبی خرد می‌شود! به علاوه به خاطر می‌آورد: مابین طوفان حوادث و بدبختی‌های بسیار بزرگی که نهال امید تمام ایرانیان در مزرعه یأس و بیچارگی خشکیده بود مادر کهن سال ایران فرزندان رشید دلاوری مانند کاوه آهنگر و نادرشاه افشار در دامن استتار خود پرورش داده به میدان نمایش فرستاد...

این تصوّرات مانند برق از خاطر کوهی ماه خطور کرده به سمت زمین نزول نمود. اول بر قلب روح مُجسّم وطن که بالای ایران پرفشانی می‌کرد جایگیر شده سپس در خاطر یک هیئتی که در محل مخفی و در تابش ماهتاب جلسه داشتند منعکس گشت و این هیئت خیال می‌کردند تمام آن افتخارات و کلیه اوراق اعتبارات تاریخی ورق بر ورق با دست خائنانه اولاد ناخلف ایران پاره شده و به جای آنها قبالجات ننگ و اسناد خفت و سرشکستگی تدارک گردیده است!! آیا مقتضیات زمان و ولوله پرآشوب سه ساله دنیا که فقط به جهت

مدافعه وطن از چکاچک شمشیر قهرمانان جنگ عالم بیرون می آید موجب تنبه و اسباب عبرت این اشخاص شده است؟- نه!!! زیرا همین کره ماه که به تمام اسرار و اقدامات مخفی شبانه اشخاص ناظر است با یک علائم و اشارات مخفی مذاکرات و اطلاعات قلبی این هیئت را تأیید و مطمئنانه گفت: بلی همین طور است من می دانم این شخص مجسمه خیانت و بی عصمتی شب‌های دراز... چه توطئه‌های شرم‌آوری برای اضمحلال و نابود کردن ایران مظلوم تدارک و الساعه هم با دست‌های آزادی در خیال چه مفسد و نقش‌های هول‌انگیزی است که پشت وطن را متزلزل و کمر ایران را در کار شکستن است.

در همین هنگام یک سروش غیبی دیگر به گوش این هیئت گفت: آقایان علاوه از خیانت‌های گذشته قبالحجرات بندگی و عبودیتی که برای اسارت اولاد ایران در مجامع مختلفه شهر تهیه می شود تماماً به آرشیو اسلام کشانه میرزامحسن جمع شده پس از تصدیق و تسجیل به مقامات لازمه فرستاده می شود. هیئت مزبور که افراد عامله کمیته مجازات بودند دیدند عقاید او را تمام علائم آسمانی تصدیق و گویی ذرات موجودات، مجازات این وجود بی دین را مطالبه دارند. لهذا کمیته مجازات به اتفاق آراء حکم اعدام میرزامحسن و وطن فروش را تصویب و به توسط رابط به رئیس اجرائیه خود ابلاغ نمود.

کمیته مرکزی مجازات

بازتاب ترور میرزامحسن

واقعه میرزامحسن یک واقعه مهیب هولناکی بود که نه تنها اندام ساکنین طهران را متزلزل نمود بلکه صدایش به همه جای ایران پیچیده با گوش متنفذین و خودخواهان ایران همان اثری را کرد که صدای توپ گروپ به اطرافیان می نمود.

فی الحقیقه مانند صاعقه یا طوفان دهشتناک اثر غریبی در قلوب اشخاص خصوصاً خائنین کرده و یقین نمودند که بازیچه نیست. بلکه یک مؤسسه متین [است] و شالوده آن بر روی پایه محکم حقیقت گذارده و با ساروج همت و شهامت و صرف ایران‌خواهی و اصلاح‌طلبی استوار گردیده. تعقیبش ملاحظه با دم شیر شرزین و تخریبش مصاحبه صعوه با شاهین است. بنابراین اخلاق عمومی شروع به اصلاح نموده و رفته رفته خرابی‌ها روی به آبادی گذارده همه به فکر ترقی وطن خصوصاً رجال به خیال خدمت و از همگنان گوی سبقت ربودن افتاده در این اوان ولی‌خان سپهسالار مهندس و معمار برای سد رودخانه شاهرود به قزوین فرستاده مصمم برای انجام این کار شد.

و نیز یکی از مسائل مهم سیاسی که خاطر هواخواهان ایران و توجه زمامداران صدیق با شرف آن دوره را به خود مشغول نموده بود قضیه تشکیلات فرقه دموکرات بود که به تحریک آن لانه فساد...^۱ جمعی از خائنین دانسته و برخی کورکورانه در صدد تشکیل فرقه^۲ همان قسمی که در زمان استبداد، خواهان دین نبی بودند الحال نیز خواهان این مسلک و علمای سیاسی از اهمیت موضوع مطلع و می‌دانستند که در زیر این پرده مدهش چه خیالات سوء موحشی خفته است.^۳ بدبختانه عده آنها قلیل، نه توانایی فهمانیدن و نه قدرت جلوگیری، خلاصه اینها یک قدم برنداشته، آنها به زور پول و ارتقاء رتبه و وعده یکصد قدم جلو رفته با اشخاص خوش خط و خال حق به جانب عوام فریب، جهال را دسته دسته فریفته و به نام آزادی‌خواهی به اجتماعات و تشکیلات دعوت می‌نمودند که به آن وسیله

۱. در اصل نقطه چین. ولی با توجه به شواهد و قرائن احتمالاً مراد نویسنده سفارت انگلیس است.

۲. اشاره نویسنده به دمکرات‌های تشکیلی است که در آن ایام در صدد احیای حزب دمکرات بودند.

۳. اشاره نویسنده به دمکرات‌های ضد تشکیلی است که به رهبری سید محمد کمره‌ای در مقابل طرفداران احیای حزب ایستادند و با تشکیل مجدد آن در غیاب تعدادی از رهبران اصلی که به اروپا مهاجرت کرده بودند مخالفت داشتند. ضد تشکیلی‌ها بر این باور بودند که با توجه به حضور قدرتمند و جدی انگلیسی‌ها در ارکان قدرت حکومت ایران امکان فعالیت آزادانه حزب وجود نخواهد داشت و تشکیلات عملاً آلت دست سیاست انگلیسی‌ها قرار خواهد گرفت. (برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای، به کوشش محمد جواد مرادی نیا، تهران، شیرازه، ۱۳۸۲).

وثوق الدوله را به مسند ریاست الوزرائی نشانیده و قرارداد مورخه....^۱ به موقع اجرا بگذارند.

و از این طرف جمعی را فرسوده و خسته نموده بودند که خوشبختانه همین که آفتاب اقبال کمیته مجازات از مشرق وطن طلوع نمود هیئت ممتازه همان اشخاص که هواخواهان جدی تشکیلات بودند به خوف و وحشت دچار و از ترس دم فرو بسته و در خانه‌های خود نشسته از تعقیب یک چنین بنای منفور شوم دست برداشته مدت‌ها ساکت بودند.



۱. در اصل نقطه چین. اما مراد قرارداد ۱۹۱۹ دولت وثوق با انگلیس است.

۳

دستنویس خاطرات عماد

پدر مرحوم همش همه در موقع ارتحال از دیدار فرزند ارشد خود من محمدا
 و من بنده که شانزده مرحله از مراحل زندگانی را پیموده بودم در اولین شهر
 روسیه (باکو) به از فوت پدر پشیم و گرفتار خدمات طاقت فرسای تاجری
 شروانی و گاه و بیگاه در فراق پدر و مادرانک حسرت ریخته و دین منوال تا
 کیال با رشتت بدوش کشیده آخر الامر ب وطن با لوف بازگشت و از مرگ
 پدر آگاه و پس از چند روز سپارده با قافلہ بی زاد و در ا حله عازم قسبات
 کاتمنین رحل اقامت گزیده سال امرعاش یونیه را بتجیر در کمال عبرت
 گذرانیده استقامت حرکت بسبت کربلا داشت .
 در پایان سال سیم در ایل حرکت فرایم و با مرحوم آقا سید محمد باقر حجه الاسلام

احوال کمترین هم بگمان ارضه در جهت نمودیم .

قبل از حرکت نسبت خراسان جبراً ما در بعضی عیال همسایه کرده شدیم

از کمکائی خود را در هر بیخ نه در کمکائی جدید نموده این وقت پس از جهت

بجزو بخانه داری شده پشت با آن آزادی بی نظیر زود زود در تصرف

و دنیا بر برای تحصیل معاش و خیابان صریحاً در آن اکتفا به پیش کرده

بجابت تعلیم اطفال مشغول شدیم .

با تیسری اراکتا به در از در سلطنت ناصری عیال نزل برادر سجده داد

در ترقیات صورتی من در ادای سلطنت مظفری سال نزل برادر سجده نمودیم

از طرفی بجابت مشغول از زجانبی تعلیم اطفال برادر احمد این دو را آورده

بجزو بسیار در دنیا رسال اعمال نمودت اشیا در در کمال عبرت ارازیات نمود

در این وقت که اراکان جوانی و معضات شبان در کمکائی من بود ما بنا مشغول

دیو سگ یک در آن طرفی کسب خطه را نموده است قسمی که در سرتیبت او ملکی

خدا بیخ و پشت در واقع اراغب میباشم و در هر با مصروف بودیم .

با آنچه در بیخ نرسیدت دستبصال بتره در دست حاجت بر بل غایت

شخص بزرگ داری اراکان که از آن وقت نظر در جهت کرده بود برده در با بر

با بیان با آتیا نرسیدیم کمی که ده و تیسر شدیم و از بر تو اطفال جمیده و کسب

دی بزه ما برده با نضرش و اراکان و ما در و سیال در همه وقت در امان نمود

از جانب است که بجزو سرور در ازین واقف اطفال بی غرضند بودیم در هر بیخ

علامه در آرزوی رسیدن به محکم شاه نوهی در رضا به جز پست و پستی بودیم هیچ
 شایسته پان سکه که از بیخ تنید و اظهاری روز نشسته فانی با یک صحاح بود
 و در وی مردم از سخن مردانف و با بازی زریف با با نزه کمی از وی
 سخن و دوستی من تنزل و زنده و تصدیق شکل شد که اگر در دهه و دان چون
 بی بین و سپید را در دلوان نشیند در یک خاطر و مملکت شدیدی ای نای
 جان جهان زین سلیم آل و عالم بیست سر را تا ده بجز شسته نکرده ای
 از کبر و کبر خجسته

با بعد تمام خواهی روحانی و جهانی خود را صرف شیرینی آن از وی کرده با نزه
 در سایه و جانیست نمی و امر را جو خوا بان از وی و در فضیلت دوستی

زندگانی را از راه سیکردم . در اینکه من یک جوان بی سال را با پرورش
 ز دست و فعال بی پروائی بر دم و جسته بنفالم و قیامت اولی ای بود
 بی برده که هیچ قسمی را برای بقا و عیب جوانی از دست نداد و در رضا به پیش
 واضح و با نوازندگی نهای صلیق از آن وی موافقت و ساکت آرام .
 در دهه و داین حال بر حسب علی را داده ای سر بنا در جنگ و در امر هیضرت مظفر علی
 شاه به برکتش تا بنها نه فردوسی طوسی هدیه از همه موش و در کسب نه برادر هیضرت
 سر با تمام رسانند و از اجوت فاقص خود کتاب مذکور در علم المعرفه از دست داده
 در یکی از زبان در کسب که او را کرده بطبع رسانیدم و در برای کسی تحویل نخواهد
 ارضان شایان تصدیق آوری داده بود و حسین در روز نزدیک شد .

بود رفته دور از وی حسندلی ایمنی نما ز میری که مستحق لعن بود و از نعمت
 کی از کثرت های میرزا که تحمل نوبت های اواری است از در او دورم بود
 کشیده و یکدسته منوشت که از در زبانی مانده بود سر و آن در دهه ششاد
 تحریر نمائیدم . آن روز کار اواری زیاد و یک ساعت بظرفا ندوید
 دیدم تحمل و بدون یکدسته کرده باشم تحمل تحریر بودم . در آنوقت
 نوبت های حاضر شده را دست کرده بنیابا ادا راه سپرده سوخت را
 یکا کشیدم و میوه قوی یکا را از نجیب خارج میگردم و آنرا یکا می
 آورده است بر کم و رفیع استی بنام یکم که بجهت جمع مهر اطراف میرا
 کردند . چون بر سر ایشان شکم که با نور طریقه هستند ابتدا تکا جمع با آنها

دو وزارت و نظر خدمت و نیت سال با ناست و درستی خدمت کرده وقت
 با کم نیت های از دست خرابی و دهن پرستی اگر شایده در مجلس و از نظریه
 بخوبی که در دنیا نیز به چشم شدیم .
 روز یکشنبه است دویم که در آن شب از راه سعید کسی پنج بجوی بر کم هم
 صبح زود از خواب برخاسته پس از ادا ی فریضه و صرف غذای صبحی
 با پس در بر کرده چهار ساعت دویم بظرفا ندویدم سر و آن دهه برای یکله
 در ساعت نیت خود را یکجا که حاضر و غایب و از آنجا که در زنده شده باشم
 با آنکس حرکت نموده در سر وقت خود را بوجه گاه در زنده شدیم .
 پس از آنصفا که یکا که کسیره با تکرار که ضمیمه او کرده است آنرا از پیش

دخدا خواجه و بیدارشک از قباها حاضر کرده بودند سرانگیزند : هر سه در یک
 درشک و دوزخ اعاظه کرده و بجزف نظیت روانه شدند . چون برای
 ما دوزخ بچکا چنین آفتاب نشانی پیدا بود هر دو تکرر و با یک حالت تپتی
 با موی که در مقابل ما نشسته بودند نگاه میکردیم . در آن حال من هر چه میگویم را
 که مطلب مناسبی پیدا کرده اند اما در بارم بود اینجا هر چه میگویم . بالاخره
 پس از نظر زایدی حاجی با آنکه مقابل من نشسته بود زبان بر آن لغتم در حاجی
 با جان سوال میپوچید است (گفت چگونه . کسم حقوق اداری شما
 حال چه است . گفت عمل تو ان . در آنوقت دار و نظیت شده و از
 درشک با من میگویم . امروز این را بجای طاعت باقیات دارد و نموده کسیره طاعت

نورده و بعد حرکتی بخورد و او لغتم (فرمایشی است ؟)
 یکی از آنکه حاجی با نام و بار دیگری معروف و با سرشته بویفت
 بی او در نظیت شما را ارضا روانه را با منی کار کرده است .
 این اینها را در مصاف شد بود در سیرهای کبره فان که در بزرگتر شده بودی
 محسوس کشیدین یکبار با باقی من را در و سنجایه است .
 در جواب حاجی با لغتم مرا ؟ گفت به شما را در سفر در آنوقت
 داده و گفت (و آنای سیرهای کبره فان را . کسم اجازه میدهد بیاب
 خود را جمع کنم . گفت بده و در حرکت نمانید . قدر از آن را جمع اداری
 نموده با سیرهای کبره فان بجز آنجا در آنوقت نظر ما را در آنوقت در آنوقت

این شخص مرید است بلندبالا و رشید با سلامتی که تا همیشه زودست دارد و دارد و یک نگاه بختی بر او کرده پس وی خود را بان و نضرا مکرر بنا وی نوبه مکرره با یک صدای مهیب عیب وری گفت : محمود . محمودین نهیخه . دور بر کینت : محمود . باز نهیخه . ایند فصد به شرا فلها مکرره . من این شکم که تصور او بر من همس و نامورین نه فیصد با انا زه کرده یعنی نهیخه . کسکم از کلام راه . یکی از نهیخه را بهائی کرده ز در زبیری که شریک شده بود با را سوکت داد در زود با میسه بی که زانیده با آنضره در یکی از راه رویا بنا در همو و خان بزخوره ما را با یو

باشیانت که راست آن در آنوقت بعد از نماز عید خاندان بود برزند . اما با طاق او در مکرره بود مکرر با شاه زه زه پس را در رحبت داد و در میانین نه پس از رحبت بر آنوقت بختی اما سوکت داده برود بر نهیخه او در زه زه پس مخصوص با با با اهل صلواتی و او در نوزند . اطلاق و از اداری مهیب منگی گفت یکی مراد های دادند و بدیگری فقهی زانسانند و کسیمی یکی را با امور زینت و آن دو نفر زنده پس از چند وقت صدای می شخصی از در دیر انا را ششند شد که معلوم بود بچایب میاید . خدا یا این کینت که صدای می می ای دل را بلرز او را زانخت . انا اهل اهلش که از زه با تمام اعضا هم مستول شد . یعنی وقتیکه بر من شکله است غلبت (زنده آنکس را در صلوات خود در میم .

شدم . چنانکه ساحت بیداهان نام امور در بحسب فرمای زود به پهل
 بگشاید گفت : آقا سید محمدخان فرزند زوده را با کزین یادید
 برگاه کسی بی سابقه بوده این صدرا را شنیدگان نمیبرد سید محمدخان
 است و باستی سبب اطلاع با حریفانی را با کز زوده را در طویل بیرون چا و زود
 خلاصه سخن میسر زده علی که بر خان را در این سبب ایجاب که اطلاع تا سیده میوه بی
 دادند . یعنی و نوزادانی را که در یک ساعت قبل با کمال آزار و نهری کشیدند
 می کشیدند می کشیدند ، سید سیده با وضع حال کم نمی کشیدند زوده که بر زود
 با بدبختی چنانچه در نهری را از کزید که جدا کرده و از زود می رسم و مردم نوزاد
 در اینجا اگر سید بنام است که کسی کرده و بی احتیاطی می خورد است تا کسی بشاید

و گلستان ابتدا با نکاهی کردی بعد گفت : آقا ای لهن بنامید .
 ما در از جهوی سخن میسر زده علی که بر خان زود بنام طولی کشیدند در جهوی سبب
 و اما زوده در بحسب که زوده زلف صدرا کرد و زوده زارند . ابتدا ما را
 پس از زوده سخن میسر زده علی که بر خان زوده را را یکی میسر زده علی که
 کنایه میسر زده که زوده میسر زده علی که بر خان زوده را را یکی میسر زده علی که
 روی هم در بر سبب سخن میسر زده علی که بر خان زوده را را یکی میسر زده علی که
 آنچه در حبس باطل و از سید سروران زوده (اشا زوده روی میسر زده علی که بر خان
 گله میاید . سخن میسر زده علی که بر خان زوده را را یکی میسر زده علی که بر خان
 بگم آنچه در حبس و هم سروران زوده روی میسر زده علی که بر خان زوده را را یکی میسر زده علی که

در آنجا نشیمن دوم و امی می دیکت توان آن سرقران .
 سیزدهای کبر خفان که در اوایل دینی طغی محبوب اکت سابعش در بنا
 سنا اعمال و سخن اما سخن گفتن بود اکت و نضای علم آزادی جزای خان
 پروبال کشوده و جلال سخن که اسباب حیرت شده بود .
 سخن پس نه پوریان طاعت زندگانی دست در بندینه حرم آرزو اخترا بود
 بجز خود جوانی پشت یا با همی حاصلی زوده . دو نضر هم فکر . هم خیال .
 هم عقیده . هم سگک . هم شرب را با روح پاک و فطرت سلیم ناک
 زنده که هرگز در نهد .
 این سیاهی چاک که در زمان سید مشهور در شب غمش از چوب شکر می ساخت
 بنا طریق برستی نغمه و راه حقیقت پیرو است . در حقیقت که توانی با غنا
 مختصر سخن حقیقت خدای می از نضات رفیق بود در این سینه که طبعی
 محاسن اتفاق است سجا در این سینه سال هر دو سینه که استخوان اویم .
 در این سینه که سخن بجا و در دره های زلالی که از این سینه و امی و امی و امی
 یک راه بر تو بودم در دو قالب و در دو باطنی که این سینه یک گزیده . هر دو
 عاقل سینه از وطن و محال بیانی در تجربه . شب در روز سینه جانین
 دو دگر که در سینه می گوی معانی را با بهت بلند خوشتن بهمان درصاف و
 به نضاف سینه ای که بجا بخیز از راه آری سینه می خوری بودیم .
 سخن در روز است و نغمه نشی از این سینه می توان سخن در آسمان و سینه جانین

درب اطلاق در موقع تب شدن صدای مهبی بکنند که بی شایسته می
چشم بزرگ در کسبندانی بزرگ بقوت بخور نیست .

امروز در شب اطلاق بیاحت بلهها ندر بسته شد و در صفت بیدار بفرمود
آهه بگره در و اظهار نمود (آقا بفرمایید) گفتی ؟ گفتند
گفتم آنچه می آید یا می ؟ گفت من آن مورم شدم ، اما آداب بزرگ همچون
بنا بر ساختم و از آن بعبید خبر ندارم . گفتم چشم و زلفانسته روانه شدم
بدرب مهبی سینه بدو نظر نمودم و در کبر و سپردند . بر اینانی آنها گفتم
کردم با لاف و با طاق بزرگی دارد و خود را در مقابل کلل برستند این
نظیرت یا هم . ابتدا بکل نظر اقبض بر سپید یک قبضه موز بر زمین آرا بفرمود

شده و گریبند آرا این بطن یک کرده دارد و در پنجاهم ستم در شب مهبی
و کمال تب تمام خامه میدارد . سواد نمی که طورش بکین و در ستم بکره
در شب با آن در شب مهبی تشبیه شده که دیده بان بکنید . عرض اطلاق
و در ذبح و در ستم ذبح و نیم و بالای در شب مثل خوزه آرا این نصب بفرمود
سواد خیره در ستم اطلاق بنا کرده شده .

در مقابل در شب اطلاق مهبی در شب دیگر است که بسیار با بفرمود و در این
اطلاق در مقابل خیل خاک ساخته شده که بواسطه ناگرمی و جوار است مهال
سحقن و در مطوب و آرای مشروبات لافش از حضرت و سانس در یک بفرمود
است . و بفرمود در شب اطلاق تشبیه موز در این فضای سنگ تا یک بفرمود

عاقبت آن امر صعب را سر و دم گرم کرده و یکی از قضاها می‌ایرید تا بی‌اعتنا
 و صاحب جیب را نیز محکوم کنید و در سیاهال سابقا لاذکرهای او را
 این سخن محض بر عیال نه چاره در دنیا است و تا یک محبس و سزای مطلق در
 تمام فضائی بجای حکم زما و دست عین مرا بر زمین بچکوب کرده و اظهار است
 که در فضائی هیچ اندر هیچ اظهار بر یک کنید . از توای های صاف نه
 سانه و حسن شمس است که با وقت تمام در بیرون کجا را فاده و بعد ای مگر
 حکم کنید . حکم حاضر شمس میدهد . از دو قدم هم بر صاف در بناید . من
 بپرس آن که گفتن بسیار ای نزدیک تر نقل در دیده بان که در سینه در
 محبس عالی او در دستشانند . عیالهای است و این صدای صریح و محقق

و اظهار دست که این قضیه در میان تو شتابت شاید شده است .
 قضیه اگر تفسیر از ملاحظه حکم است با کرده میگویند نیست یک قضیه
 در میان او و آن من بوده باشد زیرا که من در مدت عمر با هدای نمودم و
 و از یک یک سخن بگویم که در تمام . جواب من پذیرفته شد و یک قضیه
 مورد نظر است . پس تو بگو چه سخن شده آنها که در این صعب را
 کنید . دانستم که در همین گرفتاری بخانه من گفته و کارها تعیین کرده
 و چیزی بگویم از چه دست یا ورزده اند . که در صعب زود رسید محبس من
 از کجا حاضر بگویم که بوده شد . تعیین صعب بدست و در نظر از اجرامی
 تا بیانات شروع و پس از جستجوی رایا و صریح بر نیت یا نشاند .

زندانیان کرد و ناز و اجس نامیکند.

حیا و عجب برنج سطلیل . عرض آب پنجهی گل در وسط . دو باغچه کی در بونف

شتری در دیگری جنب عربی عرضی شام و اکلها می شاه پسند و شمدانی و طبعی

پروا خسته است . در هر یک از باغچه ما بهنت اصد درخت شام و

و اگر این جای طاعتی محبس نیز بسیار با وقت کشف بود .

نیاحت نوب که در مختصر معین تمام شد و با مرزا اول بر اجبت با طاعت کرده

فی انصاف در و جب محبس شده و در وقت شام غائب غروب کرده ظهر شب

محوه محبس احوال کرده و ساعتی از شب گذشت . تاگاه صدای پای شنید

شد و طوری انگشت کشید که در آب طاعتی تا زنده آمد و محمور و صاف آورد . پس از

بگوشش آن شایسته . آیا اینها که باشند . آه این شمشیر با لاله است

که با بجهه همسرش که قصه از وسطها دارد شد . دیگری شنیدی است که در کنار

موضع هم نرسد و من او را نمی شناسم . آن دیگری هم که از آن جوان است

پس این صدای آنجا نشنود از آن است و از آنجا است .

در مجموع در آب طاعتی که فضل بود صدائی کرده باز شد و در اول با

سیر و آن مدتی که در شکس کردن داد . من از آن طاعتی خارج شد و به شوق

قدم زد و آن شنیدم . پس از قدری راه رفتن در درگاه که پایا شنیدم که با

بویشته و بنامهای گلها و درختها شمشیر و شوق بودم که از آنجا

جریان آب سرد و دستم این صدای آب است که بجای می آید در وقت که از آنجا

دایه خود نگران . معلومت کنیز از خواب کاری نیست پس با بران
 تنبیر در آن دوره داده و خواب شدم . ساعتی بجز است ^{صلوات}
 آیا ساق خواب در این موقع متوجه بودم و گلاهی بکنند ؟ نه . چرا .
 برای یکدیگر از طرفی حمله کرده و صدای داد و فریاد اسبابی شنیدم
 مگر متعلق به او لمیر است تا غ از بچرم ساق خواب . مژده خاتم
 آزاد می کشیدند از خواب ساید . با انحال متوجه سید را ندیده بودم
 نبود . چهار دوشن صد نفری بخوابی برخواست نداشت .
 صبح امروز من به هیچ درید زخمی زدن دارم . تا در میسج یک آسایش
 بی نظیری نسبت به پای وجودم بر اها ملاحظه کرده بودم . از خواب استراحت ^{نیت}

احوال پر برای اهل کردو : من گفتم برای شما بخواب . شام با تو
 دیرتر شده ام در موقع خوردن شام فام را در خواب ^{نیت} با تو
 در آنوقت شازده های خود با برخواستن برانید . در آنوقت با اهدای خبر
 قوادل بنا به عرف برینید . با تو از آن هم قصد چرتی است برانید . . .
 قدری با تو زنده دوباره بگفت : هر وقت می خواهی ترا در خدمت می درید
 مچیرا یکدیگر بنزد تو و زرها حاضر خواهد شد . ای ایغت شدید . کسملی
 گفت بسیار خوب و رفت . پس از سخن ایشان سخن خوب و کم آورد
 شام خورد و در خواب گسترده شد . در خواب تو را کس ^{نیت} گریه
 ها را بگریستن در خواب ها کند . همانند دیوانگان نیست زنده با تو ^{نیت}

تو را دل نپس آن زان درون جان در ایستاده از دیده بان در رب محبوب من طلب
 من این چون طلبت او محبت زنده زنده شیر بودم . آه پس ز زنا میهن
 شد این موی طلبت از وظایف همه تو را دل و کفکنت محبوس ها را غوطه
 بخوار زوف را سگتکای را سگت با پاره آن شکم خود را هم روح
 در بیان بنامید . چاند پس از عهدی همین اتفاق افتاد باه با غیب تو را
 داد او را همه نظیر شد .

کینه را با طاق محض خود داده پس از آردای فوضیه بخوردن غذای اندیدیم
 اصباح و ششاق بهای لطیف استواج و اسالت خواب را
 کرده از خانه محترمشک خود خواجه را با کمال آزادی و بنال کمال بر هم
 آا از روزی اصباح منم اندوده . آناشین نظیرم دستخوش هوار شد
 روزگار شده . بپندیداد و بنا سبیل با نیس تمام انتظارات من
 فضای بی طبع همان سرگردان است . قطره اول محبس از روز برای
 سزیت یا دلزدی یا سبب نفع آمده اما کرد . چای کیل دادید ؟
 چشم آری . زنده ایک سنگان چای بوی سبیده بپیم آورد . با چای از
 خورد . ایک آب گرم شیمی بود که بر روی صورت آوردی و نه سبیده .

و ملول و مسالج منجس با برنج نهند . این طاقی مختص ذاری می باشد
 چهارصد تنه ای یک تنه بیخ . میزایکی بزرگ در مقابل درب داخل
 اطاق که گداورده شده دیگری که طرف و طرف غربی طاقی بنا دارند
 برین تکلیات در پشت نیز بزرگ نشسته جوانی برین میت در اولی است
 سالک نام وی زمان طاق در آن نیز برست سرجمی ایستاده است .
 در پشت نیز که عقیر نیز از اصفهان گداورده بر سر غیر مظهر در درون کعبه
 با شاه نامور که در او برده مجربست اجودانی داشت در اطاقی شده سلام
 نمودم . با شاه نیز یک تکلیات در روی کی ارض نهند گداورده یک تنه بیخ
 بود شکم . ابتدا متوجه صفا شده در آن نهند کسی که مظهر در میان کعبه باشد یا

آورده و تا نیم ساعت دویمین بار برای خوردن صفا با آن داشت . تا آنجورده
 و طرف غذا را تناول دهه بود . بازر بستند . ترتیب نیز که کعبه
 در درون کعبه بر آن ایستاد و پشت در آن داشت . هر روز نیز شکم تا اول صبح
 با سر می نشیند : با سر می نیند . این چهارست که نهند نام ایستاد و پشت بود تا کعبه
 که مظهر نهند شود در او یکم و یکم از آن است و تخیر در میان خوف در جایگاه
 تا آنکه بر پشت از چند دقیقه طول کشید که مظهر می نمود .
 لباس پوشیده از اطاق خارج و مثل بد و نهار خورد و دیگر سپرده شد که کعبه
 برین طاقی نهند . اینده نهند و دست از اطاقی غیر از اصفهان صفا بود .
 اطاق صفا که سنگین تر اول طاقی است در آن نهند تا آنجا که بی نهایت نهند و اطاق

بر روی سوار است مان در میان آنا است او هم تنهاش است از
 ناسکایان می‌توانی را برایشان را برود با خود همراه دار و در حاشی
 مستقیم الا که یک سلاخی نمود . رفته رفته باز تبلیغات سیاسی در حق مردم می

بر او اعتراض می‌کنند و در اول عهد او همین این احوال از بر می‌رود می‌توانی
 بر نفس از طرف دولت آلمان متبعی آورد و می‌توانی طرفداران داشته
 از او یک شانه از او بر او دیدن . دست راست خود بود و در یک طرف
 مرکز دست چپ با کیم است دفاع می‌نمایند اما جوت اشیا را نخستین با چشم خود را در
 دفاع است از او در شروع نبرد سرانی و خود دارای در یک عشا می‌رود که است
 آلات و ادوات قتل می‌نموند .

او دستهای خود را تا آماج روی می‌نگراند کرده و با زوال آن خود را گم کرده و با
 رگ می‌داند به بین نگاه می‌کند . در ایصال تا محسوس در آن دار و کیت
 در سخبات مرا که در در کرفا روی در دالان محسوس از من گزند بود و بر می
 پس کند از . با شاه رئیس پاکت باز شده و همین ترس است شروع
 و پس از آنکه شش می‌رود که یک در آن با نیاید که است می‌ازات بر است آقا
 نیاید . برش خطیلات روی خود را بجانب من می‌گفت
 علت گرفتاری خود تو آن را میدانید ؟ کشم نه میدانم .
 گفت او در خطبه شش ماهی از اهنمای کیت می‌ازات شش ماهه و با بر
 دولت گرفتار می‌گردد . کشم در ک شش ماهی از او در خطبه است و

و اما نسبت به کارهای اینکند و در خصوصات مهاجرین بکم انصاف و در شیخ ایا

که گفته اند : وقت ضرورت چنان گذرند . دست کم در شهر تبریز

برای نظایر آج و تحت یکسان موقع را منتظر شمرده اند و در ضمن به یکدیگر

برده با ستمها را در اوجی و طوائف مختلفه تصدیقه بعلوم و جهال بر ضد روی

رو پس انگلیس که جان و طغیان معینی را بلیب آورده بود و در تمام نواحی

میجو شده است جا بر این دو دشمن را گرفتار نمایند . موضع دلی در این

تصدیق فوقی بجهتین دلیل است که : (بعد از ده نوبت استین ، در این

اول بار نویسی ۱۹۱۵ (۲۴ صفر ۱۳۳۳) سینه بند - جمع کما می

خبره ستم و آرای تهرانی از تصدیق کرد اند که در دست کارترین فرود می آید

برای رفع ستم و تقسیم قایمین کربا و اموال و امان طرفین را یکسان شمرده میوهی

بهنی نمی است هر دو طرف را مقصود در اظهار کم و در اینها با یکدیگر در این

توضیح و آن از این قرار است که : (در اولین رسیدن انگلیسها و در اینها

در کارهای اینکند و در این باب رسیدن آنها در اوج کشیدیم و از آن بعد در دست

و بار آوردن زمین و تقسیم در درسا به نسبت دو یکم و در ۱۳۴۵ سنای بنی و یکم و

میلهای برای این پس زمین و در منطقه نورد و یک منطقه بیرون زمین که در این

بود اما آخرین فاتحه را خوانست و با یکا و سیر و کس را در اینها یک است که خود

آورده در اختلافات رسمی بنامند که تفصل نوی با مجموع شامل احوال را بر اینها و علی

تغیر جنبت با علی ترین معوت بجهت آنکه روش و تقنین آنرا در شرح طبع آنها

با توای ما بسیار که بسیار داده بودند و مردم شکسته تا که نشان از آنجا
 بهر شیرین تفتیب از حد و دهر صحرای زبندند زیرا که همای خود در کمین
 از سرحدات ایران برای در میان که در همای سر کسید و در سینه شورش که در بود
 بی اندازه شکل بود . بنا بر این اصرار صحبت نرود توای خود را در درون
 و آنجا را که توای خودت از داده نه نشان باب زهر است اما ای پهلوی
 بگذر دست بجای از قشون ترازی با من است و سا بر سرهای ای ایران در آن
 در برای جرای می قصه خود و با حال حال بر این تشریف شده دولت ایران کن گراهان
 پهلوی داده بودند خود ای خود ای بعضی پهلوی آهسته تو بجز در و جزای جنگ و محنت
 میروند . از طرفی هم نمایندگان بر طایفه سیرت ملی و ملی خایند که در

بان تو تو که در امری است که از روز بسیار می در مردم بگریزند و آن است
 برف و ای می گریزند از تصفیه سینه سنی تو آن آهسته دارد .
 خلاصه همان گمنامی است که در آن در شوقم باست فلان در دست آن که محنت
 دهر تو که بجای تبصره و بر نه شده بود در قشون در در شایسته از هر وقت
 بی باک است ایران سر نیز در همین سلسله ای که از روی دولت آلمان بود که محنتی
 از توای در در ایران مطلق با ز غنمت با تو نمیدان دولت در نه حال
 کرده کار روی را تمام و پس انجام بر دو زمین هم خود در و احد از آن سرها بود
 نماید . خوشبختانه در تجارت نظارتی هر نفس با موقع وقوع هم از آن می در دست
 بعضا گریسته فریاد می نژاده ما بر سپاهیان در شرح و توای بی علم ایران

دوس شده پس آرا آنها در شکر ما نشان سخن و برخی آرا آنها سیه چهره ترا شده
 ز این بر بخت فلانی آن کس بچسب و کینه نیز بر پشت و ما چون ستون کجای
 بیکر زودمانی را اگر انا وقت آنا بود .

سزین نظر در یک جوی جا هر صد شیخ با قاشق زار از صدی کج زار زار اختیار
 نمودند . از اشیای حسنه زاری سینه که در موم به (جدا از سخن بر شیب سلطان
 سینه بر سخن . کرم و دست گرت) بود زار زار و بیهوده بر سپاه سلطان . از
 سزای سینه شهر موموم به (سینه از اینجا سخن می زاره . اسد سلطان ابو شیخ زاره

حاجی خان برادر ابو شیخ زاره) از همین اسارت در صفا با تمام نژاد می گویند
 که از صفا سخن تمام تومن برای بود به شخص شده و آنا سزای تمام کلام آن

جسمی از شنیدن این سرزمین محنت دیده را با خود کسرا او بر ست آنا شمل
 زین ساری در بختن شاه لوده شده برای شهرت خیال صرف نیز تو تودیت
 جا بر به شهنشاه کسرا کورنا دو سوال نیم جو در دو سال بهر از کسینه می
 پنج بجری بر اهل یک پیش آمدی که : (مدار قصه و شهرت علی است
 قطعی و تویب کمال بعد تو تویب تا ده پس از مدت زودت سزین سخن
 خانی که ناسخ کرد خوانده شد باز ضایع و بدست خیا سکا زاره وی بجهت موموم
 کشته زاده را دران صایح ایران را مدت با بحیرت و رحمت او پناه نمود .
 (مدار قصه و ماسکیت علی است)

از نگاشته تویب و زین شده که توانی غیر منظر ایرانیا که نگاشته بجهت تویب

کمی از جایب این سبابت سترای جمیع این شخاص بود که یک جا از منوی تن
 استخاص غفلت اندک آن بر حقیقت باید که برود با نود و سی آنگلی علی شمسیت
 کرد و ابتدا شمسیت از اخبارات نیاکا کت ایصد و خود اولها رسید در وضع شمسیت
 بر منان با اختصاص بر منان نیز که آن که در زیر بار کراتان (راجع و فراج)
 قدیم نموده او در حقیقت شمسیت در کس کللی زمین و منان نیات جمیع شمسیت
 بنویسند و چینی لغت را برین را از کت با جدت و بر شمسیت تا در روز هفتم
 صبر از غلطی بود و در آن ساقط و پایت محلی سبب بر شده همه برای شمسیت
 و جان طرز و طعمه منظر حقیقه و در اینو الشیخ را در میزند که در این میانه شمسیت
 و نظرات نام حقیقت رضا بود .

در دست نویسی در اول ماه ربیع الاول سال از و سید می نویسی
 بزرگ و در نود و نوزده از اخباراتی که در طبیعت آنان احسانت لغت می که نام موجود
 وصف حقیقت بل با یابی که در موقع فرود ما با ما از اول او در شمسیت بود
 مندرج شده ز سوره شده برای شمسیت و طبع شمسیت بر منان در روزی اول
 ابوالمصنف را در جمیع و با حضور شمسیت علی حقیقت و تحت مراقبت شمسیت است
 (شمسی زاده . ابوالمصنف زاده . سکران مالکات . رشید پنهان . سید
 مرتضی خان . کریم .) ادبی میریزید : (بعضی در او بود چسبید
 اشخاص و بدو در دست می بود که هر نویسنده معتقد از آن است این جان
 و از کت بر آن تا عصر می باشد .

و یک موقع مناسب زیرگانی را فدای لطیفه و جانی بسازد . مستحق طعنه
 و طعن و طعن خوانده بهای و نامی استخفاف کرده فراموشی استقال محکمت بجا نماند
 و طیفه و طغیانانه بهای و نامی استخفاف کرده فراموشی استقال محکمت بجا نماند
 بسیار . این مع که در این بیان تمام بهی است و طیفه تا مذمت بطلون
 که همیشه برای ثای آن ها ضرر شده و بخوابیده است دشمنان بطلون را که تا در این
 سرزمین را از روش وجود فتنه و داخلی پاک بنامد شایسته بر آید
 بخوان خود واقعه داده و دستخیزت را که تا به پیش این طغیوب را برود تا بنامد
 سخن کوتاه و بی پشت بردارید . لب بنیدید و با نوزک بنامید .
 عزیزان من . با ایستی جدالت و محکمت آنکیست که خود در مصفا از محرم

ابوالفتح زاده (ارساله خاندان برتیب سابقه تقاضا) در دست بهی بی بی
 ستمند و روی بند . که یکی پس از دیگری بیانی او هست مردکی در دست
 از بهای در دست نید با او اما ، صداقت جهود . دارای بازیگران که با طغر
 و با بازیگری ، عزیزان در موقع صحبت با بصرت بلند خود در دست صدق موی
 نکلیم بنامید . سینه مختصر فطوح که در راه صدق است از این شکلات ترسیده با
 در طریقی از آنجا بی و وطن برتری استی دارا را خرد و در نخل نموده هستند در ایام
 و جان ستم زنی تید است .
 ابوالفتح زاده بنامید اصحاب مکنید که موقع فطوح است با یک عوارت سرشار شریعی
 کرده بنامید : آفتابان . بی عترت و طغیوبت با او از این نیست که

ای صحنه ای لاکر دور در زینده نیران لاکر و نرفته نماندنی است بشکل
 در تعجب اگر است سابق هر در نیران با نرفته دوری از نخستین خانه نرفته
 پس از آنکه در تامل نگاه برده استی نماند که به چندی برستی جاسوسی نرفته
 و نیش می سبب سیری با داد است که سنگی باالی ملکان بود هر چه نرفته و نرفته
 این بنا بر نام رسیده است سلطان هم بیان می ستید نرفته نماند که در طبع کرم
 کار و با انجام رستم در آسمان بران کن لکه بر سیه از ازل نماند .
 در همین طبع سیه که با نماند تقسیم و شکر طبع سیه سیه از نماند نرفته است اگر
 مجلس روزی هر چه هم و هم برشته دنبال کار خود نرفته .
 هر طرفه و ای نماند که در نرفته است و نرفته است و نرفته است (۱۲۹۵) مطابق

انویای چشم جرم این نرفته خود نرفته نماند که در نرفته نماند که در نرفته
 بازوی سگوان نرفته است نماند که در نرفته نماند که در نرفته نماند
 بگذرد کم و با یک نگاه نرفته نماند که در نرفته نماند که در نرفته
 ابو الفتح زاده صحبت را با صورتی نماند که در نرفته نماند که در نرفته
 نطق خود نرفته نماند که در نرفته نماند که در نرفته نماند که در نرفته
 اثر خوبی نرفته نماند که در نرفته نماند که در نرفته نماند که در نرفته
 با نرفته آراء نماند که در نرفته نماند که در نرفته نماند که در نرفته
 دست نرفته نماند که در نرفته نماند که در نرفته نماند که در نرفته
 نماند که در نرفته نماند که در نرفته نماند که در نرفته نماند که در نرفته

ایستاد این کمیته بود که در دیدار با زده آگوسته مجازات ، جان جان زین سپرد
 سرزمین ایران را از هجوم خارجی بود نمود و در پیشرفت متفکرمیته را بجهت
 قدری تازه بنامیکه در واقع سادت این ترسناک بر نظم او کمالی شد چندی
 پوهنار از او کت با زده است و آن زمان زین تو را برود :

چون قیامت قیامت در ابراق با آنکه در بریب در با جمع نامی است
 جز آنکه انصاف روی او را در اغراض شخصی بود و هر نفسی که بوده همین جهت آن
 دیر یا زود از یکدیگر است لاشی با احوال به نام شد . با بر این پس با نام
 کار با بار او را که بریم سابق آنکه در اصف با اطلاع وی قیامت صورت گرفت بود
 با مخالفت کرد و در شروع نمود طبقاً برات جانانه در زده است و کجا میزند

سال برای در سینه می بیند بوی در اگر کسی بر ارف جوان شد است سلطان
 یاران وی می بود آنها را در صدها کار راه آهن و در زده سا بنوا بر عهد نظم است
 کرده میدید که در آن دهانه انبار نغز و دمی مستم زمان بنام که در آن جمع و
 مشرق شده ای ایستاده با طراف خود که گران بودند .

از آنجا که در کت اجل مقدم هم از این معنی آن بنابر در استقبالی که در
 مگر در روز آن ن زده طوطی کشید که در مکتوبی میداد در پس ن زده بنام گای
 انبار با این سپید صفا بین می رحمت ن زده بنام کار ن زده ن زده .
 شخص متصل با زده خا بنام مشکل که ساقا راه باقی ای روز در وی با قول که ن زده
 و مرد . نکیت با چون می پای می برد . کت پیش که کت می ن زده .

با هم یک آقا قایم که اسمم دیدنشانی نادم و آن را در اینجا بر ما نقل کرد
 قطعاً زهد می نمودم . در اینجا توجیهی شده گفت بعید بود من مدخلی
 بی ضرورتی زاده را ملاقات نموده با او گفتگو نمایند و اینجا زهد می بینید
 زواری آنرا که با کرم نسل نشانی زاده فرستیم . او در خانه نبود و کاری نداشت
 برکتیم . فردای آن شب نشانی زاده بزوار است و زهد آمده و در اینجا خود
 دعوت نمود . در ساعت سیمین نشانی زاده با او نشستیم که در صحبت
 وزیر بود فرستیم . پس از وقتی باب و کسوف در در او در او را بر او بی
 کرده و طوری که در این طبع را زاده نیز دارد و همه در آن را میری فرستیم .
 است اولین شب ملاقات با چهار نفر (عاشق باب . نشانی زاده .

محمد اسرار را که زود فوت کرد بود زاده را پاره و یا در آن جای زاده و با او با هم
 نوی کرانی زاده که بنا بقضا می آید از اهل طریقت گفتنشانی را رضی قوی
 قضا و تقصیرت با من (عاشق باب) زوده شده و در آن کسوف اندر اهل طریقت
 در زواری می که زاده بنا زعانت خود خانه می بینید .
 تفسیر با هم گفتیم صورت که زاده خواهریم گفتمت مرا اهل طریقت
 شروع و پس از آن در طلبه مذاکره سخن گوئی با اهل طریقت در زواری می که
 شروع و گفتیم که زاده با ما است شده ابتدا توجیه با اهل طریقت صفاتی
 الامر بجهت دید با وصف این حال تشبیه شده در اعمال خود در امری در جویش
 باغ بزاده که شده از طریقتی گفتمت این زود تفسیرت با اهل طریقت .

ناز و در دستگیر کردن از اینها بیخوشی . هر سه هم عهد شده در عهد پیمان کردن
 اشخاص بر آنچه که بریم و بیادان وی را اخصا در روز اولیم ما بجیستیم و بی
 با و در این پیش می بینیم . او این همه را اگر که مطلع خیالات باشد . گریم
 باین قرار داد و خبر دو نفری که می شنیدند از سر راهت به هم خبرت شد آید
 با و بگذراده و بعد صحبت یکجا بیاید او را بر وقت زدن قانیم صفا المذنب
 با پیشینها و کردیم . گریم اسلحه و پول را در یافت نموده رفت و در قیام
 طول داد و هر جهت نمود و از اینجا هم نوریت اظهار می کرد که در کس در پیش
 کرد . ما میرزا را می بینیم آن را پیشینها و در طریقه انجام قضیت را بیانی نمودیم
 او رفته و پس از چندی اینجا دم داد . اینجا قضیت با همت تجویز او در مورد

او اطلع زاده . شکره الاملاک است . ابتدا با بستن باب مذاکره
 من مستخرج بنمایم . بنابراین از ابتدای ملاقات گریم و نه از آن کسی که می بینیم
 بود باین کرده نظر اخصا می آید آرا نشاندم .
 نمی زاده . که در دست پهل با هم می بینیم . از سبب و قیام در باره آراش
 و درست پیدا بود شروع سخن نموده گفت : آقای بروج زاده چه
 به نظر از روزگرت که ما را هر جهت نموده در دنیا و مدتی یک سال آن صدم
 (سید کاظم است) اسیر در دست ما و با ای ساید و طهر و پیش برده پس از چندی
 مرخص و از دست ما رخصت می شود و با دلی بر آن در آن روز در دله را آن
 گرفتاری خود را برابر می دونه بیایان و خصلت تمام ما را می بیند . آقا

محبت در بین زمین تا نام و جمل شب که شب چهارشنبه بودیم و از خواب بیدار
 شب صوم شد و درین گردوب سننری از اقلان است غریب میان از شاکت
 کیم با دم پیکاک داد و جگر کوی و جانها نماند . شب در پیکه برین
 در آن وقت آن جانها نماند و جمل آنرا از آن صیغی شب دوره با نیز از جمل آن کز بنان نمودم .
 کیمی از آن دو وظا در است نشی ز راه که صدق کدیش برین مجهول بود و در وی نشی
 به چشم مصدوم و اولی آنها از این حال تر و در زیر می هست . اگر چه صدیق با این
 او سئل آنرا ای را اصل نماند و وظا بر این دفع شبه می شود و سئل آنرا که بود که با حضور کیم
 با آنها است بر زمین سیدگی کرده که با آنها را تعریف نمود . آن سئل آنرا
 فرقی است با هم و در آن شبها بر این شکل بود . در همان شبها از درین شب

آنرا سخت و در روز پیدایش شروع با از او از است نموده هر روز یک نخل آنرا
 برای شیر در ده و پنهنی از این است در ده است و در آن شبها در آن شبها در آن
 سفر نمود . علاوه بر این خبرها را که یک کرداب چون آنرا در آن روزها
 خود را دست او کمر که فی الحقیقه او را با جاده را بر اسد و در نورده است
 در اینجا نشی ز راه کساک و سئل آنرا که است نیز سر می در تصدیق کساک را در اینجا که
 بینه سخن تا آن که کرد او بر اوضاع زاده شد و شروع نمود گفت : آنرا از آنرا
 آنای که در دریت بنیاده و در آنرا از آنرا حرکت کشیده ای در آنرا شروع نمودم
 در آنای صید و امیست که در آنرا در صیغی ها نمی پیدایشده با استنات آنای
 با بخا نمانده داد و هر چه از آنرا در صیغی کیمی ز راه و به سرای کیم بنامیم .

اگر من بلیغ و اخلاق و در نظر یک مردم چنانچه این با نوزت را میدهد نمی توانم
 از اخلاق جدید که لایزاله کرم خرم و از نوزت دیگران بی اطلاع و بی اطلاع
 نروزی می (اوم می) بوده می با بار موز می نیادم . آه نیت از او
 خرابی و محنت و شکست و ملج مجرب را اگر نوزت من نواقط و نوزت
 در نظر آورده هر قدر کسی کردم زاین نوزت استکفاف نایم نوزت مندا
 با نوزت اعلی که برخاک که از نوزت ما بمن هم عقیده بود و نزل میدان با نوزت اصلاح
 و ابواب بند و اندرز را بروی کرم کرده هر قدر نوزت من استم از نوزت کرم
 انگیزش کرم خرم بنیالات است حیوانی و تصورات شاهانه سهولتی در سر
 نداشت . از طرفی شروع بعضی حرکات جابجا نوزت می از او می می آید

بیج نوزت نزل میرزا علی اکبر خان رضان نوزت است اوارا که است خضر نوزم
 از نوزت خلی سلیمان نوزی حیوان و عقیده می نوزت کرم با بعضی نوزت
 و از نوزت اگر است نوزت طلب معلوم نوزت .
 این عقیده و مکتوب طوفان واقع شده یک عیب در نزل نوزت با بعضی نوزت
 صدق نوزت اولیة نوزت معلوم کرده و نوزت نوزت کرم از نوزت نوزت
 نوزت و نوزت نوزت نوزت نوزت نوزت نوزت نوزت نوزت نوزت نوزت نوزت
 کرم از نوزت نوزت نوزت نوزت نوزت نوزت نوزت نوزت نوزت نوزت نوزت
 نداشت و نوزت شروع بقید نوزت . نوزت نوزت نوزت نوزت نوزت نوزت
 بجانب نوزت نوزت نوزت نوزت نوزت نوزت نوزت نوزت نوزت نوزت نوزت

کرده است هیچ صحبتی نماند که برین سنگ یک گفت بزرگ درجا دست نماند
 اینک بپوشانده اند تصدیق اینست که در روزی نصد روز در کوه ایوم در این
 مقام صد روز بمانی همان مالد که آن جوان نموند بخش ما در دستند هم
 بنامی بودی لاهوت بی سابقه فانی بسیار صاف و با اتفاق فانی که از برای
 سهارا هفت بی چهار بی نامی از صرف نظر کردن گفت خامصیر بیای بی
 که تو هم آن سخن رفتند و بهشت اندام آن بنا شده در همین فرانی بر چندین
 زیر آواز بوده است .
 خامصیر و طویل آنها در وجهات اولیاض در دست خیز خود را بیکران قتل آورد
 بطنایف بکحل بر سر زنا بیخ نمود پیش از آنکه بی زنا بیخ شده صد مرتبه

زنگهاری لایس عرفی به تصایح سرودند نیز از کوهی که عرفان هشتان نمود و در
 خاستیم در ابراهیمت درستی که با ایم داد از جاده نماندیت خارج شده مثل
 جوانی را بر سر جالت و نادانی که در ده در شب شانزدهم برج ثور سال
 در دست و نزد و شمس بر دست سید زلفی خان بی آنکه در تصور لایکا خنجر
 فاند به ابراست که در ستانی بجای خود نما که با ک کردن ساجدها گشته
 عدم هر رفت و خنجرت وی با هفت زحمت شده بود زیرا که این جوانان با نظیر
 بیکران با شمس خنجر بیانی را بدون لرزوم ایلام کرده و در شبی از آن
 غنچه بود این در داخل آنها نماد آن را از بعد لا تقهر و است اسامی نوزاد
 را با این خنجر نوزاد داده آنها را بجهت خود که با طلوع وی گشته را بیکران

بایستند و آقایان شرعی بیعت بنماییم. نمی‌توان گفت شما بیایان این کمیته حاضر نباشید. من هم از خیالات شما شروع و شش‌هفت نفری در پیش با خود می‌روم و گمان دارم که نیز راهی اگر بخان هم قبول عضویت بنمایید.

شکره‌المالک این موقع را مناسب دیده و نماز پنج‌گانه خود را در آن روز خواند و در این تقریر از منی‌زاده سر می‌زند و صفات خود را بر او شرح داده و می‌گوید که با آن همه رسمیت در آن روز هر سه در تقصیر احوال خود روزی هم دارم و رسیده.

بیز راهی که بخان کرد از ابتدا می‌پس ساخت نشسته و حرفی نزنده بود و در اینجا شروع می‌نموده گفت: (آقایان) بهیچ‌آنکه رسد یا بخیر احوال شما می‌پسیدد و بی‌اجاب هم گمانی نمی‌ماند بهیچ‌وقت حاکم کرده تا هم موافق و معذورات را

خودمان را در موضوع کرم) با آنها اصرار می‌کنیم. ابراهیم زاده از آن‌ها آمد تا کاشانه حضرت شده گفت: من ز این تمام در مساهدت آقایان: عذر در می‌رود که اگر بخان) بی‌مزاره و شکر و تصدیق من زنده‌ها و آنها این بود که بریم: من ز آنکه شده با زانسانی در نزد لیون جوان پنج‌شنبه و در او را می‌نمایند: حاکم که می‌گوید و در شکر زنده که با آنها کاری نیست. من در تکلیف کرد و بهیچ هم هم کرد

- ابراهیم زاده پس از او ای صبارت اگر یک کجا می‌توانی با او در روز و در آنجا بودا ابله در وقت: حال هم یاد کردی؟ نمی‌تواند گفت حال چون نژاد عالم

زاد هم حکما می‌توانیم بنماییم. ابراهیم زاده در جواب گفت: با حق معذره‌ها و سه‌حال بهیچ‌نوعاً کج کرده‌ام. خوبست و آنها بی‌تابی در آن است بود

خی و دلمی نیکو کرد است بوده ایم و حال صحیح تمام بود تن منجم ای بزم

(مصور و اصلی خدمت بوطن بر نظره ی بخیر این مداییم) اسفند از دور ما قبل ما می

کریم شرح بهیاتی نکرده و یک قدامی کردیم که با شیخ و ها را نکات شده

مصارف بکلیت می ماند ای بخیر کردیم در این مدخله کافی تحقیق بسیار می

در بدیهت شما در نظر کردیم و بهت شد اسفند تحقیقا این بزرگت ساخته شد

حال که در اینجا ساخته شرح ما بعد ما که در کم کردن با زنده ات می بعد ما

با نظره که در خدمت اسفند و ی جز خدمات می نکریم و بعد ما از روز بدست رفت

کردن این فایزین است . حال چه حیدر و دام و سیدین نیکم .

نقد سخن : (در حد بیان بر اادی کا لیب ان است که نام می از این سخن می

خو اینه نوری بیچ لازم می بزم که در آن خصوص نمی گزیده در شیرینت و در هم شرف آن

مرا که ای بزم . آه سخن در توانم عقیده است که من و ما شرف با بزم می

اعمال در روز می بستید می شاییم و نام از اعمال بخیر و این اولین است که

می و ما نه می امید ما داخل می گزیده ما ارات مهم میید . در بدیهت عقیده

است که در آن در خدمت اسفند را در نظر کرده و در سکرت بر با اسفند است

جای در بنده شما در یکجا با رت است اسفند میید یکجا از آنجا است در

و هر گاه از شما در جمعیت میید اقدامات اینها می را با بر سازید .

باو الطبع زاده میز او ای که بر آن را می طلب ما چنین گفت : سبب آن است

و باعث تکلیف این طبقه هفتاد و هشت عقیده و علت اسفند این بوده که ای اسفند

چند شب یک چشم بیج بود ۱۳۳۵ خورشیدی از آنجا که
 تخلف یک ازین خاص بدین است از همین است (اوباع زاده بیرونه
 بویه - عا کتاج - صدر - نسی زاده . هردار - بزاز کلم
 خان . نسی - ستر مالک . خولدار)
 مجلس با شرکت دولت ایران متاع و صورتت بجا کرد سرور
 دل نما کاراتان نسی
 از کاراتان نسی سید قابل حافظه و کارها خود است این برت و السلام
 است .
 زول - از بیت مصارف و دارش هر یک از آنها در ده و هشتی از جیبت

دفع ریسی از دست مردم بود . چون من شب با درایت بوده در درامی
 از خصای این خانواده میدم هندامی تو از این قبل ضرات اشاع نم . من
 ایضا از ضرات عالی مطالع و از ضرات که تا به چو بیایم یک شب یک
 در این که منظره و بائی نمیدم که برای برت ضرات وطنی و ملی نمیدم .
 و این را من میدم میدم که با نفع فکر است از ای و منی انصیده بوده یکایه
 گامی کشیم البته بورت باقی بر خورده و بر خصوی که در نظر است می خوریم
 دیدم . جمله شب بر در همین جا ختم و است و علی میدم بستم بود اعان
 هر یک بزبان منتهی مال گاه نمیدم .
 (تا سحر یک شب می خوریم)

برشته بود آن اطلاع اصدی از فنش را از اخصا کتبت در فایح آن روز که نود و
 بیست و پنج بود . این قضیه در همین طبعه ای هم میزد و تمام اخصا از نام
 زشت آن شخص طاق متوقع بنا میخرید پس از آنکه همه مردم اطلاع پیدا کردند
 اینها نیز اول مرتین اکتفط مطلع شده و در همین طبعه را که در لیلید . حب
 سالها رسیده بود و چون بر دهنش نیز از کلهای کلهای شکل و تخته مذاکرت
 به پیشمل را ابوالفتح زاده برین آثار ظاهر نمود : (زمان و طبع آنها
 یکی از زندانیان و اولی طلب ابلاغ و اخصا بنا بر همین است که در بعد از کتبت
 میرز زود نامه مکتوب جدید و او در ولایت آملین باغ را برشته است و آنجا فایح
 گرچه در موقع فایح شدن جوانی او چارته و مکتوب با کمال رشادت آنرا

خود را بنده دست فایح میگیس و از آن نود و نه اصدی دنیا میزند که تا
 آنوقت کتبت کرده است

فایح - قضایای کلی و جزئی در حضور بنده اخصا کتبت به نود و نه اصدی
 اخصا از آن تصویر نموده و آن تصویر قابل اجرا بوده باشد .

فایح - رسای هر یک از فایحین
 در یکی از کتبتی که عرض و طرش از
 این است که اگر کتبت میزدند در روز شنبه

و همه را که کرده در وجه یکی بریزند در سب از قتل و در موقع کتبت با نمانند
 که یکی از آن روز که در آن کتبت میزدند با نمانند (ابوالفتح نمانده) در موقع کتبت

نزدیج کرده در ثبات و باهدی بجان کینه سیمی ز سیده و بچین اهدی
 ندیده نشناخت .

امضا بکس از روی تحسین کرده با اتفاق آراء را ای لصد و در بایه در او فرما
 بپلم می صورت بیا نیز تحریر و با کرب و با یک نویسنده آن شبها طبع در
 شهر در آن زمانه توزیع و منتشر شد .

صورت آوین با نگین شته مجازات ،

موظفان آوین . . . تعیین استعلام کرد



بود که بواسطه سابقه دوستی آن بزرگوار در پستان شروع بتنازع و تقاطع نمود
 روزی در بعضی از اشرف تن پرور چنان دانند که در وقت نماز در اینجا وارد
 و با پیش از آنکه تالی را بجای گذازد که در بعضی از آنها زنیسته طاری روی شده است
 اکتفا به این دوزخ از او است ای منتیست کردند. از آنجه که سر او از چشم خود است
 بود که پس از آنکه از تمام او با دست و پنجه ملتفتی و شاد را در بر آورد
 طینسان و دستور داده بود که در فیضیه مشرفی بجای آن در وقت مدبره کتبه
 در حق و در حق بیضا که کرده با و بیب و با و در سببید با در السلفه در دست تالی که
 ستر و الهیه در پیرو بود و فیضیه را با قدیمی از بیخ و آنکه در دور و سال آیش
 سر او در اساطی را از هر قسم سازد. قرار دادند که در روز آری که در صید و

نخستین با یکدیگر تکیه باز است که تکلیف مردم خیاکاران از زمین و معلوم کنند
 جانان در عرض خاطر و آندست بر او نندگی از استبرکت است. شیت
 قدرت خارج شده دست حقیقت و با کسی که روی در این زمانه نیستند. در
 این صحنه از روزها امید می در وقت و بعد از آن که در نزد این آیین است
 استیست سابقه درده از او در این ایام و مایه و قهر اول در و با این محبت است
 بیان یک شخص شایسته در دست اول در دست از و مایه میهن
 میباشند. همین چنان با بعضی از شاد و تالی را از او می گویند
 روزی بجای همین که اشرف اشاف شده شروع به جادان همین که در عرض حق با
 همین گفتند نمودند. از آنجه که فیضیه است ملتفت میسر بود که محکم است ملتفت خواهد بود

مدان سال و در برابر حق زاده‌ی بنامش شکر کردید .

صورت اهل سبکست مجازات

بکتر سید است شتم غم ز غافلان . پای خوار است گلشنین

این جوان عیب سبکست مجازات در خانه‌ی من زاده بشکریم یکبارگ سبکست

نه آنروز سید پاک سیرت ساد و بینی ابوالفتح زاده پاکت مهر بر پاک برین

گذارد و جوار را با بی همه راهبوست و کار این بچکوت سید شتر خود نورد .

و چون دافرنده طاماشی غفلت اثرات سوختنیته نند و در وهیندا وریا

و صفاسین آندم آنگاه وقت ترا شد پاکت را صفیا رود کرده و خود بطور

ادوار بر بی اطلاع می نباید . که در این صلبه شجراتی غماین نشی و دست

خان (ابوالفتح زاده) روی داده و با ناصره بچکوب سیدین رود کرده شد و

گرگ سبکست طلوع و با یک مذاکرات صمیمانه من (نگارنده) مباحثات

آنها خاتمه پیدا کرده اطلاعیه ذیل تحریر و بوسیله دست شری برای بریده

بناخت بزرگ شیران بزرگ را تیره ز یک صفت تیره (سخن در رعایت

شما من بیخ بیک زنگانی خوشگلی که شاد بود .

خدا صد هزارین شمشیر با سبب سواد می و کینه مخفی و با زار و دین شایسته

بجگس و آت در بند هم باه شبان ل هزار در سینه پوچ قضیه بزرگ

براد صد اصدای روحم دلانی صورت گشته در نا تمام و نظار زور در سر پاره

باز احمی ساز با (فخامین سجد شاه و سجد سجد) بیست دونه جویان آن ایرانی

زاد و حیثیتان الله . احسان صد خان (متصل در اولک در کرب از

زنگانی بدو دگشته برنش در ای طمان روز در تیره با تیره با تیره از نظر کیفیت

صا و رنده و در تمام زار ای تیره با و دو ایر در تیره با و با می هم سینه گریه

در این طبعه و در مجموع طبع نما که و با کبریت آرا تصویر کرد .

اولی - زینا اتفاقا یک سطل در ای یافت نمودن جوا از اصدای بود .

دویم آنکه یک سبک زانها و در ای یک سینه حق نما که و سوال جواب با اصدای

حق نما که از اصدای در وقت از اصدای صورت صدوی چندی نمایانند .

اینکه را اصدای سینه پیش بر بطور گشته از زوده و از اصدای کمر دست آنجا

شالان را کوتاه و از این رنگه سینه نما جو سبک با جا و در غایت های خود

و از اصدای صفتی که می و در وقت اندو بود که در جو سبک شیران شتتند و از اصدای

میلی گشته بود و اصدای جو سبک با کبریت سینه می نمود . بگریه زور زور می

نفسه اندو که سپه بزرگ فرما نظار (جهت کبریت بر زانها تیره در از

همین آیه شریفه ای که در روز آلت دست پشتیک با ریخته
 شد است ساین درازی جا کجا ساطمین ایشام و کیت بهای
 بام سیر و کس با کمال عظمت و شوکت بشرق و غرب ازم ناموشه
 بمزود . و کیری بسند و یک اوقات خوشی کز پیم اقبال همین مکان
 در سرحدات دور دست این مکتب برعم اولت ایران در دوره پانچ
 و اربویش با بتنا آرزو دهده و همایگان اوارا با کیت در عویب سخت
 آوری مجبور بتکرم و تنظیم می نمود اینک آن برقی اقتدار کرم کون و
 این مکتب میدان سخت آرزو شان جری شده و دینما از رویو همین مکان
 از کیم پستوران لشکر اهنی خور می شد . ! . سبها و ده بنا طوریا آورد :

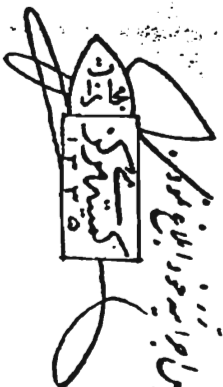
صورت دومین با یک شمشیر عیانت

بایچ بندم شمان ۱۳۳۵ هجری

شاست ! قاص ماه فاشند و در زمان صفای از امانی از این بگویم که
 ضعیف روح پرورد خود را بکیت سر زین کسین ای که مرزا از روحاوش گران
 در خود دید است یکیشتر اند . و اتفاق این ماه در همین تقاضای ای که تجدید
 ماوریت یکیند اتفاقا قات بر محیب و وقایع بسیار همی شده کرده ای که
 با خطاطا بر جسته در اراک همی نوشتش است . مثالی بیسند :
 در همین مکتب که اقوامی نظامی اوتا از لشکر جنون مخصوصه و کیزری برای
 جنگ بویان چا کرده و در لشکر تجرک می کردید . مثالی بیسند :

دبی آینه با بخت نماند و با زلفت در یک شکی ندارد اگر در دیده
 است !!! ای مقتضیات زمان و اولاد پراست سالیان
 که قلم با جبهه مدافع وطن از یک جا یک شیره قندمانان جنب عالم پرور
 بیاید و جبهه شب و آجوب هرات این سخن می شنید است ؟ - نه !!!
 زیرا همین گزیده ما که تمام سرور و افتخارات سخنیش با این سخنان
 با یک هضم و شکارات سخنیش از کرات و طهارت قلبی این نیست را باید
 بهمانند گفت : ملی بیرون طاعت من میدانم این سخن محبت
 و بصیرت شبهای دوازده : چه تو وطنه ما می سرورم و بر می
 احوالی ما بود کردون ایران عظیم تمام کرد با همه با دستهای

با این موفقیات او و دستهای بسیار بزرگی که زندان سبب تمام ایران
 در زمره یاس و چاه خشک نموده بود ما در کس حال ایران نزنند این شید
 دل دوری ما ننگ آلوده است که در شاه افشار در دهن است تا زود در دهن
 میدان این نیز نیست و ...
 این تصورات مانند بقی از راهی که ما و خلو کردیم است زمین زود بود
 اول بر قلب روح ختم وطن که با لای ایران پر نشانی کرد و جا بگیرد
 پس در خاک یک هیبتی که در محض غمی و در آتش ما تمام شد و شید و شکر
 گشت و این هیبت خیا بگیرند تمام آن طهارت و کثرت و آرزوی اعتبار
 تا بچی و ورق بزورق ما برست خائنانه اول و ناخلف ایران را پاشیده



دوش و تصویب و تبویط را بلا برکتی بر آید خود را با بیخ و بن بکن

و آند نیز از محسن یک و آند نصیب بهر ناک بود که تنها اندام کفین طراز

سزای نورد بدو صدایش بهیچای بران بچیده با گوش متغیرین خود را

ایران همان شری را که در صحنای تری کروب با طراز نیاش نمود

نی آتقیته ناند صاعقه یا طوفان شتاک از روی در طوب اشیا خصیصا

خاستن کرده و بین نمودند که با بچو نیست . بلکه یک نوسته زمین شالو

آن بزودی با یک حکمت گذارده و با ساروج بهشت و شهادت پرست

ایران خوانی و صلح طلبی است اگر کرده . تقسیم لایحه با دست پرست

در خیال چه نماند و نقشهای سوال نیز نیست که پشت دهن از سزای که
ایران را در کا بگفتن است .

و همین سزا کم یک سر در شرفی که بر گوش این بگفتن است :

آقا ای این و در از خفا نهایی که دست به پایت بندگی و بچو بر برای ش

اولا در ایران در جمیع محله همسریه و تانما با آرش به سزای کم ش

میرزا محسن جمع شده پس از تصدیق و بحیل بقایا است از رزرتا و میشود

بهت زبور که از افراد و حد کمیت همیها شرا بودند و دید و بچو در آتیا

علامت اسمانی تصدیق می گوئی از ذات وجودات مجازات است این و چو دیده

مطلبه دارند اندک است بهای با تفاق آرا حکم صادر میسر از محسن

دین بی بودند اهل بیخودمان این سنگ و ماهی سبای از نیت
 روضع مطلع دیدار تنگ از در این پرده درش چرخیات سوخوی
 حضرت . بیجا نه شده آنها طبل نه توانای نه نمانیدن نه قدرت عوی
 خاصه اینها تقیم بزم باشد آنها بزور پول و ارتقا رتبه داده و بیقیم
 جبر شد با اسما صحت حال خوب کای سب عوام نوب مجال را دست
 زینت و بنا نام ازادی خوی با جماعت و تکلیفات دعوت مکرر در سبیل
 و توفی لادله ابرسانند یا دست انورانی شنیده قراداد امور در ...
 بوقع احوال بگذرانند
 و از اینطرف جمعی را در دوره چشمه نکرده بوده اند جمعی نیز بپیدا جان

و تحریر بعضی صحیفه با این است . بنا بر این تفاوت تحریر مشهور
 با اصلاح نمود و در وقت زود بود با او ای که لوله به هر که زنی و مکن
 احوال بیای خدمت و از آنجایی که روی بصیرت در بر یافت ده در این اول
 و از آنجایی که پیمان لار مندر و همسایه برای سده و در دهانه سر به زود و فرستاده
 مصمم برای انجام بکار شدند .
 و نیز یکی از مسائل مهم سیاسی که خاطر احوال با آن بران در وجه زمانه این
 صدیق با شرف آن دوره را بخیر و مشول نموده بود و تصدیق استیالات نمود
 و مکررات بود که هر یک آن لاله نشاد و ... جمعی از همین
 و برخی را که در آن زمان در صد و شصت و یک نفر بود با تصمیم که در زمان استبداد و آن

کشته می زارت از شرق و طوطی نوع نو در بیست و هفت ماه از بهار تا آخر تابستان
 بهیچ استیلاست بودند بخون و درخت و جان را از دروسم و زیارت و درخت
 در دست از نصیب کجین بنای نهند در سوم دست بر در دست است بود

نشاط عمار باشد تا چهل سال
 چهل زنده و در نزد پر وبال
 حدیث کودکی و خود پرستی
 ریاکن کان خماری بود پرستی
 جو عمر از ده گذشته تا خود آید
 نشاید مرا چون غافلان نیست
 پس آنچه نباشد شدستی
 بصر کنندی پذیرد پای پرستی
 چو هست آن شست آمد پدیدار
 چو نهاد آمد افعال از کار
 بیستاد و نود چون در رسیدی
 بساخی که از کسی کشیدی
 در آنجا که بصدقه نسل سانی
 بود مگر کی بصورت زندگانی
 اگر صد سال مانی در یکی روز
 باید رفت ازین کاخ دل افروز
 پس آن بهتر که خود را شاد و آری
 در آن شاد می خد اریا دود آری

کتابخانه آستان قدس

گرچه پسند می که خونت برزند چون دلگشای الهی بود گردن
 و با کمال قدرت مخلص محموب پس چو خوف خالی از است
 گنگ

منست بر در درم در دولت
 چه بد آنجا که در دولت
 دست پروردگار است
 درین دو عالم
 پستی و بلندی
 در آنجا که هست
 علم است
 در آنجا که هست
 علم است

بر صاحبان خرد و دانش و از زندگان و مستقیم نهان و پوشیده شبا کیلی از بزرگترین
 معماران کاخ نظم و کاملترین استادان نگاه صناعت سخن با فی جناب قطب القلاب شیخ
 نظامی کجوی بوده که کس طاق بلند سخنرا چون او مهندسی کمیت تیر کلام را چون او راض و سانشی
 عروپس پان را دیکری چون او چهره آرائی و جلوه گری نموده نداده بلبعی چون آب روان
 خاطر می مانند آینه تابان پایه شاعری را بردوش شری نهاده و در این صناعت و فن بزرگ پار
 فزودین دریا عاریس افکار بکاش که از پستان آیه خرد شیر خورده و در بحر علم و آغوش
 دانش در دیده شایان می و مجلس آرائی حکیمان گشته جواهر زودا هر خاطر زرف و سرشارش
 که از دکان حکمت پرور آمده زینت برودش بگردان دانش پروان آویزه گوش خرمینا
 رنگت گردیده هر چند حضرت شیخ در همه فنون شاعری از قصیده و قطعه و غزل و دویتی در قیام
 مثنویات و مقالات از توحید و حکمت و پند و نظم تاریخ و پایه سرائی قادر و ماهر بوده اند
 و گویند چندین هزار بیت سزای مثنویات نموده و فاشار شیخ علیه الرحمات و سلطت کپران

بسیار از این بزرگان و دانشمندان و استادان و معماران کاخ نظم و کاملترین استادان نگاه صناعت سخن با فی جناب قطب القلاب شیخ نظامی کجوی بوده که کس طاق بلند سخنرا چون او مهندسی کمیت تیر کلام را چون او راض و سانشی عروپس پان را دیکری چون او چهره آرائی و جلوه گری نموده نداده بلبعی چون آب روان خاطر می مانند آینه تابان پایه شاعری را بردوش شری نهاده و در این صناعت و فن بزرگ پار فزودین دریا عاریس افکار بکاش که از پستان آیه خرد شیر خورده و در بحر علم و آغوش دانش در دیده شایان می و مجلس آرائی حکیمان گشته جواهر زودا هر خاطر زرف و سرشارش که از دکان حکمت پرور آمده زینت برودش بگردان دانش پروان آویزه گوش خرمینا رنگت گردیده هر چند حضرت شیخ در همه فنون شاعری از قصیده و قطعه و غزل و دویتی در قیام مثنویات و مقالات از توحید و حکمت و پند و نظم تاریخ و پایه سرائی قادر و ماهر بوده اند و گویند چندین هزار بیت سزای مثنویات نموده و فاشار شیخ علیه الرحمات و سلطت کپران

۴

کمیته مجازات
در خاطرات سید محمد کمره‌ای

سخنی درباره کمیته مجازات در خاطرات کمره‌ای

خاطرات سید محمد کمره‌ای را باید منبع بی‌بدیلی برای شناخت بسیاری از جریان‌های سیاسی سال‌های آخر حکومت قاجاریه به ویژه پنج سال منتهی به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش. دانست؛ سال‌هایی که تنوع، پیچیدگی، گستره و حجم حوادث عرصه جامعه و حکومت ایران در آن به شکل عجیبی بی‌سابقه می‌نمود و رقابت‌های فشرده‌ای به صورت پیدا و پنهان برای رقم زدن سرنوشت این آب و خاک جریان داشت.

سید محمد کمره‌ای که در آن سال‌ها در کسوت رجلی فعال در عرصه سیاست حضور داشت، علاوه بر آن که خود صاحب آراء و نظراتی مختص خود بود و آنها را پی می‌گرفت با بسیاری کسان دیگر که به جریان‌ها و افکار مورد نظر او تعلق نداشتند نیز حشر و نشر و گفت‌وگو داشت. به همه جا سرک می‌کشید و با کسان مختلف از درباریان و شاهزادگان و دولتمردان گرفته تا علما و کسبه و زندانیان به گفت‌وگو می‌نشست. از این رو کمتر حادثه و رویدادی بود که از نظرش پنهان بماند و کمتر رجُل فعال و مؤثری بود که نزد او ناشناخته باشد، چنان که کتاب خاطراتش را می‌توان دایرةالمعارف رجال وقت ایران خواند. با چنین توصیفی جایگاه کمیته مجازات و مردانش را در خاطرات او می‌توان پیدا کرد. چه این که علاوه بر اهمیت پدیده مزبور در صحنه سیاسی وقت ایران، همفکری عجیبی نیز بین سران آن کمیته و سید محمد کمره‌ای وجود داشت که نشانه‌های آن جابه‌جا در خاطرات وی به چشم می‌آید. کما این که عمادالکتاب نیز در سطور پایانی خاطرات خود به این همدلی اشاره‌ای آشکار کرده است.

پس برای شناخت هرچه بیشتر و بهتر کمیته مجازات و رهبران، مطالعه خاطرات کمره‌ای اجتناب‌ناپذیر است و به جرأت می‌توان ادعا کرد از این پس هر گفته و نوشته‌ای پیرامون آن کمیته بدون توجه به نوشته‌های کمره‌ای انتشار یابد قطعاً ناقص و ابتر خواهد بود. خاطرات کمره‌ای در دل خود اطلاعات بی‌نظیر و منحصر به فرد از مسائل مربوط به کمیته و رهبران و اعضای آن دارد که قطعاً در هیچ کجای دیگر یافت نخواهد شد. لذا برای استفاده بهتر علاقه‌مندان، عمده اطلاعات مزبور از کتاب حجیم روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای استخراج و به عنوان تکمله خاطرات عماد در این قسمت از نظر می‌گذرد.

شماره داخل [] ارجاع به صفحات کتاب است.

دعوت آقامیرزا علی اکبرخان قاضی

سه شنبه دهم جمادی الثانی ۱۳۳۵ ق. - عصر به موجب دعوت آقا میرزا علی اکبرخان قاضی، بنده، آقا حسین آقای پرویز، آقای صدرائی، آقای عمادالکتاب، آقای میرزاسید مصطفی خان، آقای [محمود] پهلوی، آقای ملک نوبهار رفتیم در باب تشکیل و عدم تشکیل صحبت شد، بعد تشکیلیون قرار دادند جمعیت را که برای مدرسه تدین دعوت کرده اند به امرار [به مرور] منحل و این خیال فوری را تأخیر، تا از روی فکر کار بشود. [۱]

درباره حسین خان لله

چهارشنبه ۲۱ جمادی الثانی ۱۳۳۶ - [سید عبدالرحیم خلخالی] قدری هم از حسین خان لله پرسید که او را قاتل آقا محسن می دانی؟ گفتم یقیناً خیر، اما چون شهرت داشت که او کرده بنده هم میل داشتم که این عمل خیر از رفقای وطن خواه صادر بشود، مظنونم شد او کرده اما بعد که استنطاق داد و معلوم شد که عمادالکتاب برای استخلاص خودش از شدت ضعف قلب که هر تریاکی دارد، هرچه میل مستنطقین بود گفته، بنده دیگر گمان نمی کنم حسین خان عامل این عمل باشد. اما حسین خان آدم سالم سطحی است، سمیت باطنی ندارد. هرچه هست همین خشونت ظاهری و خوش فطرت باطنی است. بعد گفت قاتل امین الملک او بود. گفتم نمی دانم. گفت در دیوان محاسبات او آمد بیخ گوش شما حرفی زد و رفت. بعد شما گفتید شنیده ام امین الملک را کشته اند. بعد مؤتمن الممالک آمد و اظهار داشت حسین خان به شما نگفت؟ گفتم یادم نیست و واقعاً یادم نمی آید که حسین خان به من گفته باشد.

بعد گفت احمد آقا برود تلفن بزند ببیند پرویز خانه است و آن شخص آمده است و با هم اینجا تشریف آورده یا می آورند؟ احمد رفته تلفن زده آمد گفت که حسین خان لله آنجا بود و پرویز تب کرده و گفت نمی توانم آنجا بیایم. بعد خلخالی به من گفت شما بیایید برویم آنجا. گفتم من نمی آیم. من با آنها دیگر داخل کار و

خلطه نمی‌توانم بشوم. صمیمیت در آنها نیست، خاصه در پرویز. اما آدم جورکن و پشت سرهم انداز است، چیزفهم و چیزنویس هست. اما خلوص در او نمی‌بینم. با او عداوتی ندارم، اما داخل کار با او نمی‌شوم. من تازه خودم را از ملکوکیت با حشر و نشر کلیه آقایان هر طرف بیرون آورده‌ام دیگر خود را نمی‌توانم ملکوک بکنم. گفت افجه‌ای بهتر از ملک الشعراء نیست. پرویز بهتر از اردبیلی مدیر ایران نیست. آقا شیخ عبدالعلی بهتر از صدراپی نیست مثلاً. گفتم تصدیق می‌کنم اما من نرفته‌ام با ملک الشعراء و اردبیلی و غیره کارکنم که مورد این ایراد باشم. گفت باید کار کرد و نمی‌شود مملکت را به حال خود گذاشت. یکسره قوه و ابهت دموکراسی از میان رفته اینها می‌روند و کمیته را انتخاب می‌کنند و بالکلیه دموکراسی از میان می‌رود و کلاه ما پس معرکه می‌ماند و پرویز را خیلی هم اطراف اهمیت می‌دهند و صدرائی می‌خواهد به خود جذب نماید. سایر دسته‌ها همین قسم میل دارند که با حسین آقا یکی شوند. گفتم آنها سنجیت دارند، بنده به خلاف که میل با هیچ یک ندارم، فقط قصدشان حفظ و ازدیاد منافع و مقامات شخصی خودشان است. من نمی‌توانم برای اشخاص کارکنم والا دسته اعتدال، روسی‌ها، انگلیسی‌ها، عثمانی‌ها، آلمانی‌ها اولویت داشته و دارند. بعد اصرار کرد که با هم برویم بیرون.

صحبت تلگراف رمز اقتدار را به وزارت مالیه نمودم که دیگر چه حقه است اقتدار به کار برده برای من؟ گفتم من مسبقم که اقتدار با میرزامحسن برای ارتباط با جنگلی‌ها کار کرده، اگر چه حقه را میرزامحسن به اقتدار زده و برای... [۱۱۹-۱۲۰]

انتقال محبوسین کمیته مجازات به یک خانه

پنجشنبه ۲۰ رجب ۱۳۳۶ ق. - صبح بعد از چایی، اکبرآقای توپسرکانی آمده اظهار داشت که سردار اسعد نوشته مهملی در خصوص آقا نبی اخوی نوشته و نزد سردار جنگ فرستاده. نوشته را که دیدم من هم تعجب کرده، پشیمان شدم که توقع بیجایی من از سردار جنگ نمودم. بعد ایشان رفته من هم بیرون رفته، عین الممالک را دیده صحبت کشف خیانت‌های اقتدارالدوله را به ایشان گفته، بعد خانه ابوالفتح خان رفته، اسدالله خان، مشکوة، قاضی، عمادالکتاب را که از نظمیه به

واسطہ بدی جاہہ آنجا آورده بودند رفته ملاقات نمودم. سالار ناصر هم آنجا بود. بعد آقای خلخالی و آقای شریف خان هم با دو سه نفر دیگر آنجا آمدند. قدری قاضی از رفتارهای سوءنظمیه و استنطاق صفا بیان نمود.

دوونیم به ظهر از آنجا بیرون آمده درب دکان آقامیرزا عباسقلی خان رفته، قرآن خطی اوراق شده از سیصد و هفده سال پیش یک شخصی می خواست بفروشد، من برداشته نزد آقامیرزا علی اکبر انتیکه چی بردم. او گفت پنج تومان بیشتر نخرید. من در راه به آقامیرزا عباسقلی خان رسیده تفصیل را گفتم و به شش تومان هم قبول کردم که اگر صاحبش راضی شد بدهم. بعد به خانه آمده، بعد از ظهر رسیده، ناهار دم پخت برای من گذاشته بودند، خورده، بتول به مدرسه، ننه اسماعیل با نان به مریضخانه، احمد هم سر وقت مطبوعه و تلمبه و میرزا علی آقا رفته، من هم مشغول و جین باغچه ها، چایی هم دم کرده خوردم. عصر هم ننه اسماعیل آمده، من بیرون رفته، حجره ممتاز قدری صحبت، بعد حجره آقایی، نبود.

درب دکان آقامیرزا علی اکبر ساعت ساز؛ گفت من کناره کرده با دمکرات های جدید نمی توانم کار بکنم. بعد آقامیرزا اسدالله پدر را دیده، بعد به سمت میدان توپخانه، بنان السلطان را دیده، گفت باید خدمت شما برسم و تعلیماتی برای تکلیف بهر وجود خود بگیرم که با انگلیسی ها مساعد شوم یا نه؟ گفتم شما تابع وزارت متبوعه خود باید باشید و طرفدار اداره. شما خوب نیست داخل سیاست و پلتیک شوید. بعد به دکان ریخته گری جنب مریضخانه احمدی. پارچه تلمبه را استاد ریخته گر با احمد به خانه فرستادم. خودم هم با آقای عین الممالک صحبت کنان، ایشان به منزل و وعده فردا صبح را که تشریف بیاورند نمودند. من هم به خانه آمده استاد ریخته گر همه تلمبه را راه انداخته، مشغول کشیدن آب بود. بیست و دو هزار دیگر هم به استاد ریخته گر داده مجموع بیست و هفت هزار شد. مقارن مغرب، همشیره [همسر سید محمد رضا مساوات] هم از خانه سلیمان میرزا آمد. من هم نیم از شب صحبت و چایی خورده، صحبت های همه مردم از قحطی و بدبختی و... [۱۷۳-۱۷۴]

در منزل محبوسین کمیته مجازات

چهارشنبه یازدهم شعبان ۱۳۳۶ ق. - بعد از چایی، دو ونیم به غروب بیرون رفته کمیسری نمره ۴ رفته که بفهمم نوشته مرا چه کرده و توضیحی دیگر می‌خواهند؟ اظهار داشتند که به کمیسری نمره ۶ تلفن نمودیم. دیگر چیزی اظهار نکردند. بعد به منزل محبوسین رفته قاضی و مشکوة و اسدالله خان را دیده، عماد ناخوشی حصبه گرفته بود و عیالاتش آمده بودند آنجا. طبیب نظمی هم قبل آمده بود و دیده بود که مبتلا به حصبه شده، رفت به نظمی که اجازه رفتن او را به خانه اش بگیرد. بعد قاضی نقل کرد اوایل خیال داشتیم به هیئت کابینه تشکری که ما را از محبس بد خلاص و بدین محبس تحت نظر فرستاده بنمائیم، چون کابینه سابق منفصل شد و این کابینه هم ما را مستخلص نکرده بودند و به شاه هم تشکر را تثبیت فهمیدیم منصرف شدیم. اما برای اینکه مخارج ما دیگر با خودمان شده و سه نفر آژان مواظب را هم ما باید خرج بدهیم با این قحطی و گرانی و بی‌چیزی ما و بی‌چیزی عیالات، ما قصد عریضه به هیئت دولت که یا از ما کفیل گرفته مرخص نمائید که مخارجی تحصیل نمائیم یا مخارج ماها را بدهد، نیرالسلطان آمد و گفت چیزی در این خصوص به من بنویسید [تا آن را] مستمسک نموده رئیس الوزراء را وادارم به این کار. یک نوشته از ما گرفت و یک هفته است که دیگر خبری نشد. نقیب‌زاده آمد و گفت که من یک وکالت و کار بزرگی برای نصرت‌الدوله کرده‌ام و در عوض از او خواهش می‌کنم که عفو عمومی برای شماها از شاه بگیرد و حکماً این کار را می‌کنم. او هم یک هفته متجاوز است رفته و خبری نرسیده. عدل‌الملک آمد و اظهار داشت هر فرمایشی باشد اطاعت نمایم. او هم متعهد شد که یا استخلاص باکفیل یا تکفل دولت مخارج را از هیئت کابینه بگذارند. [۲۲۳-۲۲۴]

معروف شدن مجازاتی‌ها به دسته کمره‌ای

بعد صحبت اینکه من در محبس خیلی میل داشتم که اظهار ارادتی و احوالپرسی از شما نموده باشم اما چون ماها به دسته کمره‌ای معروف شده بودیم و

یک مرتبه من کاغذی به بیرون [نوشته بودم] که از کابینه به من اطلاع بدهند. احمد صفا را در تحت تضییق آورده بود که به کمره‌ای کاغذ نوشته بودید؟! از این جهت اسم شما را که مبادا گرفتاری شما بشود نمی‌آوردم. بعد رساله مرا خواست [و گفت] که شنیده‌ام اما [آن را] ندیده‌ام. گفتم می‌فرستم.^۱

بعد نزدیک غروب بیرون آمده از راه سبزه‌میدان به خیابان و توپخانه. مستشارالملک، آقامیرزا علی اکبر، دکتر حسن خان را دیده، قرار به اصرار، دکتر با من داد که شب سه‌شنبه به منزل ایشان بروم. [۲۲۴]

بی‌تکلیفی مجازاتی‌ها

سه‌شنبه ۲۴ شعبان ۱۳۳۶ ق - از آن جا [دکان مشهدی محمدتقی] منزل محبوسین رفته، قاضی و ابوالفتح‌زاده و مشکوة و عماد را دیده صحبت اینکه بحران کابینه [ما را] بی‌تکلیف گذاشته، نصرت‌الدوله را هم به توسط معتصم‌الملک پیغام دادم که اگر کوشش به جهت گرفتن عفو عمومی از شاه بنماید، مآلاً مفید خواهد بود.

بعد از ساعتی صحبت، مقارن ظهر بیرون آمده به خانه آمدم. احمد آس سماق با کوفته و نان به جهت اسماعیل به مریضخانه برده بود ماها مشغول خوردن ناهار شده. بعد هم احمد آمد، ناهار خورده، مشغول بیل‌زنی قدری باغچه شده، بعد خوابیده، بعد از چایی سه به غروب بیرون آمده، قدری درب حجره شیخ عبدالحسین ساعت‌ساز صحبت رفتن علماء و رؤسا احزاب و وزراء به جهت شور شاه در تعیین رئیس الوزراء شد. بعد به سمت بازار آهنگرها به جهت دو اژه رفته، دکان پسر مشهدی عباس بسته بود. از آن جا خانه آقای رفته، نبود. از آنجا دکان اژه‌ساز، درب خانه صدرالسلطنه رفته، دو اژه را گرفته، مزدش را دادم. [۲۴۶]

۱. منظور رساله موسوم به «صلاح امروزه» است که سیدمحمد کمره‌ای نوشته و مرام سیاسی خود را در آن دوره بحرانی تبیین کرده بود.

التماس دعای محبوسین کمیته مجازات

پنجشنبه سوم رمضان ۱۳۳۶ - بعد [عین‌الممالک^۱] صحبت دعوت آقای مصدق السلطنه را نمود که فردا شب افطار، کارت دعوتش برای من آمده و صحبت جنگلی‌ها و رفتن ضیاء‌الواعظین و قدری صحبت متفرقه را هم مرآت نمودند. تا مقارن مغرب توی راه با عین‌الممالک بوده ایشان به منزل، من هم به خانه آمده، افطار شده بود، دمی باقلا و شبت، بعد چایی خورده، ساعت یک و نیم از شب رفته بیرون آمده به منزل محبوسین رفته، هر چهار [نفر] قاضی و عماد و مشکوة و ابوالفتح‌زاده نشسته، منتظر من بودند [و گفتند] که به خلخالی و پرویز سفارش نمودیم که به شما خبر دهند بیائید اینجا و به معاونت تنکابنی ترتیب استخلاص ماها را بدهید، همه مرخص شدند الا ماها. نمی‌دانیم تقصیر اختصاصی ماها چیست؟ گفتم به من خبر ندادند، اما خوب فکری است. قرار شد آنها را خواسته، من هم حاضر شده فکری با اقدامات بنمائیم. بعد مشکوة اظهار داشت که کاغذی از مازندران رسیده که سه پراخوت در مازندران و ده پراخوت در انزلی قشون آلمانی وارد شده. بعد از ساعتی بلند شده به منزل حاج صادق بانکی رفته، تنها بود. چایی خورده، قدری صحبت. تا چهار و ربع از شب آنجا بودم، بعد بلند شده، حمام سرکیسه نموده ساعت شش به خانه آمده مشغول تحریر شده، چایی و سحری دم‌پخت شبت و باقلا خورده، بعد از توپ در موقع خوابیدم. [۲۶۱]

سفارش محبوسین به عدل‌الملک

یکشنبه ششم رمضان ۱۳۳۶ - عصر هم که از خانه به بازار می‌رفتم درب منزل عدل‌الملک دیدمش. قدری صحبت و سفارش محبوسین را که یا استخلاص یا مخارج. گفت مخارج صحیح است اما استخلاص مشکل، مگر از طهران به سمتی مهاجرت نمایند چون ترورهای هرج و مرج و شخصی زیاد هست، بهتر این است

۱. عموی دکتر محمد مصدق و پدر احمد متین دفتری.

که اگر مستخلص شوند طهران نمانند. گفتم بعد از استخلاص این فکرها را باید کرد.
[۲۶۶]

ملاقات محبوسین

جمعه یازدهم رمضان. - دو به ظهر بیدار و مشغول چیدن زردآلو و وجین باغچه. چهار به غروب بیرون آمده، نیم من گوشت خریده ننه اسماعیل هم رفته بود به مریضخانه. بتول هم مشغول کوبیدن گوشت و درست کردن آش شده دو به غروب هم بیرون آمده کدو و خیار و پنیر خریده به خانه مراجعت، قدری قرآن خوانده، به باغچه مشغول شده افطار آش سماق پر کوفته و خیار، زردآلو، گوجه، و چایی خورده، ساعت دو از شب بیرون آمده به منزل قاضی و عماد و ابوالفتح زاده رفته، اظهار داشتند که می شنویم ماها را آزاد خواهند کرد و از اقدامات شما هم شنیده ایم. گفتم اقدام مستقیم من نکرده ام، چون منتظر بودم از طرف خلخالی و افجه ای و پرویز که شما مذاکره کرده بودید خبر نمایند که با هم مشورتاً و اقداماً متحد شویم تا نتیجه گرفته شود و از چند روز پیش تاکنون از آنها به من خبر نرسیده، شاید به واسطه عدم تعیین کابینه تاکنون بود. بعد بنا شد اعتماد حضور را بخواهند و به واسطه نیرالسلطان که معاون داخله شده و حالا بهتر می تواند اقدامات نماید و خودش هم سابقاً وعده مساعدت کرده بود برود ببیند چه کرده و می کند و بفرستید عقب خلخالی که با رفقاییش بیاید و بفهمند که همراهی و جدیت خواهند کرد. من هم با وزیر فواید عامه ملاقات و او را حاضر و مساعد بنمایم.
[۲۷۳]

در منزل محبوسین کمیته مجازات

دوشنبه چهاردهم رمضان - عصر هم که از خانه بیرون آمدم منزل قاضی و محبوسین رفته صحبت اینکه برای ملاقات وزیر فواید عامه کاغذی نوشته و به مرآت سپردم که به او برساند اما پدر او دیروز مرده و این روزها ملاقات پسرش برای آن مقصد مقتضی نیست و ملاقات خلخالی را هم گفتم که گفته کاغذی شما

بنویسید به وزراء، مطالبه خرجی نمائید و چون من در اداره دولتی هستم نمی‌توانم داخل شوم اما به حکیم‌الملک سفارش می‌نمایم. [۲۷۹]

درخواست از نصرت‌الدوله برای کمک به آزادی محبوسین

پنجشنبه ۱۷ رمضان - ... [سالار لشگر] گفت صبر نمائید تا خدمتشان عرض نمایم. بعد رفته به فاصله کمی نصرت‌الدوله آمد؛ احوالپرسی و ماچ و بوسه نموده نشستیم. خیلی مسرور شد که من اظهار میل به ملاقات او نمودم. بعد عنوان محبوسین را نمودم که می‌خواهم آنها مرخص و به دست شما مرخص شوند. [۲۸۷]

نظر شاه درباره کمیته

[نصرت‌الدوله] بعد تفصیلی از اقدامات خودش که شاه با اینها شخصاً طرف [است]. قطع نظر از کمیته مجازات بودن آنها برای آنکه آنها را طرفدار جمهوریت و ضدیت با خودش می‌دانست و می‌داند. من مدت‌ها زحمت کشیدم و به شاه عرض نمودم که من به واسطه رفت و آمد با شما مورد حملات و نسبت‌های افترا آنه مردم به واسطه رقابت یا حسادت شده‌ام و از شما هم هیچ منتفع نشده‌ام و اگر چیزی برای شما ضرر نداشته باشد و برای ما نفع داشته باشد شما هم نباید مضایقه نمائید و او عمل محبوسین است، چون آنها که مجازات نمی‌شوند، پس بهتر این است آنها را عفو عمومی بدهید. این قدر شد که با مجالس متعدد شاه را حاضر نمودم که ضدیت ننماید. بعد شاه گفتند که من نباید آنها را مجازات یا مستخلص نمایم. هرچه باید بشوند با عدلیه و هیئت دولت است. آنها باید بکنند. [۲۸۸]

سفارش محبوسین کمیته مجازات به امیر مفخم

جمعه ۲۵ رمضان - بعد من به امیر مفخم مجدداً سفارش محبوسین کمیته مجازات را نمودم. گفت به صمصام گفته‌ام، باز هم خواهم گفت. او هم به واسطه این اتفاقات فوق‌العاده مهلت خواسته که بعد از تخفیف در هیئت، مذاکره می‌نمایم.

انشاءالله نتیجه می‌گیرم.

ساعت چهار از شب با بیان‌الدوله از منزل امیر مفخم بلند شده، پیاده به منزل عصمت‌السلطنه رفتیم. در بین راه صحبت اینکه اردبیلی مرحوم را در خانه رحمة‌الله‌خان لنج و در خانه نصرت‌الدوله با علی‌اکبر خراسانی دیده بود و آنها دستپاچه شده بودند و به عدل‌الملک گفته بود. عدل‌الملک مغلظه کرده بود که رحمت‌الله‌خان عکاس بود. بعد به خانه عصمت‌السلطنه رفته، ادیب گلپایگانی و عظیم‌الدوله و مشیراکرم آنجا بودند. به قدر ساعتی نشسته، صحبت نمودیم. ساعت شش بلند شده به اتفاق بیان‌الدوله تا دم گلویندک، او به منزلش، من هم به خانه آمده، بعد از قدری تحریر خوابیدم. در این روز فتح‌السلطنه معاون جنگ شد.

سرنوشت محبوسین

شنبه ۲۶ رمضان - آقا میرزا محمدعلی صراف هم رسید و گفت در خصوص معامله که سابقاً صحبت کردیم با شما کار دارم. گفتم هیچ وقت نمی‌توانم مگر امشب ساعت سه از شب که برای سحر مراجعت نمایم. قبول نموده رفت. بعد من هم مقارن غروب میرزا باقرخان پدر درب مغازه رسید گفت برای محبوسین چه کرده‌ای؟ گفتم دیشب امیر مفخم را دیدم. از طرف صمصام وعده کرده که بعد از ارتفاع این هنگامه‌ها در هیئت وزراء مذاکره و کاری خواهم کرد. خلخالی گفت من از حکیم‌الملک شنیدم که گفت مرخصی آنها مشکل است. به جهت اینکه دولت می‌خواهد [جلو] ترورهای نصرت‌الدوله را بگیرد. انگلیسی‌ها هم می‌خواهند این ترورها را اعدام نمایند. مبارزه واقع است. لذا اینها هم نمی‌شود مرخص شوند مگر به جهت آنها مخارجی معین شود. [۳۱۰]

منزل محبوسین

یکشنبه پنجم شوال - من رفتم منزل محبوسین، به احتمال اینکه قاضی مرخص شده، دیدم هر چهار هستند. تفصیل را پرسیدم؟ قاضی گفت بعد از اینکه تجویز نمود که باید برای مرضی که در ایام حبس بر شما عارض شده مدتی معالجه نمائید

و با یک عریضه خودم تصدیق طبیب را به وزارت داخله فرستادم، وزارت داخله هم حکمی به نظمیه نوشت که از من کفیل گرفته مرخصم نمایند. حکم را در نظمیه رد نمودند و گفتند قابل اجرا نیست. به وزارت داخله مجدداً اظهار شد باز وزارت داخله تجدید حکم نمود. معاون نظمیه گفت ویستاده‌هل در شمیران است. بعد از آمدن جواب فرستاده می‌شود. خیلی تعجب نمودم که نظمیه تمرد از حکم وزارت متبوعه خودش می‌کند. [۳۲۵]

پست جدید وقار السلطنه

سه‌شنبه چهاردهم شوال - خانه وقار السلطنه رفته، گفتند معاون حکومت سردار کل در رشت شده و شاید فردا حرکت نماید، چون نبودند معطل نشده، خانه محبوسین رفته، قاضی و عماد و ابوالفتح‌زاده و میرزا صادق‌خان بروجردی آنجا بودند. حبیب‌المجاهدین هم آنجا بود. صحبت این که ویستاده‌هل اظهار کرده که حکم وزارت داخله را در قبول کفیل و مرخصی قاضی باید به امضای شخص خود وزیر برسد چون در کنترات جدید شرط شده که رئیس نظمیه باید حکم شخص خود وزیر را بشناسد. بعد مدتی از اوضاع جنگ و توجه انگلیسی‌ها که دارند با چهارهزار عماله ایرانی خط قافلان کوه را شسته [شوسه] می‌نمایند و مال‌التجاره از طرف بغداد وارد می‌نمایند و شیخ علی نامی از آزادی‌خواهان و رئیس نظمیه و فریدالدوله و معاون حکومت همدان را گرفته به قزوین و بغداد برده‌اند. بعد با قاضی قرار شد بروم منزل سردار جنگ و او را متذکر شوم که وعده ملاقات صمصام را به جهت استخلاص قاضی که داده به فعلیت بیاورد. یک ونیم به ظهر مانده بلند شدم. [۳۴۱]

چهارشنبه پانزدهم شوال - ... به خانه ابوالفتح‌زاده رفته، او را با عماد دیدم. از قاضی سؤال کردم. گفتند که قبل از ظهر آقاشیخ حسین گیوه‌فروش که کفیل قاضی در نظمیه شده بود با حبیب‌المجاهدین و یک نفر آژان از نظمیه آمد. قاضی با آنها رفت به خانه‌اش. [۳۴۴]

تلاش برای آزادی عمادالکتاب و ابوالفتح زاده

پنجشنبه شانزدهم شوال - بعد منزل سردار جنگ رفته، حبیب‌المجاهدین هم برای تشکر استخلاص از محبس آمده بود آنجا، معرفی او را هم نمودم. بعد با سردار جنگ مذاکرات رفتن نزد صمصام‌السلطنه را که با هم کمک در استخلاص عمادالکتاب و ابوالفتح زاده بنمائیم. قرار شد به صمصام‌السلطنه اطلاع بدهد که با کمره‌ای می‌آئیم آنجا. او که وعده داد، سردار به من اطلاع داد که برویم و اسباب راحتی این دو نفر را فراهم بیاوریم. [۳۴۵]

شنبه هیجدهم شوال - ... شبانه از طرف حوض بزرگ به طرف خانه، منزل ابوالفتح زاده و عماد رفته از اوقات تلخی عماد از رفقا و این که اگر مستخلص شدم از خانه بیرون می‌آیم.

بعد اظهار نمود که فردا قرار شده در هیئت وزرا مذاکره استخلاص من [شخصاً] یا با سرتیپ [ابوالفتح زاده] فراهم آید. من هم تفصیل ملاقات با سردار جنگ را گفته، مشکوٰه هم آنجا بود. بعد ساعت دو بلند شده... [۳۵۰].

استدعای سردار معظم از کمیته مجازات برای تأمین خود

سه‌شنبه ۲۱ شوال - ... در این بین ارداقی آمده قدری از اوضاع محبس و رفقای مختلف و خبط‌های بدوی بعضی نقل نمود. باعث حیرت شد و قضیه هشت ورقه مفصل که سردار معظم تاریخچه خودش را نوشته و استدعای تأمین از کمیته خواسته و سیصد تومان فرستاده و نصیرالسلطنه ارسال نموده بود. بعد سیصد تومان او مسترد شد. مرآت گفت شنیده‌ام هشتصد تومان سردار معظم داده بود، پانصد او را نصیرالسلطنه خورده، سیصد تومان او را فرستاده بود. بعد که سیصد تومان مسترد شده بود، دو‌یست تومان دیگر از سردار معظم گرفته بود که هزار تومان می‌شود.

بعد قرار شد روز شنبه نهار به منزل مرآت رفته، صدمات محبس را قاضی من البدو و الی الختم بیان نماید. قاضی هم به واسطه این که جایش بد و خیال نقل

مکان داشت و مبلغی مقروض به صاحب خانه بود. مبلغ بیست تومان از مرآت قرض کرده که در این دو سه روزه از خانه سابق حرکت نماید.

راپورت ویستادهل به شاه

بعد مقارن غروب بیرون آمده، ارداقی رفته، من هم برای خرید گوشت و دیدن خلخالی بیرون آمده، درب چاله حصار آقامیرزا موسی خان را دیده خیلی اظهار تألم که روح نظمیه ناپاک است و قضیه این که در اواسط رمضان، ویستادهل به شاه راپورت [داده] که مستوفی و خیلی از وزرا داخل کمیته مجازات هستند و البته باید استنطاق شوند و هیئت مستنطقین عدلیه باید عوض شوند. بعد رد شده... [۳۵۷-۳۵۸]

جمعه ۲۴ شوال - ... سه نفری نشسته در خصوص ویستادهل که سابقاً به پرنی مستشار عدلیه نوشته بود که تکلیف دوسیه متهمین کمیته مجازات را عدلیه چرا معین نمی‌کند. پرنی در جواب با کمال سختی نوشته بود که تورئیس پلیس هستی و حق این گونه فضولی‌ها را نداری. به تو چه مربوط که در امر غیر اجرا مداخله می‌کنی؟... [۳۴۶]

پیگیری امر محبوسین کمیته مجازات از سردار جنگ

شنبه ۲۵ شوال - بعد یک ونیم به غروب ارداقی به منزلش و من با مرآت‌الممالک سوار درشکه؛ او به منزل مصدق‌السلطنه و من به منزل سردار جنگ پیاده شده، سردار جنگ گفت این هفته ناخوش بودم، لیکن دیروز عصر صمصام‌السلطنه را دیده قرار شد یادداشتی من بدهم که در روز سه‌شنبه در هیئت وزراء مذاکره استخلاص عمادالکتاب و ابوالفتح‌زاده هم بشود، چون چهل نفر به اسم کمیته مجازات گرفتار شده بودند و همه مرخص. این دو نفر چرا باقی باشند؟ چون صمصام گفته بود به تصویب هیئت باشد من تنهایی نمی‌شود. بعد سردار جنگ به من گفت از وزراء کدام‌ها مایل و مساعد به استخلاص این دو نفر هستند که من قبلاً آنها را دیده، مساعد با صمصام در روز سه‌شنبه بنمایم. گفتم چه عرض

نمایم، تحقیق نموده عرض می‌نمایم. بعد مذاکره این را نمود که خانه صاحب اختیار را دو روز قبل به چهل و پنج هزار تومان خریده‌ام؛ بیست و هفت هزار تومان نقد و هجده هزار تومان دوماهه و روز سیم ماه نو حرکت از اینجا خواهم نمود. [۳۶۶]

سوختن دست عمادالکتاب

بعد مقارن غروب بلند شده به منزل مذهب السلطنه که مدت‌ها بود ملاقاتش نکرده بودم رفته، قریب یک ساعت و نیم نشسته با هم صحبت متفرقه کردیم. بعد بلند شده منزل ابوالفتح‌زاده رفته با ایشان و عماد صحبت عصر با سردار جنگ را گفته، دکتری هم آمده به معالجه دست عماد، که به واسطه ناخوش شدن عیال عماد یکی از همسایگانش شام عماد را آورده بود، عماد کبریت زده بود، قوطی کبریت مشتعل، یک دفعه دست عماد را آتش زده بود. آن دکتر معلوم شد دکتر ابراهیم خان شفیع‌زاده است. بعد قرار شد دکتر برود ممتازالملک را همراه [کرده] و من فردا وزیر فوائد عامه را ملاقات و مساعد نموده که روز سه‌شنبه با پیشنهاد استخلاص مساعدت نمایند.

بعد ساعت سه بلند شده گوشت و پنیر گرفته به منزل آمده با بتول و احمد آش سماق خورده، ننه اسماعیل هم شام خودش را خورده و خوابیده بود. ما هم خوابیدیم. احمد هم که آمد اظهار داشت که خلخالی گفت که آقای فردا سه بعد از ظهر منزل ما بیاید.

امروز خبر فوت آقاملا محمد جواد کمره‌ای^۱ هم از کمره رسید. [۳۶۷]

اخلاق عالی قاضی ارداقی

یکشنبه ۲۶ شوال - [...] بعد از اخلاق عالی قاضی [ارداقی] نقل کرد که با شرافت

۱. سرشناس‌ترین روحانی وقت کمره و عموی مادر امام خمینی. وی بر اثر ابتلا به بیماری موسوم به مشمشه که از تبعات جنگ و قحطی بود درگذشت.

نفس زندگی می‌کند و فقط از جایی که به او اعانه می‌رسد ماهی پنجاه تومان از جنگل است. اما عماد اخلاقش عالی نیست و اگر چیزی به او برسد از هر جا، شاید قبول نماید. مثلاً دیدم که از میرزا ابراهیم خان منشی سفارت فرانسه فوق‌العاده بد می‌گفت، تا اینکه یک روز جمعه عماد منزل من بود، مبشرالسلطان هم بود. میرزا ابراهیم خان بغتاً آمد. عماد خواست برود و طاقت بودن و دیدن او را نداشت. تریاکی برای من آورده بودند مؤید همایون هم آنجا بود. آوردم و میرزا ابراهیم خان و مؤید همایون یخه مرا گرفتند که هر کدام یک چارک از این تریاک برای آنها بخرم. فرستادم فوراً نیم من آوردند. میرزا ابراهیم خان پنج سیر تعارف عماد کرد، عماد فوراً گرفته بالای سر برد و تشکر نمود، بعد با هم رفیق شدند. بعد گفت عماد و قاضی به افجه‌ای و پرویز بیش از شما اعتماد دارند و باید آنها را از اشتباه بیرون آورد. من گفتم حق دارند. [۳۶۸]

افترا به من

سه‌شنبه ۲۸ شوال - ... من بیچاره که خودم می‌دانم جزو و عضو کمیته مجازات نبودم، از قرار قول و نقل فتح‌السلطنه که از مستشارالدوله شنیده بود که کمره‌ای جزو هیئت عالی کمیته مجازات بود، به من افترا می‌زند. نه این که بخواهم تنقید از کمیته مجازات بنمایم، اما غرض مستشارالدوله تهمت و ملکوکیت من بود. [۳۷۷]

وعدۀ نجات محبوسین کمیته مجازات

چهارشنبه ۲۹ شوال - بعد از دو ساعتی که یک به غروب بود بیرون آمده به خانه عماد و ابوالفتح‌زاده رفته عماد را دیده، گفت نجات دیروز آمده بود و ما را امیدوار به نجات در این کابینه نمود. حال چشم به راه اقدام نجات هستیم. سرتیپ حمام رفته. بعد بیرون آمدم. درب دکان آقامیرزا عباسقلی خان نشسته، اظهار داشت که آقا سید نصرالله حضرت عبدالعظیمی آمده و خیلی میل داشت شما را ملاقات و یک وقتی به حضرت عبدالعظیم یا منزل اقتدارالدوله [رفته] قدری صحبت و اقتدار خود را از اتهام بیرون آورد. قدری فکر و خنده نموده بلند شدم. او هم دکان را بسته

تا درب شمس‌العماره با هم بودیم. گفتم که شنیدم شما در خانه حاج میرزا حسن مدعو در تجمع بودید. گفت نرفتم. بعد اظهار داشت که با شما کاری دارم به قدر چند دقیقه و ساعتی بمانید، الان برمی‌گردم و شما را می‌بینم حرف بزنیم. یک نفر هم از رفقای خان باباخان رسید که خان باباخان آمده بود خانه شما و با شما کار لازمی دارد. به قدر نیم ساعت، یک ساعت دیگر برمی‌گردد. [۳۸۰]

گرفتاری دوباره اعضای کمیته مجازات

من هم با وجود اینکه کار داشتم قبول نموده، جلو دکاکین راه می‌رفتم چون افجه‌ای و پرویز در حجره خلخالی بودند خوشم نیامد با آنها مقارن و مقارب شوم. در این ضمن خبر اینکه میرزا علی اکبر قاضی را عصر با آژان نظمیه دیده بودند که می‌رفت به سمت نظمیه شنیدم. خیلی خلقم تنگ که بیچاره چه شده که باز گرفتار شده و ویستادهل کاسه از آتش داغ‌تر شده که این همه سگ نازی‌آباد شده؟ اگر اولیای امور رسمی ببخشند او نمی‌بخشد. برای تحقیق دیگر [وقتی] نمانده، مراجعت و خانه قاضی را در درب تکیه دباغ‌ها پیدا کرده در زدم. عیالش بود یا غیرها، گفت دو به غروب مفتش نظمیه آمد و او را به نظمیه برد. بعد خانه عماد رفتم گفت آدم قاضی آمد گفت او را به نظمیه بردند. ابوالفتح‌زاده هم عصر حمام رفته هنوز نیامده، شاید او را از راه به نظمیه برده و مرا هم ببرند. گفتم من هم نمی‌دانم. [۳۸۰]

دلیل گرفتاری جدید کمیته مجازات

پنج‌شنبه سلخ شوال. - صبح بعد از چایی به منزل مرآت‌الممالک رفته، آقای معاون‌السلطنه هم تشریف داشتند. واقعاً از فعالیت و دوندگی و پشت‌کاری ایشان، سایرین سرمشق باید بگیرند. شنیده شد که دبیرالملک وزیر یا کفیل فواید عامه، محاسب‌الممالک کفیل پست و تلگراف. دبیرالملک در این ایام اخیر خبر صحیح آنکه شب‌ها به باغ فردوس منزل وثوق‌الدوله می‌رفته. یک شبش هم دیده شده که شام هم با وثوق‌الدوله بوده و خورده و سیدضیاء هم آنجا بوده، سه نفری، و غیره نبوده و نیز از قراری که شنیده شده حکم گرفتاری کمیته مجازات که جدیداً شده

برای این است که ویستادهل به وثوق الدوله گفته بود که مستشارالدوله، ممتازالدوله، حکیم‌الملک و یک نفر دیگر از وزراء شرکت در کمیته مجازات داشته‌اند. امروز دکا کین ناوایی.^۱ [۳۸۱-۳۸۲]

دستگیری‌های گسترده‌تر

بعد با معاون السلطنه و مرآت‌الممالک بلند شده به سمت بازار، هر کدام به جایی. من هم انگور خریده به خانه مراجعت، مشغول تحریر. آقا میرزا اسماعیل تنکابنی آمده مشغول صحبت شدیم. نزدیک ظهر آقا شیخ محمد علی قزوینی و آقا باقر شاهرودی آمده احمد هم ناهار به مریضخانه برده ما هم ناهار آش رشته، آبگوشت، نان و پنیر و انگور با آقایان خورده، روزنامه می‌خواندیم، آقا شیخ محمد علی گفت چند نفر از اشخاصی که خانه حاج میرزا حسن پربروز رفته بودند آنها را گرفته‌اند. گفتم غیر از اشخاصی که به کمیته مجازات متهم بودند؟ گفت همچو شنیدم. من که می‌دانستم خود حسین آقا بند و بست محرمانه را به توسط نجات با وثوق الدوله کرده چه شده که راضی شده جمعیت در آنجا باشند.

بعد از ناهار چایی خورده خوابیدیم. صبح معاون السلطنه نقل می‌کرد که باعث گرفتاری متهمین کمیته مجازات که آنها را دیروز گرفتند مقدمه این است که مظنون ویستادهل از سابق چنین شده که مستشارالدوله، ممتازالدوله، حکیم‌الملک و یک نفر دیگر از وزراء شرکت در کمیته مجازات بوده و حالا باید آنها را تعقیب نمایند. [۳۸۲]

مفقود شدن دوسیه اصلی کمیته مجازات

شنبه دوم ذی‌قعدة ۱۳۳۶ ق - [...] بعد با آقای عین‌الممالک نشسته چایی و انگور شائینی، در ضمن صحبت نائینی که به کمیسیون آمده بود می‌گفت که دوسیه متهمین به کمیته مجازات، اصلش مفقود شده، مگر دوسیه حسین خان‌لله که ابداً اقراری به قتل ندارد و او در ۲۶ شعبان وارد طهران شده در صورتی که در اواسط

۱. مطلب ناتمام مانده است.

شعبان یا اوایل که میرزا محسن کشته شده او در طهران نبود. فقط قاضی شنیده بود از کسی که او عصر یوم قتل آقامیرزا محسن از حسین لله اقرار به مسرت قتل او کرده بود. [۳۸۹]

کاغذ نظمیه به عدلیه در خصوص تعقیب کمیتہ مجازات و مستوفی الممالک

معلوم شد که اوهم افترا بود و چون پرنی با ویستادهل همدست است به تعلیم و کمک هم در او اخر رمضان، کاغذی ویستادهل به وزیر عدلیه ممتازالدوله نوشته بود که دوسیه متهمین به کمیتہ مجازات اگرچه در عدلیه نیست ولی این اشخاص قاتل بوده و به مساعدت مستوفی الممالک و حکام و قضات عدلیه دانه دانه مرخص شده اند و این اسباب سوء اثر خواهد شد، باید در این باب اقدام عاجلی بشود والا خود شما هم شریک بوده اید و نظمیه حاضر است که مدلل نماید که مستوفی الممالک هم شریک بوده.

بعد ممتازالدوله کاغذ را به من داد که جوابی نوشته شود. من هم کاغذ را به شیخ محمد بروجردی دادم. اوهم جواب خیلی تند قانونی در ظرف دو سه روزه نوشت. ممتازالدوله گفت هم تند است، هم فحش های مکرر را باید اسقاط نمود. بعد پرنی را خواسته، اوگفت جوابی بنویسد، دو سه روزی معطل کرد. در این ضمن از کابینه سلطنتی کاغذی به هیئت وزراء به وزیر عدلیه که عین مراسله ویستادهل را مسترد دارید. معلوم شد پرنی خبر به ویستادهل داده که بدکاری شد. وزیر عدلیه هم جوابی که ترتیب داده شده بود به نظمیه فرستاد و کاغذ نظمیه ضبط شد و نیز آقا میرزا رضای مستوفی [گرکانی] که به کمیسیون تطبیق حوالجات نیامده خیال پیشکاری مالیه خراسان را دارد و ماهی دو یست تومان در کمیسیون که دارد، دوهزار و چهارصد تومان حقوق قدیمی هم دارد که حکم صادر کرده تومان تومان هم بگیرد. [۳۸۹]

احتمال اعدام حسین لله وقاضی

یکشنبه، سیم ذی قعدة - و نیز [حاج میرزا علی خان، رفیق تلگرافخانه ای ام] گفت

که شنیده‌ام حسین لله و قاضی را دولت قصد اعدام دارد ولو به عنوان تبعید. بعد خداحافظی کرد. ساعت یک از شب گذشته هم در سر خیابان آرامنه با آقامیرزا عباسقلی خان خداحافظی کرده، او به خانه‌اش، من هم به خانه آمده، احمد گفت حبیب‌المجاهدین نزدیک ناهار آمد و به نشانی، ناهار آبگوشت کلم و ماست و نان خورد، خوابید، بلند شده چایی، گفت عادت ندارم و رفت و نیز یک نفر جوانکی هم امروز آمد و گفت برادر قاضی هستم، فلانی را کار دارم حالا که نیست شب می‌آیم. [۳۹۳]

مراجعت عیال قاضی ارداقی

در این ضمن در زدند. جوانکی آمد، معلوم شد از خانه قاضی است. گفتم بیاید تو. بعد از احوال‌پرسی از قاضی که گفت تا امروز به همه سخت گرفته بودند و حتی سیگار هم نمی‌گذاشتند بکشند. چون روزهای یکشنبه و چهارشنبه رسم این است که عیالات محبوسین می‌توانند بروند کسان خودشان را ملاقات نمایند، عیال قاضی هم رفته بود و حالا آمده‌ام که عیال قاضی با شما کار دارد. اگر خودتان ملاحظه دارید از آمدن [به] منزل قاضی، اجازه بدهید عیالش بیاید اینجا شما را ببیند والا آن جا سر راه است، فردا آن جا نگاه کنید. گفتم من چه ملاحظه دارم که نیایم آن جا. اگر هم در نظمی راهم بدهند آن جا هم احوال‌پرسی و دیدن قاضی می‌روم. بعد پرسیدم می‌دانید چه کاری دارند؟ گفت شاید به جهت خانه باشد که بضاعت ماندن را نداشته باشند، شما فکری نمائید. گفتم چشم، فردا صبح دو از آفتاب برآمده آن جا می‌آیم. او خداحافظی نموده رفت. نمی‌دانم اقوام یا برادرش یا قوم عیالش بود. [۳۹۴]

پیغام ارداقی به من

دوشنبه چهارم ذی‌قعدة - صبح بعد از خواب و چایی بر حسب وعده به خانه آمد میرزا علی اکبرخان ارداقی رفته، درب در مفتاح‌الدوله را دیده، اظهار به رفتن منزلش نمود. گفتم می‌خواهم [به] منزل ارداقی رفته از عیالاتش احوال‌پرسی نمایم.

قدری تأسف از گرفتاری ارداقی و سایرین خورده، اظهار وحشت هم نمود که در حق خودم هم عیالات و کسانم متوحش بودند. بعد از چند دقیقه صحبت به خانه ارداقی رفته، احوال عیالات [را پرسیده] و دلداری داده، بعد پرسیدم که چه کاری داشتید؟ گفتند که دیروز به نظمیۀ رفتیم. ارداقی اظهار کرد که از بدو ورود تا امروز خیلی به ما سخت می‌گرفتند حتی اجازه کشیدن سیگار و باز بودن در اطاق به ما نداده بودند. امروز قدری تخفیف در تضییق داده‌اند. همین قدر به کمره‌ای بگویید چون پریشانی و مقروضی فوق‌العاده ما را می‌داند از هیئت دولت تعیین تکلیف ما را بنماید. چون ویستاده‌ل گفته بود شماها باید استنطاق و محاکمه شوید. می‌ترسم به این اسم باز ما را ماه‌ها و یا سالها گرفتار و نگاه بدارند و اگر وقتی بیرون آمدیم و عیالات ما از گرسنگی نمرده باشند از شدت پریشانی و کثرت قروض نتوانیم کمر راست کنیم. کمره‌ای برود هیئت دولت را دیده بگوید رسیدگی، استنطاق، محاکمه هرچه هست فوری بشود والا من تحمل به ذلت اعلام نمودن خود و عیالات را ندارم. حال پیغام ارداقی است که تا چهارشنبه ما باز می‌رویم نظمیۀ جواب ببریم.

دستخط ملایمت اثر

من هم قبول نموده بیرون آمدم. فکر کردم طریق و وقت ملاقات را از مرآت‌الممالک که مطلع از وضع دربار است پرسیده. رفتم منزل مرآت‌الممالک، [او را] از خواب بیدار کرده چایی خوردیم. بعد صحبت ماقوع را نموده، گفت شنیدم رئیس‌الوزرا دستخط ملایمت و مماشات در حق محبوسین را نموده، از این جهت نظمیۀ سختی را تخفیف داده. بعد مرآت صلاح ندانست که در این دو سه روزه بروم، مبادا صحبتی شود که از تندی من، سختی محبوسین افزوده شود. یکی دیگر آن که در این سه چهار روزه نظرات هیئت دولت معلوم می‌شود که نظرات بدی یا ملایمی به محبوسین دارند. بنده صلاح‌اندیشی آقای مرآت را رد نمودم که عنوان تقاضای من ابدأ راجع به موضوع خیالات آنها (هرچه باشد) نیست. من می‌خواهم به هیئت دولت عرض نمایم آنها مقصر، خائن، قاتل، هرچه فرض می‌کنید بالاتر، مادامی که آنها را نگاه داشته‌اید باید معاش آنها را بدهید. چرا آنها را تاکنون اگر

مقصرند مجازات نمی‌کنید؟ عیالات و اطفال آنها چه تقصیری دارند؟ من اتمام صحبتی می‌کنم و برای روزی شاید به درد بخورد.

مرآت‌الممالک هم این قسم را تصویب. بعد قرار شد فردا سه به ظهر بروم اداره ایشان و به راهنمایی اجزای ایشان، اگر وثوق‌الدوله و نصرت‌الدوله پذیرفت خدمتشان برسم... [۳۹۴-۳۹۵].

قرار ملاقات با وثوق‌الدوله

سه‌شنبه پنجم ذی‌قعدة - [...] به اداره مرآت‌الممالک رفته، به مساعدت ایشان که آدمش راهنمای من بود به اطاق‌های معروف [به] بادگیر مرا رساند. یادداشتی به وثوق‌الدوله نوشته که به قدر ده دقیقه شما را با بودن نصرت‌الدوله می‌خواهم ببینم. بعد از ده دقیقه پیشخدمت آمد که فردا چهار به غروب به قدر یک ساعت منتظرم. من هم قبول و بلند شده... [۳۹۸-۳۹۷]

ملاقات با رئیس‌الوزرا با حضور وزیر عدلیه نصرت‌الدوله

چهارشنبه ششم ذی‌قعدة - [...] به حیاط گلستان، اطاق‌های بادگیر رسیدم. پیشخدمت رئیس‌الوزراء گفت بفرمایید در انتظار تا خبر نمایم. نشسته [...] پیشخدمت رسید که بفرمایید.

وارد اطاق شدم. وثوق‌الدوله و نصرت‌الدوله مرا دیده بلند شدند. گفتم سلام‌علیکما فعززناکم بثالث. نصرت‌الدوله به شوخی گفت معلوم نیست. گفتم فعززنا بثالث. بعد بنای احوال‌پرسی [...] بعد گفتم در خصوص محبوسین و متهمین به کمیته مجازات چرا باید این همه وقت مبتلا باشند؟ سیزده چهارده ماه مبتلا و گرفتار. اینها اگر استنطاق شده‌اند چرا رسیدگی استنطاق آنها نمی‌شود؟ و اگر مجازاتی هستند مجازات نمی‌شوند؟ عیال و اطفال آنها چه تقصیر کرده‌اند؟ یا آنها را اگر استنطاق شده‌اند مرخص یا مجازات یا کفیل از آنها بگیرند [که] هر وقت آنها را بخواهید حاضر شوند و اگر چند روزی کار آنها باقی است مخارج عیالات آنها را بدهید و خود مشغول به اتمام کار آنها باشید.

استدلال دولت

گفت گرفتاری آنها و طول مدت آنها با من نبود، با کابینه علاء السلطنه بود که آنها را معطل [کرد]. خود من هم به همین ملاحظه که چرا باید اینقدر طول بکشد و اگر بی تقصیر هستند مرخص و اگر باید مجازات و تبعید شوند فوری. به همین ملاحظه دوسیه آنها را که در زمان وزارت داخله قوام السلطنه آورده بودند، او بعد از خواندن، بسته و مهر نموده و در هیئت وزرا سپرده بود و آقایان سابق و اسبق به همین قسم آنها را بدون تکلیف که معین کرده باشند معطل. من برای این که واقعاً آنها را از این گرفتاری بی تکلیفی بیرون آورم و با همه قسم گرفتاری خودم چند شب است دوسیه آنها را می خوانم که اگر براثت آنها روشن است آنها را مرخص و اگر تقصیر آنها معین است مجازات و اگر خودم نتوانستم تشخیص که قابل تردید نباشد بدهم، هیئتی که خود شما به صحت آنها تصدیق نمائید معین و به زودی رسیدگی شود.

قول وثوق الدوله ای

گفتم تا چه روزی قول وثوق الدوله ای می دهید که تکلیف آنها را معین نمائید؟ گفت یک هفته. گفتم تا چهارشنبه دیگر؟ گفت تا پنجشنبه آتیه معین می شود. گفتم مخارج زمان گرفتاری عیالات آنها را باید بدهید. گفت سابق به من مربوط نیست و حالیه این چند روزه را می دهم. گفتم دولت باید بدهد. گفت دولت زیر این بار به واسطه اینکه به محذورات گرفتار و سابقه از برای هزارها نفوس که مطالبه نمایند می شود، من خودم شخصاً می دهم.

گفتم بدهید. گفت کیانند؟ گفتم هرچه گرفتارند. گفت نمی شود. نصرت الدوله گفت همان سه چهار نفر قاضی، عماد، ابوالفتح زاده و مشکوة. گفتم من با اغلب آنها آشنا و دوست هستم و غرضم سرعت تعیین تکلیف آنها است و این مطلب مخارج برای این است که اگر تأخیری بکنید قدر اقل گرفتاری شما، دادن مخارج عیالات کلیه آنها است که قانوناً باید بدهید. نصرت الدوله گفت قانوناً باید به عیالات آنها مخارج را نداد تا مگر جانی ها به ملاحظه اینکه عیالاتشان مبادا دچار

تضیق شوند مرتکب جنایت نشوند.

گفتم عقیده من به خلاف است، به جهت اینکه اگر همچنین بود حسین که مظهر احکام شرع ما بود برای گدایی و شارلاتانی نبود و آمد و فرمود من گناهکار شما، این طفل صغیر نان و آب می‌خواهد. این چرا باید گرفتار شماها باشد؟ بعد نصرت‌الدوله تصدیق نمود.

پنجاه تومان و ثوق‌الدوله حواله نوشته که به عیالات سه چهار نفر بدهم تا هفته آتیه. گفت اگر مجازات شوند عیالات آنها چه خواهند کرد؟ گفتم آن وقت می‌روند شوهر می‌کنند، کلفتی و کنیزی می‌کنند، بچه‌های خودشان را شاید سرراه بگذارند. بعد گفت آنهایی که هیئت کمیته و مباشر نبودند تبعید اگر بشوند اعدامی نیست، مگر کسانی که مرتکب و مباشر بوده‌اند. آنها هم گویا یکیشان مسلماً عیال و طفل ندارد.

و ثوق‌الدوله و کمیته مجازات

بعد تفصیل اطلاع بدوی خودش را و ثوق‌الدوله گفت که من ابدأ اطلاعی نداشتم تا اینکه شبنامه‌ها را دیده و جزو لیست خودشان مرا هم نموده بودند. بهادرالسلطنه نزد من آمد و به من اشخاص آنها را نگفت ولیکن از من هرچه بود رفت به آنها گفت و سر و سرّ خودشان با وزرای دیگر اظهار می‌کردند و به من چیزی نمی‌گفتند. و در این مدت هم غیر از دسته شما که آن همه فحاشی و حرف‌های ناهنجار به من می‌زدند حتی من یک وقتی فوق‌العاده در اندیشه افتادم بعضی به من گفتند که از کمره‌ای تأمین بگیر، او اگر تأمین داد مطمئن باش. تا آن که اوضاع آنها به هم خورد. آن هم از ناحیه همان وزرای بود که با آنها اسرار داشتند.

گفتم بله، مرحوم آقامحسن هم چند مرتبه نزد من فرستاد و از من تأمین خواست. من خندیدم و تعجب از شارلاتانی‌های دمکرات‌های دسته مخالف خودمان نمودم که برای تضییع اشخاص از هیچ‌گونه اتهامات مضایقه ندارند. [...]

مستشارالدوله شنیدم گفته بود فلانی جزو هیئت عالی کمیته مجازات بود اما او را نگرفتیم. حال ملاحظه نمایید دمکرات‌های قدیم و جدید که این همه سوءاخلاق

دارند چطور می شود با آنها کار کرد؟

دلیل اختلاف بین کمره ای و وثوق الدوله

بعد وثوق الدوله شوخی کرد و گفت حالا شاید شما جزو کمیته بودید، من دوسیه آنها را می خوانم و معلوم می کنم. گفتم شما رفاقت سابقه را اقلأ در این مورد ملاحظه خواهید فرمود و اسم مرا قسمی می کنید که حک شده معلوم نشود. بعد مجدداً صحبت از سابقه به میان آمد و اظهار کرد من چه کردم که آن همه نسبت به من اقدام کردند؟

[...] قرار شد اگر در هفته آتیه، پنجشنبه به وعده خودش آقای وثوق الدوله رفتار نمود بعد همدیگر را دیده [...]

ملاقات با قاضی

بعد بلند شده دو به غروب نظمی، بعد از مدتی معطلی اجازه ملاقات با قاضی را به من دادند. وارد به اطاق نمره ۲ محبس شده، روی صندلی نزدیک آژانی نشسته، بعد از نشستن از اطاق عقب که به نظر می آمد یک حیاطی هم دارد قاضی آمده و نشست. آن آژان مواظب حرف ها بود. من هم اجماعی از تفصیل ملاقات با وثوق الدوله و حواله وجه را گفته، قاضی تردید در قبول کرد. بعد گفت شاید سوء ادب باشد اگر رد کنیم و مشکوۀ هم حبس نیست. نظر وثوق الدوله را هم گفتم که شما سه چهار نفر را از این وجه در نظر داشت و برای عموم خودش تقاضا نمود که عنوان نشود و الا در محذور می افتد و راضی نیست و قول او را که تا پنجشنبه آتیه تکلیف معین می شود. [۴۰۴-۴۰۰]

حواله وثوق الدوله برای خانواده محبوسین کمیته مجازات

پنجشنبه هفتم ذی قعدة - [...] بعد ساعت سه از شب به خانه آمده کاغذی هم از مرآت الممالک که عذر از آمدن به خانه آقامیرزا علی اکبر خواسته بود که باید بروم شمیران و پنجاه تومان حواله وثوق الدوله را فرستادم مهدی خان گرفت و خودتان

تقسیم بین خانه‌های قاضی و عماد و ابوالفتح زاده بنمائید، اما آنها را با ملاحظه تفاوت احتیاج تقسیم نمایید. بعد احمد هم از خانه عمه‌اش آمد و گفت عمه‌ام همین چند روزه از سینک می‌آید و چهار تومان را به گلین باجی دادم. بعد شام بدل چلو اسلامبلی را خورده، چون برنج بود و آبگوشت و گوجه‌فرنگی خیلی کم داشت و روغن هم نداده بودند، فقط به آبگوشت مختصری طبخ شده بود. به نیت چلو اسلامبلی با انگور خوردیم و خوابیدیم. [۴۰۹]

رسیدگی به خانواده زندانیان کمیته مجازات

شنبه نهم ذیقعد. - صبح بعد از چای و تهیه آتش رشته از جهت بی‌نانی و گیر نیامدن بازار، دو از دسته گذشته از خانه بیرون آمده خانه ابوالفتح زاده رفته که ثلث پنجاه تومان وثوق الدوله را به عیال او بدهم. گفتند خانه پدرش منزل دارد. چون عیالات سرتیپ را شخصاً نمی‌شناختم به خانه عیال ارداقی رفته، آن پسر قوم و خویش عیال ارداقی گویا حسین نام باشد در حضور او پنجاه تومان را به عیال ارداقی داده، سپردم که سه قسمت نموده، یک سهم شانزده تومان و شش هزار و سیزده شاهی برای خودش و یک سهم برای عیال اسدالله خان و یک سهم برای عیالات عمادالکتاب برساند و قبض از آنها بگیرد. آن هم قبول، بعد بیرون آمده مراجعت به خانه نمودم.

فراش پست رسید؛ دو کاغذ از حاکم سمنان و یکی از معاون همایون بروجرد آورد. تا ظهر مشغول نوشتجات و کاغذها بوده، ناهار آتش رشته کشک خوبی با سیرداغ خورده خوابیدم. عصر بلند شده آدم عین‌الممالک آمد که بنا شد آقای مرآت و شما عصر آنجا بیایید. من هم چایی خورده دو به غروب به منزل عین‌الممالک رفته بعد از خوردن چایی و ساعتی، مرآت هم رسید. سه نفری، من قضیه ملاقات با رئیس الوزراء و با حضور وزیر عدلیه، تماماً آنچه نظرم بود بی‌ترتیب گفته، آنها هم ملاقات را تصدیق نموده، بعد عضدالممالک و میرزا محمد علی خان و منتصرالسلطان هم آمده صحبت کاسکو و مرغها و اسب‌های لندن و غیره شد.

[۴۱۰-۴۱۱]

نقل عدل الملک از کمیته مجازات و غیره

یکشنبه دهم ذی قعدة - [...] بعد از دکان عطار به سمت خانه آمده، درب خانه عدل الملک تعارف سر سکو و خوردن شربت و سیگار نموده، نیم از شب تا دو نشسته صحبت نمودیم. گفت من خبر از کمیته مجازات نداشتم. کریم اصرار داشت به من مأموریتی بدهید بروم بیرون‌ها. وقت رفتن بعضی اسرار خیلی بزرگ می‌گویم. بعد که کمیته مجازات بعضی عملیات کرد نصیرالسلطنه و محتشم السلطنه فقط به من گفتند قاضی و عماد هم بی‌خبر از کمیته نیستند. یک روز قاضی در خیابان به من رسید و گفت واقعاً عجب قلمی دارید و این بیان‌نامه کمیته مجازات را که شب مهتاب است خوب نوشته‌اید. من خلقم تنگ شده و گفتم تو ریفو می‌خواهی به من انگ بزنی و مرا به کار خودت تهدید نمایی و ردگم کنی؟ یکی دو مرتبه هم عماد و قاضی دیدند که کریم آمده بود و با من در وزارت داخله خلوت کرده بود، آنها همچو حدس زدند که به من مطالب را گفته.

کیفیت کمیته

گفتم کیفیت کمیته را که عقیده داری بیان کنید. گفت این فکر از منشی زاده، بعد ابوالفتح خان و بعد مشکوة، چون بین آنها در خصوص بعضی قضایا، من جمله طرفیت کریم با آنها که پول‌ها گرفته‌اید و به ما نمی‌دهید و قضیه ورود بهادرالسلطنه و غیره قاضی و عماد را به حکمیت خواسته، آنها چون مطلع شدند ناچاراً آنها را جزو کمیته نمودند. کشتن آقا محسن را آقا احسان‌الله خان کرد و الان جنگل است. حسین لله برای پاییدن او و شلوغ کردن. والا او قابل جایی نیست. فقط رشیدالسلطان و احسان‌الله خان کاری هستند، مابقی جُعلق و ریفو. قتل امین الملک را هم میرزا علی اصغر خان که در ژاندارمری به واسطه فرار گرفتار و تیربارانش نمودند کاری بود. سایرین بی‌عرضه هستند. [۴۱۶-۴۱۷]

درگیری اعضای کمیته مجازات در زندان

سه‌شنبه دوازدهم ذی‌قعدة - [...] من هم بر حسب وعده منتظر خلخالی و مجله اسلامی بوده که بیایند، نیامدند. مقارن غروب مرآت‌الممالک آمد. بدواً خیلی اظهار تألم از حرکات محبوسین و وقایع آن تو، که مکاتکه [کتک کاری] با آژان‌ها شده بود. گفت گمان نمی‌کنم که رفقا با آن ملاحظاتی که در آنها هست که پول وثوق‌الدوله را به ملاحظه خلاف تأدب پس نمی‌دهند، آن وقت یک همچه حرکتی از آنها سر بزنند. بعد گفت حدس می‌زنم که محرک و سبب خارجی داشته‌اند. شنیدم چند روز قبل از گرفتاری برزو نامی است شجاع لشکر که در قضیه مسجد شاه هم باعث بعضی شرارت‌ها شده بود می‌گفت مرا هم می‌گیرند بعد او را هم گرفتند و من از او در شبهه هستم و منافق می‌دانمش. او در محبس بدواً اسباب دعوا شده بود. بعد که او را آژان‌ها کتک زیادی زدند سایرین به کمک او، خاصه حسین لله اقدامات بدی کردند. بعد هم کتک زیادی به محبوسین، آژان‌ها زدند و حسین لله را بیش از همه و سرش را هم شکستند. [۴۲۲]

روایت عماد و قاضی از درگیری داخل زندان

چهارشنبه سیزدهم ذی‌قعدة - [...] من هم پیاده به نظمیه آمده اجازه ملاقات از رئیس محبس گرفته، عماد را دیده از شهرت اینکه با مستحفظین محبس نزاع محبوسین شده و خیلی بعید از شماها بود. گفت ابداً مربوط به ماها نبود. چند نفر از مجاهدین که با ما تناسب در حبس را ندارند در حیاط ماها آورده بودند و چند مرتبه هم ما به اجزای محبس اظهار کرده بودیم که بودن ما با آنها و آنها با ما غیرمتناسب است. خوب است ماها را جدا نمایید. آنها هم بعضی حرکات غیرمعقولانه می‌کردند، من جمله یک شب همدیگر را تنه زده توی حوض انداختند و چند شب بعدش حرکات اراذلانه و بنای فحاشی و مقدمه نزاع و کتک کاری را با اجزای محبس فراهم کرده، کار به جایی رسید که کاسه‌های آش را و هرچه دستشان می‌آمد به کله مستحفظین زده، جنگ مغلوبه شد. ماها هم نتوانستیم جلوگیری نماییم. بعضی از

اشرار غیرمتناسب با ما این کار را نمودند. معلوم شد حسین فشنگچی و شجاع نظام، برزو و غیره آنجا هستند و حدس زده می‌شود که آنها را با اینها در یک جا حبس کرده‌اند برای وقوع همین حوادث و بدنامی آنها هم شاید باشد.

رسید پول وثوق الدوله

بعد قاضی آمد. او [هم] همین مطالب عماد را گفت و گفت این نظمی هم مثل نظمی سابق نیست و ماها نه ماه در اینجا حبس محترم بودیم و با ماها غیر از خودمان کسی دیگر نبود. حالا ما را با آنها یک جا چرا آورده‌اند؟ هرچه به آنها گفتیم، اجزای محبس گفتند اگر شرارت کنند جلوگیری خواهیم کرد.

بعد پرسیدم که پنجاه تومان به عیالات شماها رسیده؟ گفتند بله. قبض رسید را از خود آنها خواسته که به اسم مخارج ده روزه عیالات که آقای وثوق الدوله داده بنویسند. عماد نوشته و ابوالفتح زاده و قاضی هم امضاء، بعد ساعت یک و نیم به غروب بیرون آمده به خانه آقا شیخ مهدی نجم‌آبادی رفته، یمین‌الملک مدتی معطل من بود، تا ساعت دو از شب. [۴۲۵]

یکشنبه هفدهم ذی‌قعدة - [...] دو و نیم به ظهر مانده بیرون آمده به دربار برای وعده رئیس‌الوزراء در خصوص کمیته مجازات که تعیین تکلیف آنها را تا پنجشنبه گذشته نموده بود و به فعلیت نرسیده رفتم. گفتند هنوز از شمیران نیامده [...] بعد بلند شده به حیاط بادگیر رفته جمعی در اطاق انتظار [حضور داشتند] پیغام ورود مرا به رئیس‌الوزراء رسانده، جواب گفته بود تا سه روز دیگر مسلماً وعده خود را به انجام می‌رسانم و چون جمعیت و کار زیاد سرم ریخته الان از ملاقات عذر می‌خواهم. پیغام دادم که قبل از سه روز مهلت سرکار شما را لازم دارم ملاقات نمایم و قبض رسید پنجاه تومان را که به عیالات عماد و قاضی و ابوالفتح زاده رسانده بودم برای رئیس‌الوزراء فرستادم و گفتم قبض رسید امانت خود خود شما است. بعد جواب آمد که سه‌شنبه عصر منتظرم، بیایید.

یوم به دار زدن رشیدالسلطان و حسین خان لله

دوشنبه هجدهم ذی‌قعدة - صبح از خواب بیدار و بعد از چایی مشغول به باغچه برای چیدن بادنجان و گوجه که به آبگوشت بادنجان ناهار را وجود دهند، آدم عین‌الممالک آمد که مادر عضدالسلطان مرده و امروز تا یک به ظهر مانده که ختم را برچینند من آنجا هستم اگر میل دارید که ختم بیایید با هم بعد از ختم به منزل مرآت می‌رویم، والا شما از آنجا، من هم بعد از ختم خواهم آمد. من هم قبول. بعد قدری تحریر و فکر کردم چون عضدالسلطان در سنه ماضیه دو مرتبه به خانه من آمده بود و من هیچ به خانه‌اش نرفته‌ام حالا خوب است به یک کرشمه سه کار بشود. استخاره هم کردم خوب آمد.

دو و نیم به ظهر مانده از خانه بیرون آمده، سوار واگون، توری واگون زمزمه اسم دار و قاتل آقامیرزا محسن را شنیدم و هیچ مسبوق نبودم. تا نزدیک توپخانه دیدم جمعیت زیادی ایستاده، صفوف آژان پیاده و ژاندارمه سوار یک ربع غرب جنوبی میدان را که فضای مقابل نظمیه بود از جمعیت خالی و مانع از دخول مردم در آن یک قطعه فضا بودند. از پشت سر جمعیت نگاه کردم دیدم که به سرِ دار کسی را آویخته، خواستم از صورتش تشخیص بدهم کیست، دیدم صورتش با دستمال سفیدی بسته شده. می‌گفتند میرزا حسین خان لله است که قاتل آقامیرزا محسن است. دیدم قلبم در حال تموج و انقلاب. نفهمیدم از انبساط و مسرت است یا از حزن. ندانستم این سردار مظلوم به شبهه و افترا است یا دولت حاضره ثمنی را که خود این مصلوب در وقت عمل حاضرِ دادن شده بود امروزه از او مطالبه و دریافت کردند.

عاقبت به خیری حسین خان لله

بی اختیار طبیعت چند لفظ تُف تُف تُف از دهنم بیرون آورد. نفهمیدم به کجا غرضش بود. پرسیدم. گفت تُفها صورت صاحب خود را می‌شناسد. رو به حسین نمودم، گفتم این حسین، ای دارای اسامی مختلفه، ای کسی که مدتی به اسم لله و بعد لؤلؤ و حالا لالا شدی تو چه لؤلؤ ناسفته بودی که حالا سفته و درخشانی طبیعی

تو معلوم شد. تو اگر قاتل آقامیرزا محسن بودی چون لابد با نیت پاک این اقدام را کردی خیلی مقام عالی داشتی، منتها ما نمی دانستیم و اگر به شبهه و افترا و تهمت و اغراض تو را به این مقام عالی رساندند پس باز مظلوم هستی. چقدر کوچک و پست در انظار ما بودی و چقدر بزرگ شدی.

نطق پرشور رشیدالسلطان

جمعیت میدان می گفتند یک نفر جوان دیگر را هم قبلاً به دار آویختند اما او خیلی نطق های غریبی بهتر از نطق دومی می کرد. پرسیدم قبلی که بود؟ گفتند که رشیدالسلطان بود و او را که پای دار آوردند فریاد نمود زنده باد جوانان با عصبیت و غیرتمند ایران، مرده باد وثوق الدوله و بریتانیا، ای مردم تقصیر من این بود که وثوق الدوله پول هم به من داد که من صمصام السلطنه را ترور نمایم من قبول نکردم و گفتم کسی که خیانت به ایران نکند من او را دشمن نیستم. از این جهت مرا می کشند. مرده باد بریتانیا و کارکنان او. زنده باد ایران و جوانان با غیرتش.

نگاه به بشره عموم می کردم می دیدم مسرت ندارند. بعد شنیدم که در حین نطق رشیدالسلطان قدری بختیاری ها سواره و پیاده که آنجا بودند گفتند که ما باید فکر حفظ صمصام السلطنه باشیم و متغیر شده رفتند و نیز شنیده شد که آقا میزراعلی اکبر ساعت ساز در دالان نظمی با حال مسرتی نشسته و پا روی پایش انداخته. شنیدم که مشهدی حسین فشنگچی صد تومان به رشیدالسلطان و مقداری پول به سیدمرتضی از طرف وثوق الدوله داده بود که حکماً باید صمصام السلطنه را ترور نمایم. او پس داده بود. همه روزه جریده ایران نوبهار اول آفتاب منتشر می شد و امروزه بعد از اختتام عمل دار زدن این دو نفر و نزدیک ظهر جریده بیرون آمد و نوشته بود از قرار حکم محکمه دو نفر که رشیدالسلطان و حسین خان الله باشند محکوم به اعدام، و دو نفر یکی منشی زاده و یکی ابوالفتح زاده محکوم به تبعید و پانزده سال حبس مقید. از قراری که شنیدم حسین فشنگچی و سیدمرتضی که در قلهک هستند فرار آنها و تحصن در آنجا دستورالعمل و تصنعی و ردگم کردن است.

پوشش‌هایی از نصرت‌الدوله

بعد من رفتم به دربار، نزدیک حیاط بادگیر، شاهزاده نصرت‌الدوله را دیدم که بیرون می‌آمد. به هم سلام کردیم و قدری صحبت از این که خیلی تند می‌رانید و این چه اوضاعی است که پیش گرفته‌اید؟ شنیده‌ام حسین لله دوسیه‌اش هیچ ناطق و دال به محکومیت و اعدام او نمی‌شد. این محکمه از چه اشخاصی و چه زمان تشکیل یافت که رسیدگی کرد و حکم اعدام او ورشیدالسلطان را داد؟ بعد مذاکره نموده که دیشب آقا شیخ علی اصغر مدعی‌العموم و آقامیرسیدمحمد قمی را نظمیہ جلب نمود. من امروز صبح مسبوق و مطلع شدم و از نظمیہ به خانه خودم بردم که رسیدگی به تهمتی که به ایشان می‌زنند در خانه خودم بشود. میرزا عبدالرحیم خان مدعی‌العموم و فیلسوف عدلیه را هم می‌خواستند بگیرند، دگر آنها را هم نگذاشتیم. گفتم به چه تفصیر؟ گفته شد که چون کفیل شده و حکم مریض بودن آنها و برائت دوسیه آنها شده بود. بعد قرار شد که وقتی خود شاهزاده نصرت‌الدوله بیایند منزل بنده و به اصطلاح خودش قدری لم داده حرف بزنیم. چون فرمودند تو که نمی‌آیی آنجا، من می‌آیم ببینم حرفت چیست؟ گفتم حرفم همین است که به این اندازه اسب‌دوانی لازم نیست. قدری قاچ زین را هم نگاه بدارید.

چه چیزها که نمی‌دانستم

بعد رفتم اطاق انتظار رئیس‌الوزراء. گفتند رئیس بانک را با بعضی دیگر خواسته و مشغول مذاکره هستند. من فکر کردم دو به غروب بلکه زودتر باید خانه باشم که آقایان عشق تشکیل آنجا می‌آیند و هفته گذشته که وعده ملاقات آقای وثوق‌الدوله را خواستم برای استرحام به حال عیالات محبوسین و اطفال آنها بود که قدری راحت شوند و از قراری که شهرت اطمینانی بود آن که دوسیه آنها تیره نیست و آنها محکوم نمی‌شوند. من نمی‌دانستم که در نظمیہ به زور ته تفنگ و کشیده و بی‌خوابی محبوسین را به اقرار می‌آورند. من نمی‌دانستم که قضات محاکم باید در

تحت اوامر و اراده ویستاده‌ل باشند. من نمی‌دانستم که ویستاده‌ل می‌تواند به هیئت وزراء تشکی و اعتراض به عدلیه نماید که چون مستوفی الممالک ارتباط با قضات عدلیه دارد و او مورد سوءظن است با خیلی از وزراء باید قضات عدلیه محاکمه شوند. من نمی‌دانستم نظمی حکومت بر عدلیه دارد. حالا که محکمه اجزایش قاعدتاً چرچیل و ویستاده‌ل و ارادات و ثوق‌الدوله و نصرت‌الدوله یا امثالهم باشد و این بیچاره‌ها که معروف است دوسیه آنها این قسم که به سر آنها آورند نیست و از این اتفاق جدید آذوقه عیال و اطفال آنها از خوردن خون دل و غصه و وحشت و خوف از هرجهت دیگر وسعت را آقای و ثوق‌الدوله و آذوقه را کاملاً برای آنها فراهم کرد، دیگر چه لزوم تشریف من است به حضور محترم مقدس آقای و ثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء؟ [۴۵۲-۴۵۳]

عریضه سایر محبوسین

بعد بیرون آمده به نظمیہ رفتیم. بدو عماد را دیده، تفصیل ملاقات با رئیس‌الوزراء که الان از آنجا می‌آیم گفته، بعد قاضی آمده سؤال کرد که شنیده‌ام محکمه‌ای برای رسیدگی معین نموده‌اند، چون چند روز قبل محبوسین با ما غیر از کمیته مجازات عریضه نوشته و تماماً مَهر کردند که مطابق قانون اگر ما مقصریم ده دوازده روز است حبس هستیم و به ما اخطار تقصیرمان نشده، بعد شنیدیم محکمه تشکیل شده، نمی‌دانم راست یا دروغ، و اگر شده برای رسیدگی به امور آنها است یا ماها؟ یا عموماً؟ بعد من تفصیل آن که دوسیه شماها را و ثوق‌الدوله قرار گذاشته که خودش بخواند، اگر صریحاً ناطق به امری شد اثباتاً یا نفیاً خود رئیس‌الوزراء مجازات یا مرخصی را حکم نماید و اگر مبهم بود هیئتی که صالح باشند برای رسیدگی معین نمایند. من دیگر از تشکیل محکمه جدید خبر ندارم و تحقیق خواهم کرد.

دلجویی ویستاده‌ل

بعد قاضی گفت پس پریروز ویستاده‌ل من و آقا میرزا حسین خان لله را خواست

و اظهار داشت که من آن نظرات سابق را که داشتم در حق شماها، آن نظرها تبدیل یافته و خیلی متأسفم که امر شماها تاخیر و شاید شماها از من دلتنگ باشید و حال آن که من از شماها خوشوقتم که آن احتمالاتی که می‌دادم، آن قسم‌ها نبود و گرفتاری شما فقط به حکم رئیس‌الوزراء است، نه از حیث نظمی که اسباب دلتنگی شما مستند به من باشد. قاضی گفت آیا در کدام مملکت قانونی و غیرقانونی، رسم این است که کسی را گرفتار و نگذارند از هیچ جهت دفاع از خود نماید. بالاخره ویستاده‌ل گفت که در ظرف این دو روزه من به رئیس‌الوزراء و وزیر عدلیه اظهار می‌کنم و خاتمه امر شماها را می‌خواهم. بعد ما از او پرسیدیم که شنیده‌ایم محکمه تشکیل شده. گفت خبر ندارم. [۴۳۹-۴۴۰]

نگران حال محبوسین و تبعیدی‌های کمیته مجازات

قریب ساعت سه از شب بلند شده آقایان تشریف بردند، همچنین نجات گفت باید کاری کرد که ابوالفتح‌زاده با منشی‌زاده را به خراسان نبرند چون دو نفر از برادرهای منتخب‌الدوله آنجا هستند مبادا اسباب قتل آنها را آنجا فراهم آورند. چون دیروز آنها را سوار درشکه و چاپاراً از باغ شاه بردند. باید در سمنان یا شاهرود یا جندق یا استرآباد کاری کرد که محل حبس آنها باشد. آقامشهدی رضا تاجر خمینی که آن حیاط بود فرستادم آمد این حیاط. قوم عیال قاضی هم آمد. معلوم است با حالت پریشان که قاضی را رفتیم امروز در محبس ببینیم نگذاشتند و با پیغام، احوال‌پرسی از ماها نمودند و اخبار بد به ماها می‌رسد.

گفتم مطمئن باشید که اعدام نیست. حبس و تبعید هم عیبی ندارد. چه باید کرد؟ فردا هم که رفتید محبس، بعد از ملاقات ببینید قاضی مقصودش چیست. او هم بلند شده رفت. بعد شام چلو و مسمای بادنجان با مشهدی محمدرضا و احمد خورده، مشهدی محمدرضا برای خواب [به] آن حیاط رفته خوابیدیم. اما چه خواب؟ یک طرف کشته شدن یک عنصر رشید حقیقی بی نظیر، رشیدالسلطان، که مادر ایران به این قوت قلب و رشادت در این دوره نزاییده، یک طرف صدمات اهل و عیال و کسان محبوسین با ذلت فلاکت شیعیان حقیقی حضرت خامس آل عبا.

اینها باید باشند. گاهی فکر آقایانِ فداکنِ مملکت برای شهوات که می خواهند به چه جدیت تشکیل کمیته داده. [۴۶۰-۴۶۱]

تکذیب شایعه اعدام ابوالفتح زاده و منشی زاده

جمعه بیست و دوم ذی قعدة - [...] من هم یک از شب به خانه ارداقی رفته که حال عیال او را بپرسم. دیدم بیچاره مهموم و گفت پریروز چهارشنبه رفتم محبس. ارداقی گفت غصه نخورید، من محکوم قانون نشدم که حکماً در حبس پنج سال بمانم و کمره‌ای را بفرستید بیاید اینجا ببینیم با وزیر چه کرده. بعد از خانه ارداقی بیرون آمدم. در تکیه دباغ‌خانه کفیل الدوله را دیده، از ابوالفتح زاده و منشی زاده پرسیدم. گفت اجزای ما از راه رسید و نقل کرد که در ایوانکیف آنها را دیده بود که می بردند. مسلماً تیرباران آنها در باغشاه دروغ و بی اصل است. بعد پنیر گرفته به خانه آمدم. شام آش رشته و نان و پنیر و انگور خوردیم. [۴۶۸]

آخرین سخنان رشیدالسلطان

یکشنبه ۲۴ ذی قعدة - [...] استاد حسن خان را درب نجاریش دیده اظهار تعجب از نطق مقتول کرد [وگفت] که من آن روز بی خبر یک دفعه به دکان که رسیدم دیدم جمعیت دم توپخانه ایستاده، یک دفعه صدای بلند که در این جا بود شنیدم گفت «خبردار» دیدم همان کسی است که می خواهند به دارش بزنند. بعد آن نطق‌های عالی را نمود که یک دنیا افتخار برای آزادی خواهان ایجاد نمود. خلخالی نقل می کرد که در محبس گفته بود چقدر [دلم] می خواهد که مرا سرببرند تا از هر قطره خون من یک رشیدالسلطان ایجاد شود و اگر به دارم بخواهند بزنند تنفسی می کنم که نفسم روحی به آزادی طلبان بدهد.

ملاقات قاضی و عمادالکتاب

بعد به نظمیته رفته، اجازه از رئیس گرفته، مدتی معطل تا آنکه به اطاق محبس رفته با عماد صحبت اینکه می خواستم از ملاقات رئیس الوزراء استرحام اینکه

عیالات شما از گرسنگی تلف نشوند. بعد دیدم از خون دل به قدری آذوقه برای عیالات شما تهیه شده که تمام شدنی نیست. بعد ارداقی آمد. با او هم به قدری صحبت از روز قبل از دارزدن رشید السلطان و همان روز که در خانه عضد السلطان با رئیس الوزراء ملاقات کرده بودم و روز بعد که به حیاط بادگیر رفته و بدون ملاقات برگشته.

قاضی و عماد گفتند ما خودمان به غذای محبس می‌سازیم. اما با گرسنگی عیالات چه کنیم؟ گفتم مرددم بروم باز رئیس الوزراء را ملاقات نمایم یا آنکه بگذارم تا عیالات شما از گرسنگی و اولیای امور در خودپرستی از این دنیا بروند؟ گفتند ما هیچ نمی‌دانیم و از بیرون اطلاعاتی نداریم، هر چه صلاح می‌دانید بکنید.

تحریر از این اوضاع ناگوار

بعد یک و نیم به غروب مانده بیرون آمده، به خانه آمده قدری متحیر و متألم؛ خدایا، این چه اوضاع است که عموم را فرا گرفته و این چه تنگی و تضییق است که مردم را احاطه کرده؟ سر خرمن و گندم فراوان، امسال دکان‌های نانوائی غیر از این که پر از ضجّه است و روی منبرها عوض نان مردم دسته دسته روی هم ایستاده، زن‌ها و اطفال در کوچه‌ها از بی‌نانی و بی‌چیزی دل هر قسی‌القلب را آب می‌کند. فقط کسانی که قدری آسوده‌ترند باز عیالات محبوسین و مقتولین و تبعیدشدگان که از شدت بهت و گیجی و غصه و ترس ملتفت نان چندان نیستند و مثل اینکه آنها را با مرفین انژکسیون زده باشند، حال التفات ندارند و باز حال محبوسین که از جهت توجه آنها به گرسنگی عیالاتشان ملتفت به حال خودشان نیستند. آخ خدا، آیا مصیبتی بالاتر از این می‌شود که نوع بشر مصیبت را هم نتواند بگوید مصیبت است. بعد از خانه مقارن غروب بیرون آمده، فقط برای اینکه خود را مشغول به مهملاتی کرده باشم، از راه ولگردی رسیدم به خانه حاج صادق بانکی. در زدم. گفتند نیست. احوالپرسی اش را پیغام دادم. بعد از پاچنار به سمت خیابان، که راهی رفته باشم. یک از شب به مغازه خلخالی رفته، نسیم و خلخالی، دکتر احمدخان، پرویز و دو سه نفر دیگر آنجا بود[ند]. قدری به شوخی و جدی با دکتر و غیره

صحبت. [۴۷۳-۴۷۴]

آه مادر لله و توسل به من

چهارشنبه ۲۷ ذی قعدة - [...] مطلب ناگفته ماند؛ وقتی که وارد خانه شدم دیدم دوزن در دالان توی خانه ما با بچه هایمان نشست، آنها را نشناختم؛ یکی پیرزنی بود یکی هم کامل. گمان کردم از زن هایی [هستند] که اغلب روزها از شدت پریشانی و فقر و فلاکت به یک آشنایی دور و به یک وسیله می آیند که بدبخت ها از من کمک برای معاش خود تهیه نمایند. بعد بچه های ما گفتند که مادر حسین لله و خواهرش است، آمده است دست به دامن شما بشود که بلکه پسر و نوه اش که در نظمیة محبوسند شما خلاص نمایید. بعد قدری از بی نانی دیدم مادری مبهوت و گیج. نمی دانم از گرسنگی و بی معاشی، حبس این پسر باقی و نوه اش را فراموش کرده یا از این دو، [به] جهت به دارزدن آن پسر جوانش حسین خان فراموش کرده یا از داغ سیمی اولی را نمی فهمد. واقعاً گریه ام گرفت.

گفتم نمی خواهد شما دست به دامن من بشوید. خودم آنچه بتوانم کوشش می نمایم. گفت رفتم به محبس پسر یا نوه ام. گفت بروید دست به دامن کمره ای بشوید. گفتم به آنها بگویید اسم مرا نمی خواهد ببرید. من خودم بدون اینکه اسم مرا ببرید یا نبرید، بخواید یا نخواهید من دلم برای این قضیه واقعاً به شماها کباب است. گفت نه، اسم شما را نبرد. دیدم ضعیفه خیال کرد که من ترسیدم که اسم مرا در محبس برده، گفتم نه از جهت اینکه اسم مرا برده، من ترسی ندارم. خودم هم اگر فرصت باشد می روم احوال آنها را می پرسم. غرضم این است که جدیت من به واسطه توسل و دست به دامن شدن شماها نیست.

بعد پرسیدم که چه وقت پسر و نوه خودت را دیدی؟ گفت همین دو سه روزه، پسر در حبس نمره دو بود، به یک برده اند و نوه ام را به مریضخانه نظمیة یا به عکس. خیلی خوشحال شدم، چون شنیده بودم که این دو نفر را در باغ شاه تیرباران کرده اند. بعد خیلی دلداری به آنها نمودم و پرسیدم که نعش لله را خودتان دفن کردید یا نظمیة؟ گفت خودمان. گفتم کجا؟ گفت امامزاده عبدالله بردیم اما آنجا به

ما گفتند پنهان دفن کنید که اگر ما بروز دهیم او را از قبر بیرون می‌آورند و آتش می‌زنند.

قساوت و شقاوت فوق‌الطافه آقایان سران

ملاحظه نما؛ یک پیرزن سه پسر داشته باشد. یک پسرش در چهار ماه قبل به ناخوشی سختی تلف شود، یک پسرش آزادیخواه و یک نفر که به اسم دیانت و سیاست سر سعادت جریان امور مسلمین بشود این جوان برای خدمت به نوع بشر و اطاعت حکم خدا و سید بشر حضرت پیغمبر، مفسد بزرگی را بکشد یا اینکه به افترای آنکه آقامحسن را کشته او را به جرم تروری و قتل نفس به دار بزنند و یک پسر دیگرش را به جرم اینکه برادر حسین لله بود حبس نمایند و شهرت بدهند که او را هم می‌خواهند بکشند. یک نفر پیرزن که با این صدمات نان ندارد که بخورد، کفیل ندارد که تکیه‌گاه معاش داشته باشد، کاری از دستش بر نمی‌آید. این همه مصائب به او وارد شود، عوض تسلیت بگویند پسرت را مخفیاً دفن بکن والا او را از قبر بیرون می‌آورند آتش می‌زنند و از او چیز بخواهند که بروز ندهند. یک زن کم‌عقل و بی‌شعور که این مصائب به او وارد شده چه خواهد بود؟ واقعاً آنها را که دیدم و تفکر به حال آنها نمودم بی‌اختیار گریه‌ام گرفت. رفتم در مبال و خود را جلوگیری از گریه کردم که نزد معاون السلطنه و زن‌های خودمان معلوم نکرده باشم که گریه بر من غالب شده آخ، افسوس، افسوس، ای ابن سعد سعید، ای شمر شریف، ای یزید بعید از دادرسی ما. ای ونیزلوس یونان کجائید که شماها به این رذالت و به این قساوت سلوک نکردید به مادر لله و خواهرش.

توس از قوز بالای قوز

بچه‌ها تکلیف کردند بمانید ناهار بخورید، نماندند. به عجز متوسل شده بودند که من برای آنها کاری بکنم. آن هم از جهت آنها یا شبهه آنها بود که من شاید مورد الطاف و ثوق الدوله هستم و آنکه اگر کاری بکنم مؤثر و مورد قبول رئیس‌الوزراء خواهد بود. شاید سرعت در قتل حسین لله به واسطه آن بود که من دو هفته قبل

ناچاراً به اصرار و اظهار بعضی که برای معاش اطفال و عیالات محبوسین کاری بکنم رفتم که این بیچاره‌ها را به قدری از بارهای غصه و انبارهای خوف و وحشت برای عیالات آنها آقای وثوق‌الدوله تهیه نموده که سال‌های دراز هر قدر بخورند تمامی ندارد نروم، می‌گویند: اعتنا نکرد و دوست و آشنای دروغی بود، بروم می‌ترسم یک قوز بالای قوز فراهم بیاورم. [۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹]

خبر تیرباران ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده در راه مشهد

دوشنبه ۲ ذی‌حجه - [...] مقارن ظهر به اداره مرآت‌الممالک رفته خیلی صحبت نمودیم. گفت از پسر ناظم فلان شنیدم که نقل می‌کرد تلگرافی از مغیث‌الدوله از راه خراسان رسیده که ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده در راه فرار کردند و من به قانون حکم نظامی به آنها اخطار و تعاقب آنها نمودم. آنها نایستادند بعد ناچار آنها را با گلوله زدیم. [۵۰۳]

تایید خبر تیرباران شدن ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده

تیرباران شدن ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده رفته گفت مطابق حکم محکمه غیبیه آنکه نظمیه این دو نفر را تسلیم امنیه نموده دستور مجازات به آنها داده شد. تا آن که پریروز تلگراف مغیث‌الدوله پسر ناظم‌الدوله یعنی برادر موقرالسلطنه از راه مشهد به دولت رسید که آنها می‌خواستند فرار نمایند. موافق قانون آنها را تیرباران نمودم. [۵۰۴]

تفصیل دفن لله ورشیدالسلطان

بعد در بین خیابان به رضاقلی خان قورخانه رسیده گفت پریشب با جمعی در امامزاده عبدالله، هفته حسین خان و عبدالرحمن خان رشیدالسلطان رفته بودیم. روز دوشنبه گذشته بعد از دار زدن آنها نعش آنها را با هزار زحمت تحصیل اجازه بردیم غسلخانه حسن آباد. غسل بدون اجازه نمی‌شست. آمدیم تا اجازه از نظمیه گرفتیم پدرمان درآمد. بعد آژان فرستادند در کشته آنها که بعد از شستن بدون

معطلی باید ببرید فوری دفن نمایید. آن وقت هم مأمور تفتیش سر ماها گذاشتند که تا موقع دفن با ما بود. کسی که همراه نعش آمده بود من بودم و یک نفر دیگر. سنگ قبر برای آنها خواستند ببرند نظمیۀ مانع شد. حالا هم برادر لاله در نظمیۀ که حبس است ناخوش هم هست و شاید تلف هم بشود.

بعد اظهار کرد که یک نوشته تمام نمودیم و قریب هشتاد حوزه مهر نموده‌اند که امروزه تشکیلات فرقه صلاح نیست. بعد صحبت کنان از خیابان مریضخانه به دکان سید جواد کوزه فروش رسیده گفتم دیگر تحقیق از برادر لاله معلوم شد که در نظمیۀ حبس هست. بعد ساعت دو رسیدیم به خانه. عین الممالک، اظهار [کرد] خستگی در کنید. [۴۹۱]

تقاضای شهریه برای عیالات محبوسین از صمصام و سکوت او

پنجشنبه ۲۸ ذی قعدة - بعد صحبت بدبختی و بی معاشی کسان عماد و ارداقی و لاله به میان آمد. [صمصام السلطنه] گفت خود رشید السلطان با لاله تنها تنها آمدند. من به آنها گفتم و استاد هل در کمین شما است تا او فکر شما را به موقع اجرا نرسانده شما فکر گرفتار نشدن خود را بنمایید. بعد گفت پارسال بهادر السلطنه به شمیران آمد و به خود من گفت که به شاه عرض نمایم که ما کمیته مجازات کمک شما هستیم. من هم به شاه عرض نمودم. شاه گفته بود من هم تعقیب آنها را نمی‌کنم ولی آنها هم لازم نیست بگویند ما کمک شاه هستیم و خیلی تکذیب از بهادر السلطنه نمود.

بعد من جهت بی معاشی عیالات محبوسین عماد و ارداقی، مادر و خواهر مقتول حسین لاله اظهار تألم فوق العاده نمودم که با این همه مصائب، بی معاش هم مانده‌اند. خوب است تا فرجی از برای آنها نشده شما چند ماهی شهریه اگر بتوانید برسانید. چون روزگار به آنها سخت گرفته که هیچ کس به آنها اظهار آشنایی نمی‌کند. بعد اظهار تألم از پریشانی آنها نموده، لیکن به سکوت گذرانند. من هم تعقیب نکردم.

بعد گفت دیشب حسن حلاج برای تشکیلات آمده بود، من جواب دادم. ناهار

آوردند، دیدم اگر بخواهم نهار نخورده به منزل بیایم پرخنک است. نهار عالی چلوکباب و کره با مسمای بادمجان، آبگوشت، آش، دوغ، گلابی، برانی. خود صمصام حال نداشت و غذا نخورد. بنده خوردم. [۴۹۵]

برای تأمین معاش عیالات و اطفال محبوسین

بعد آقاشیخ حسین گفت خوب است آقامیرزا طاهر و آقاشیخ ابوطالب و شما نزد وثوق الدوله بروید و این مطالب را بیان کنید. گفتم من در دو هفته قبل یک مرتبه رفتم و در موضوع اطفال و عیالات محبوسین که معاش ندارند صحبت نمودم. می ترسم بروم آنجا و اسباب آسایش شماها که فراهم نشود، به عکس شود. خوب است آن دو آقایان با یکی دونه از خود شماها این عرض را بنمایند.

بعد بلند شده در میدان توپخانه آقای مرآت الممالک را دیده، اظهار اینکه سردار محیی را دیده و اوقات تلخی تو را در خصوص بی معاشی عیالات مصلوبین و محبوسین و مقتولین رشیدالسلطان و حسین لله، ارداقی و عماد و غیره، ابوالفتح زاده و منشی زاده به او گفتم دلش سوخت و قرار شد او و چند نفر دیگر که بتوانند و خود من علی قدر القدرت شهریه تهیه و به آنها داده شود. [۵۱۱]

وضع ملاقات محبوسین نظمی

یکشنبه هشتم ذی حجه - [...] میدان توپخانه پیاده شده به نظمی رفتم؛ دیدم میرزا محمدخان ثبت اسناد را با مأمور نظمی به سمت عدلیه می برند. تعارفی از دور نمودم. بعد به دالان جلوی محبس رسیده جمعی زن و بچه و مرد دسته، دسته جلو اطاقهای محبس نشسته که هر دسته به نوبت بروند چند دقیقه توی محبس و کسان خود را ببینند. [...] قدری در دالان فکر حال آنها را می نمودم به قدری رقت نمودم که بی اختیار دیدم گریه ام گرفت [...] آیا سزاوار است کسانی که از شدت هرج و مرج مملکت که نتوانسته است حقوق خود را استیفاء نماید خلافی از او ظاهر گشته، یا کسانی که از شدت غیرت دینی یا وطنی مرتکب اموری شده اند که مقصر پلتیکی شده اند و آنها را مبتلا به این محبس و صدمات نموده اند، نه آنها را

مطابق که بی‌کفیل مانده‌اند معاش می‌دهند؛ نه ده روز، نه یک ماه، بلکه شاید تا سال و بیشتر بکشد که تکلیف آنها را معین نمی‌کنند و عیال و اطفالشان که با وجود مردشان چندان معاش به آنها نمی‌رسید، حالا که بی‌مرد شده‌اند و باید متصل به این طرف و آن طرف بدونند و عجز و لابه و تملق نمایند که مردم بلکه توسط و کاری به جهت آنها بکنند. [...]

واقعاً به قدری دلم آتش گرفت که لب‌هایم را به سختی گزیدم که از خیال منصرف شوم، یک نفر هم اگر از خارج با آنها دوست باشد یا رقت قلب او را مایل به تعارف یا تقدیمی نماید از ترس آن که حکومت او را به اسم رابط دستگیر نکند جرأت مساعدت با آنها را نمی‌کند. [۵۲۱-۵۲۲]

وضع مقصرین پلتیکی

مقصرین پلتیکی که در هر مملکتی محترم و با شرافت هستند در ایران، خاصه با این حکومت حاضره به قدری ملوک که از نمره مقصرین جنائی کمتر یا مساوی هستند. به قدر ساعتی در دالان قدم می‌زدیم و منتظر بودم که دربان محبس اجازه ورودم به محبس بدهد اما به واسطه فکر چه حالی داشتم بیانی نیست. بعد دربانم اجازه داد. وارد شدم. بعد از چند دقیقه ارداقی پیچیده عبا و برهنه سر، بلافاصله عماد به همان حال. رئیس محبس نشسته با صورتی عبوس و سکوت صرف، ناظر و سامع به ماها. دربان هم ایستاده، به مجرد وقوع آقایان بی‌اختیار احترامات فوق‌العاده و اظهار خضوع و خشوع بالنسبه به آقایان نموده، چقدر طرفین از ملاقات مسرور، من فقط به اینکه اشخاصی که باید مقامات عالی را در انظار با شرفان روی کره داشته و بدارند و الان مردم حالیه یا از نفهمی مقام آنها یا از ضعف نفس و مرغوبیت به آنها اعتنایی نمی‌کنند. من در این حال به آنها خاضع و خاشع هستم و می‌توانم آنها را صد هزار یک از هموم و غموم آنها بکاهم.

تلاش حتی الامکان برای کاستن از اندوه محبوسین

آنها هم مثل یک مسافر دور از وطن بی‌خبر از همه جا به واسطه آنکه شاید

خبری یا استشمام رایحه استخلاص خود را از من استنباط نمایند مسرور، من هم هزاران راست و دروغ فقط برای مسرت قلبی موهومی آنها که شاید اغلبش دروغ یا آنکه گفتنش خطرناک از برای من بود، نیتم [را] پاک و خالص نمودم که آنها قدری مسرور شوند، ملاحظه نعمت خدایی در دروغ‌هایش و شقاوت اولیای حالیه در انتقام از من که بی‌باکانه از آنها یعنی تعدیات و ظلم‌های شقاوت‌کارانه آنها به عموم بدون ملاحظه در حضور رئیس محبس با آقایان صحبت می‌کردم و قدری از احتمال تیرگی حال انگلیس در خطه آذربایجان و بادکوبه و جنگل راست و دروغ بیان نمودم. اینقدر راست و کذب حرف زدم که آقایان را مسرور نمودم.

تگرانی مادر حسین خان از بیرق‌های سرخ

بعد گفتم اگرچه میل به ملاقات و ثوق‌الدوله ندارم اما باز برای استرحام عیالات و اطفال شما یا اتمام حجت یک مرتبه دیگر خواهم رفت. بعد یادم آمد که مادر حسین لله درب محبس مرا با حال اضطرابی دید و پرسید این بیرق‌های قرمز را که جلو [ی] نظمیه امروز آورده‌اند کی را خیال دارند بکشند؟ واقعاً دلم آتش گرفت که این زن چقدر وحشتناک و ساده است. گفتم خیر. خاطر جمع باش، این بیرق‌ها برای جشن شب عید قربان است که آتش‌بازی می‌کنند.

به رئیس محبس عرض کردم آیا اجازه می‌دهید محمدعلی خان برادر حسین خان لله را بیاورند و من از او احوال‌پرسی نمایم. قبول نموده آوردنش، سلام نمودم. دست دادم، تسلیت و تعزیت نمودم، خیلی مسرور شد. مختصر احوال‌پرسی نمودم. خواستم بروم، محمدعلی خان گفت خوب است از میرزا عبدالحسین خان هم احوال‌پرسی نمایید، او هم خوشحال بشود. نفهمیدم مرادش [از] میرزا عبدالحسین خان کیست؟ شفاءالملکی است یا ساعت‌ساز نامی که میرزا چه می‌گفتندش. گفتم چشم. بعد از رئیس محبس اجازه آوردن او را خواستم. فرمودند چون سایرین هم حق دارند بیایند، باشد هفته دیگر. من هم عذر از رئیس با کمال تملق خواسته بیرون آمدم.

درب دکان استاد حسن خان رفته قدری صحبت متفرقه که از محبوسیانم

فراموشی آید. بعد از نیم ساعتی به محاکمات مالیه رفتم. به آقای مشیر اکرم صحبت گذشتن مقصود آباد که زحمات ماها باطل شد به میان آمد. زنگ عدلیه صدایش به گوشم رسید، بلند شده به خانه بروم، مانع شده و گفتند با هم برویم خانه. بنده هم قبول، سوار واگون شده به خانه آقای مشیر اکرم رفته ناهار چلو و مسمای بادمجان، آبگوشت و یتیمچه با خربزه خوردیم و تا سه غروب چایی خورده صحبت نمودیم. [۵۲۳-۵۲۴]

گفت و گو با سردار جنگ برای معاش عیالات محبوسین

بعد بلند شده استخاره نمودم منزل سردار جنگ بروم خوب آمد. پیاده، رو به خیابان، در لاله زار معاضد السلطنه را دیده احوال خانواده مساوات را پرسید. گفتم بد می گذرانند. گفت روز پنجشنبه یا جمعه صبح یا عصر یک نفر آدم بفرستید در آسیاب بخار چهارراه سید علی، من به میرزا فتحعلی خان یا میرزا حسین علی خان می سپارم که قدری آرد برای خانه مساوات راه بیندازد. بعد به خانه سردار جنگ رفته، تنها بود. قدری صحبت نموده برای معاش عیالات محبوسین که یکی از آنها را مادامی که در حبسند باید کفالت نمایی. قبول نمود، گفت فردا نیم به ظهر بفرستید بدهم. گفتم باید به عنوان شهریه باشد نه یک دفعه. قبول نمود.

بعد بیرون آمده تا ساعت یک از شب رفته در خیابان مبتلا به ملاقات متفرقه که یادم نیست چه اشخاصی بودند شده، بعد به خانه عین الممالک عیادت آمده، معاون السلطنه و ارفع الممالک دو برادر و متین الدوله و عین الممالک هم بستری. تا ساعت سه نشسته صحبت نمودیم. معاون السلطنه گفت یک خروار گندم شما تا دروازه طهران با من، دیگر توی شهر به عهده خودتان است. گفتم یک روز قبل خبر کنید تا فکری نمایم، شاید اجازه بگیرم. بعد بلند شده به خانه آمدم. شام نان و آبگوشت یعنی یتیمچه بادمجان و انگور و پیاز سیر خورده خوابیدیم. [۵۲۵-۵۲۶]

پیغام به وثوق الدوله در خصوص عیالات محبوسین

پنجشنبه دوازدهم ذی حجه - [...] من هم بیرون آمده رفتم به حیاط دربار، پای

اطاق بادگیر. نصیرالدوله آمده بود پایین گردش می‌کرد. می‌خواست برود بالا. مرا دید. گفتم به جهت ملاقات نصرت‌الدوله آمده بودم که قدری با او صحبت نموده به وثوق‌الدوله بگویند. گفتم نصرت‌الدوله نیست ولی وثوق‌الدوله هست. به من بگویند به او می‌گویم و جواب می‌آورم. گفتم اولاً در خصوص عیالات محبوسین که دو نفر آنها را به دار و دو نفر آنها را تبعید و تیرباران و چند نفر آنها را فعلاً محبوس داشته‌اید. عیالات و اطفال آنها چه تقصیر دارند که بی‌معاش مانده‌اند؟ ثانیاً خود محبوسین تکلیف آنها را معین نمایید چه باید بشوند و حکم آنها چیست؟ ثالثاً چند نفر دیگر که آنها را جدیداً گرفته‌اند و آنچه من فهمیده‌ام فقط برای آنکه نعش رشیدالسلطان و حسین لله را برده و دفن کرده‌اند، دیگر هیچ تقصیری ندارند و ابداً در بازار کسی را تهییج برای امر نان نکرده‌اند. اگر برای دفن نعش گرفتار شده‌اند هر مسلمانی باید نعش آنها را دفن بکند. کسی [که] اطاعت حکم شرع این قسم مطلب را بکند او را گرفتار نمی‌کنند. اگر به جهت تهییج در بازار بوده آن را هم تحقیق کنید تا معلوم شود که خلاف و شبهه کاری است.

پاسخ وثوق‌الدوله

بعد نصیرالدوله رفت نزد بریطانی‌زاده به فاصله نیم ساعت جواب آورد که فقره اولی عیالات محبوسین [را] به دبیرالملک گفته‌ام اسامی عیالات آنها را تحقیق نموده بیاورد تا در حق آنها قرار گذاشته شود و در حق خود محبوسین تا سه روز دیگر تکلیف آنها معین خواهد شد. و در خصوص این چند نفر جدید آن هم تحقیق می‌شود، اگر تقصیر ندارند مرخص می‌شوند. و در خصوص مساوات و سایر وکلا هم به ارباب کیخسرو هفته گذشته گفته‌ام که پس افتاده حقوق آنها را در مجلس سابق هرچه مانده صورت بدهد که بگویم بدهند.

خیلی غریب این بود که نصیرالدوله از من پرسید که آن دو نفر ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده را که تبعید و به کلات برده‌اند حالا از شما می‌شنوم که می‌گویید آنها را تیرباران و در راه آهوان آنها را کشته‌اند. روز اول هم معروف کردند که در باغ شاه آنها را تیرباران کرده‌اند. خندیدم و گفتم شما نشنیده‌اید که آنها را کشته‌اند، اما

حکم کرده‌اید که آنها را بکشند. نطنزی قسم خورد که آب توی شیر نکرده‌ام ولیکن شیر را توی آب کرده بود (سر فلان انسان اسفناج سبز می‌شود) بعد قدری صحبت متفرقه مزخرف نمودم؛ چونکه با کودک سر و کارت فتاد... با کابینه مزخرف، صحبت مزخرف. کابینه که ایجادش به توسل به اراذل و اوپاش و شارلاتان‌های بازاری باشد و مدار عملیاتش دستور از ادانی ناس باشد واقعاً خیلی "ونیز لویس" ایران خود را در انظار بی‌موقع و مقام کرد.

واقعاً ابن مرجانه، ابن بریطانیه به این قسم در نظرم رذل و پست جلوه نکرده بود. خیلی حقیر و پست و رذل است این اولاد ناخلف انگلیس، بلکه خیانت‌کار به پدر خوانده خودش که این همه آن دولت باشرف را در نظر ما ایرانیان، بی‌شرف و مبغوض نمود. دشمن با اجانب بودیم، این قسم دشمنی ایرانی را با انگلیس او باعث شد؛ رفت ابرویش را درست کند، چشم را کور کرد. مخبرالسلطنه در دمکرات شدن و وثوق الدوله در ایران مدار شدن خودشان، خودشان را معرفی به بی‌مغزی فوق‌العاده نمودند. نصیرالدوله اظهار کرد که من در وزارت علوم و اوقاف هستم و می‌خواهم آنجا کار بکنم و اسبابی فراهم بیاورم که قدری اطفال مدارس زیاد شوند و اشخاص عالم در این مملکت زیاد شوند. می‌خواهم قرار بگذارم هر یک از اشخاص دوایر دولتی، تومانی یک قران از حقوق خودشان برای معارف اعانه دهند که مدارس زیاد نمایم. [۵۳۸-۵۳۹]

گرفتار شدن مشکوة الممالک

شنبه چهاردهم ذیحجه. صبح بعد از چایی سید تقی به گردش، احمد و بتول هم به مدرسه، من هم بیرون رفته عدل‌الملک را در هشتی اش نشسته [دیدم]، صحبت گرفتار شدن مشکوة الممالک که در ملک مازندران امین‌الضرب بوده و جعفرخان ژاندارم از مهاجرین شیراز برای خدمتگزاری به عالم شقاوت‌کارانه و وثوق‌الدوله او را دستگیر و به طهران، باغ یوسف‌آباد محبوس و شاید برای او و ارداقی خطر باشد. این صحبت یک دنیا بر تألم من افزود. بلند شده بازار آمدم. چند کار داشتم همه فراموشم شد.

احکام محبوسین

درب شمس العماره رضاقلی خان را دیده، گفت تازه من و موسی خان از محبس بیرون آمدیم. محبوسین ماها ۲۱ نفر بودیم، بعد از اینکه شما روز چهارشنبه از محبس بیرون آمدید حکم محبوسین را آوردند و خواندند که پنج سال حبس، ده سال تبعید، الا حکم ارداقی و عماد که هنوز معلوم نشده و آدم مشکوۃ را هم آوردند و محبوس است. خیلی صحبت از اوضاع محبس نموده بعد گفت میرزا علی اکبر آمد امروز نظمیه و ما را بیرون آورد. بعد دکان آقامیرزا عباسقلی خان آمده تا نیم بعد از ظهر نشست که نان بیاورند. بعد که نان رسید بلند شده گوشت و انگور گرفته به خانه آمده با بتول و ننه اسماعیل ناهار آبگوشت کلم و سبزی خورده، احمد هم بیرون ناهار نان و پنیر و انجیر خورده بود. (صبح هم به خانه آقا سید حسین بهبهانی رفته کتاب عناصر الحوادث خود را از او گرفته، قدری انجیر خانه اش را خورده، آسیاب دستی او را تماشا نمودم).

عصر بعد از چایی از خانه بیرون آمده، خلخالی حجره اش نبود. درب حجره کاشانی، ناظم التجار، قدری با آنها صحبت. تلفن به خانه مشیراکرم، نبود. به خانه ارباب کیخسرو، نبود. ارفع الممالک رسید، اظهار داشت که من مظنون شدم از عیالم. شما خوب است تعقیب نمایید و کسر پول شهریه را از او بگیرید. من دیگر پول شهریه را که گرفتم من بعد خودم می آورم خانه مساوات. بعد با اکبر آقا تویسرکانی صحبت کنان تا کله لاله زار در نیم ساعتی از شب رسیدیم. با صبر السلطنه مرا دید و گفت با مشاور الممالک داخل مذاکره شده ایم و خیلی مساعد است که بلکه توسط بینش را نموده در سر کار طهرانش بیاورد. گفتم البته خوب کاری می کنید. گفت صبا را هم همین قسم.

بعد به خانه صمصام السلطنه رفته، موسی خان خیاط، مشهدی حسن حلاج و دوسه نفر از دمکرات های دیگر و چند نفر متفرقه دیگر آنجا بوده، قدری صحبت با صمصام و اوضاع توضیح همه چیز را به مردم و قدری گرفتاری محبوسین و مشکوۃ را نمودم. سردار جنگ آمد. خیلی اظهار محبت شد. ساعت دو از شب بیرون آمده،

جلیل‌الملک را دیده، گفت شمیران بودم. قدری از اوضاع اسکناس نقل کرد که این بانک مال دولت انگلیس نیست، مال دو نفر یهودی انگلیسی بود، به کمیسری مهندس‌الممالک که زاید از نقد حاضر اسکناس رواج ندهند. حال باید دولت ملاحظه نماید که اگر وجه حاضر دارند آن وقت مردم را مطمئن نماید و اگر ندارد کار مغشوش است. ملاحظه نمایید دولتی که ابداً در فکر سرمایه ملت نیست و اطمینان به ملت می‌دهد و ترویج اسکناس می‌کند، حالا می‌گوید باید تحقیق نمود. آیا غیر از خیانت می‌توان نسبتی به دولت ایران داد که فقط برای منافع موقتی این همه تزلزل و مخاطره به چند میلیون پول و سرمایه ایرانی وارد نمایند. آه، چه بدبختی از هر جهت برای مردم ایران.

بعد به خانه اعظام‌السلطان شبانه رفته، در زدم صدای خودش به گوشم رسید، که کیست؟ بعد زنی را صدا کرد بیاید. من هم مدت‌ها منتظر و مشغول کوفتن در شدم تا زنی آمد، پرسید کیست؟ گفتم سید محمد کمره‌ای. آقای اعظام‌السلطان هستند؟ گفت خیر. گفتم آمده بودم که هم احوالی از خودش بپرسم و هم تبریک ورود والدشان و دیدن کرده باشم. گفت بروم ببینم. رفت و آمدگفت خانم هم منزل صباح‌السلطنه رفته‌اند. بعد به خانه ارباب کیخسرو برای تعیین بقیه حقوق وکلای مجلس سابق رفته، گفتند شمیران است. بعد ساعت سه از شب به خانه رسیده، شام چلو و مسمای بادمجان با آقاسید تقی و احمد خوردیم. بتول و ننه اسماعیل هم علی حده شام خورده، خوابیدیم. [۵۴۶-۵۴۷-۵۴۸]

ملاقات عماد و ارداقی در زندان

یکشنبه پانزدهم ذی‌حجه - [...] بعد از خانه بیرون آمده سوار واگون شده به نظمیته رفته، بعد از اجازه از رئیس محبس، مرا به اطاق‌های محبس برده عماد و ارداقی را نزد من آوردند. قضیه سه روز قبل [را] که به نصیرالدوله پیغامات را دادم و فوراً به وثوق‌الدوله رسانید و جواب آورد که اسامی عیالات محبوسین را بنویسید و بیاورید و تکلیف خود محبوسین هم تا سه روز دیگر معین می‌شود نقل نمودم. خبرهای شکست انگلیسی‌ها در بادکوبه و فرار آنها به رشت و انزلی و قضیه حمله

عثمانی‌ها در نزدیکی زنجان و راه کردستان و گروس و عقب‌نشینی‌های انگلیسی و هیجان مردم به جهت اسکناس‌ها همه را نقل نمودم. بعد گفتند که عیالات منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده را نمی‌دانیم. عیالات عماد سه نفر، من هم سه نفر، لله هم دو نفر و سایرین را هم تکلیفشان اگر خدا نکرده حبس شد آن وقت اسامی آنها را هم معین بدارید.

وزرا و معاش عیالات محبوسین

بعد بیرون آمده در میدان توپخانه دبیرالملک را پیاده دیدم به سمت [وزارت] فواید می‌رود. سلام و تعارفی شد، به بالاخانه‌های عامه‌ام برد، دو چایی خورده، صحبت‌ها را راجع به اینکه عیالات محبوسین بی‌معاش مانده‌اند نمودم. مذکور داشت که من پیشنهاد کردم چون باید این بیچاره‌ها که بی‌معاش مانده‌اند ملاحظه از آنها بشود، سایر وزراء مساعدت کردند و گفتند هم سابقه می‌شود و هم اسباب جرأت سایرین به جنایت می‌شود و هم ملاحظه صرفه دولت در این موقع بی‌پولی بشود. از این جهت ماهی بیست و پنج تومان به جهت عیال ارداقی و بیست تومان به جهت عیال عماد تصویب شد. منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده دارا هستند. خود عماد و ارداقی هم در محبس به آنها مخارج می‌دهند (هرچه خواستم بفهمانم که در این قحطی و گرانی و ناخوشی زیاد این مخارج کم است، آقای دبیر به دلسوزی از برای دولت و مبادا اساس سیاست از مرتکبین جنایات به هم بخورد بیشتر را جایز ندانستند) و در مادهٔ سایرین قرار گذاشتند که صورت داده شود تا هر کدام حقیقتاً بی‌چیز هستند به قدر لایموت بلکه دولت تصویب نماید.

وزرا و محکمه سبزی

بعد حکایت محکمه‌یی که حکم قتل را داده شد فرمودند؛ بدو تشکیل کابینه این صحبت در بین وزراء شد. عقیده من این شد که به ما ربطی ندارد که حکم بکنیم. آقای وثوق‌الدوله هم سکوت داشتند. بعضی اصرار داشتند که باید در خود هیئت قطع شود. من و یکی دو نفر دیگر رد نمودیم که ماها نباید قضاوت و حکم نماییم.

اگر از وزراء این کار را بکنند خلاف قانون است و این کار از خصایص عدلیه و وزیر است تا اینکه بالأخره ما از خودمان رد کردیم و یک هیئت صالح محل اطمینان تعیین شد که در ازمنه مختلفه و امکانه متغیره جلساتی کنند و از روی دقت و حقانیت رسیدگی نمایند و هر چه آنها حکم نمایند هیئت وزراء فقط اجرا نمایند و آن هیئت صالحه هم عوض می‌شوند. آنها هم یک عده معین نیستند. آن بیچاره‌ها هم قبول نمی‌کردند به جهت اینکه می‌ترسیدند که اگر حکم حقی بنماید محل خطر باشند. (من گفتم گویا اجزای صالحه آقای وثوق‌الدوله، چرچیل و مارلینگ و ویستادهل و نصرت‌الدوله بوده‌اند) قدری خندیدم که چقدر حرف‌های قانونی قشنگ که هیچ قابل غیرقبول نیست فرمودند اما از عبارات فرمایشات می‌رساند که وثوق‌الدوله هم تقصیر و اصراری به این کارها نداشت و این امور از ناحیه وزیر عدلیه بود و قضات. و تعیین قضات از وظایف او هم بود. [۵۴۹-۵۵۰]

دبیرالملک و محبت برای حقوق مجلس کلوب و مساوات

بعد صحبت از رفاقت شد. گفتم آن هم دروغ است، به جهت اینکه مساوات و شما از سی سال [پیش] چه مقامات دولتی داشتید و حالا سه سال است او رفته و وضع جمعیت او و بی‌مخارجی او را شما می‌دانستید، ابدأ به روی خود نیاوردید. این حرف‌ها را هم من دروغ می‌دانم. گفت همچو پیشنهاد کردم که ارباب کیخسرو حقوق پس افتاده مجلس آنها را بدهد. چون دولت یک مرتبه نمی‌تواند بدهد. از این جهت مثل کلوب و مساوات را ارباب باید یک مقدار کمی از این دو نفر را به موجب تصویب‌نامه تقاضا نماید تا من از وزیر مالیه کاری بکنم که متدرجاً به خانواده آنها بدهند.

بعد آقای دبیر به قدری از سختی خودش نقل کرد که من یک پول نفله ندارم، حتی پیاده به وزارتخانه می‌آیم که چهار هزار هم کمک بشود مع ذلک از شدت گرانی باز مبلغی خرجی دارم و ابدأ هم توی خانه یک ریزه برج و مهممل کاری نمی‌کنند. درونم گفتم ماهی هزار تومان حقوق و لابد مداخل و هدایای وزارتی و این امساک، به آقا ببین چقدر بد می‌گذرد، ولیکن عیالات محبوسین، خانواده چند نفری، بیست

تومان آنها را بس است و می‌توانند زندگی نمایند.

بعد بلند شده از خیابان ناصریه آمده، رضاقلی خان را دیدم. گفت به محبس می‌روم. گفتم به قاضی و عماد بگوید فقط به جهت شما ۲۵ و ۲۰ تومان تصویب شد که به عیالات شماها بدهند. بعد نزد حکاک آمده، چهارهزار بقیه طلب مَهر اسم خود را دادم. به بازار آمده، حجره آقا میرزامهدی آقایی آمده، نبود، با وثوق شریکش و یک نفر دیگر قدری صحبت مازندران و گرفتاری و استخلاص شیخ عابدین و ناخوشی او را بیان نمود مشاورالممالک او را مستخلص نمود. بعد به خانه آمده نهار با احمد و بتول و ننه اسماعیل آبگوشت و قدری چلو و مسمای بادمجان خورده خوابیدم.

بعد از خواب بگفتا تجلی و معظم السلطنه گنبد قابوس آمدند. از تجلی پرسیدم کی آمدید؟ گفت روز عید و در چهارم، پنجم ماه از استرآباد خارج شدیم. بعد معلوم شد که هر دو نهار در خانه آفاسیدهاشم پهلوان بودند و از من پرسش حال او و اقتدار را نمودند. گفتم بد هستند. تفصیل کشته شدن سعادت السلطنه در استرآباد و متهم شدن خودش و ضیاء حضور و ابوالفتح خان و رئیس تحدید و رشید السلطان را به قتل او و مذمت زیاد از میرزا علی اصغر خان امین مالیه استرآباد برادر اقتدارالدوله را نقل کرد. معظم هم تفصیل اسلامبول و حقه زدن احتشام السلطنه به نظام السلطنه که اول با هم محرمانه یکی شدند، ولیکن به همدیگر اطمینان دارند که دوست و دشمن همدیگر چون باید بشناسند از همدیگر هر قدر بگویند نرنجند. بالاخره نظام السلطنه فهمید که احتشام السلطنه پدر او را درآورده و پا به او زده.

بعد یک به غروب با هم بلند شدیم و چون من باید به منزل مرآت الممالک می‌رفته، منتظر بود، عذر از آقایان خواسته با هم بیرون آمدیم. معظم هم قدری از مشاورالممالک که من از طرف او قول دادم که موافقت با متحدین بنماید به قونسول عثمانی. او هم قول مرا پذیرفت و مرا به مساعدت مشاور اطمینان داد بیان کرد. بعد آنها سوار واگون. من هم منزل مرآت. ایشان کاغذی نوشته و تا ساعت یک و بیست دقیقه به غروب منتظر من بود و رفته بودند. نوشته بود که باید عیالات مشکوّه به خانه آفاسید کمال الدین [رفته] و حاج محمد باقر کاشانی هم تجار را جمع و به

هیئت وزراء و در پیشگاه شاه رفته امنیت سایر محبوسین را از شاه بخواهند و اگر تأخیر شود احتمال خطر به جهت محبوسین خاصه دو نفر مشکوۀ ارداقی را دارد. بعد سپردم که من فردا صبح به منزل شما خواهم آمد. پسر مرآت قبول کرد.

[۵۵۱-۵۵۲-۵۵۳]

نوبت غلبه خارجه

دوشنبه شانزدهم ذی حجه - [...] [به اکبرآقا] گفتم آقای اقتدار اگر روزی برای محاکمه رسید معلوم می‌شود. حالا که نوبه غلبه خارجه است بر ایرانی بدبخت. این است حال تقی‌زاده و نواب و مساوات و سلیمان میرزا و آقاسیدجلیل و تربیت و اسدالله‌خان و منشی‌زاده و رشیدالسلطان و حسین خان‌لله و مشکوۀ ارداقی و عماد و چندین نفر دیگر. نمی‌خواهد این قدر میدان‌داری نماید؛ این سرینده و چوگان او. بعد آقای خلخالی را در خیابان دیده مرا از اکبرآقا جدا، صحبت میان افتادن خودش در تقسیم ترکه بین ورثه مرحوم حاج علی شالفروش و عارض شدن احمدآقا به عدلیه و غیره نمود و خیال داشت به خانه امین‌الملک برود برای معالجه چشم. بعد صحبت اینکه چون تنها ماندیم چند نفری ما را می‌خورند باید فکر نمود. گفتم الان فکر مشکوۀ ارداقی و عماد اقدام است که محل خطر هستند. گفت اول ما باید تهیه مدافعه با چند نفر که صدرایی و تدین و نجات و دوسه نفر دیگر را بنماییم. بعد آنها حالشان درست خواهد شد. گفتم تا ما فکر این کارها را بکنیم آنها را تلف خواهند کرد. قرار شد فردا صبح من بروم منزل ایشان که چه کار باید کرد.

در این ضمن مشیراکرم رسید و مرا به اصرار برد منزل که کار لازمی دارم، درشکه گرفت، سواره رفتیم. من متفکر، بعد معلوم شد یازده هزار تومان اسکناس از بقیه فروش دو ده خودش، اغلان تپه و چنبرین، داشته و به واسطه اشتهاش شکست انگلیسی‌ها در میانج و بادکوبه و تخلیه رشت و زنجان [از] انگلیسی‌ها و حمل پول زیاد سابق آنها را [به] بانک طهران اسکناس و از ما به وحشت افتاده، او هم جزو اجتماع اسکناس‌ها را به چهل و چهار کیسه دوپست و پنجاه تومانی از بانک تبدیل و بنده را

برای کمک در شمیران به خانه برد من هم دو کیسه را شمرده بدون کم و زیاد. گفتم دیگر شماره باقی‌ها لازم نیست اگر هم کم باشد دیگر بانک به شما نخواهد داد. ایشان هم قبول. بعد ناهار آبگوشت خاصه و خرجی و چلو و مسمای بادمجان و بادمجان سرخ کرده و خربزه خورده، شاهزاده قدس السلطنه هم به حیاط ایران‌الدوله برای وضع حمل یک دختر که خدا به معتمدالدوله داده بود رفته، بعد عصر چای خورده با مشیراکرم سوار واگون برای خرید روغن به دکان آقا میرزا عبدالله رزاز رفته، آقا میرزا عبدالله نبود. با هم به حجره مدیرالصنایع رفته صحبت جواهراتی که به تقویم پسر حاج شکرالله جواهری خود مشیراکرم ده یک [۱] کم کرده خریده بود و میل داشت که به توسط مدیر ده یک نفع شود، مدیر را دیده قرار شد فردا صبح مدیر به خانه مشیراکرم رفته جواهرات را معاینه نماید. [۵۵۶-۵۵۷]

مجلس ختم بی‌رونق در خانه ابوالفتح‌زاده

بعد به خانه ابوالفتح‌زاده رسیدیم، درب در جاروب و آب‌پاشی. یک آژان روی صندلی. وارد حیاط شدیم. در حیاط دو نفر مستخدم کلاه‌نمدی، یکی مواظب چایی، یکی هم قهوه و قلیان. اما ابدأ کسی توی حیاط نبود. یقین کردیم جمعیت همه رفته‌اند و ما دیر آمدیم. گفتند هنوز هیچ کس نیامده. واقعاً مثل این که آسمان‌ها به سر من فرود آمده. گفتم یا للعجب، ملتی که از آمدن به فاتحه و دوستانی که به جهت ترحیم و تسلیت که این همه شرعاً قریب به وجوب است فقط به ملاحظه نیایند و وحشت نمایند، نمی‌دانم از شدت تضییق یا از فرط بی‌حسی و ضعف مردم است. واقعاً مبهوت و متحیر لب سکوی ایوان با مدیر نشسته، ناله جگرخراش مادر و عیال ابوالفتح‌زاده نمک‌تندی بر جراحات قلبم آورد. معلوم شد هفت اولاد و یک خیل عیالات دیگر هم دارا بود. نمی‌توانم کلمات جگرخراش آنها را به تحریر بیاورم. آقای نجات شریف آورده، با حال تألم، صورت محزون. اگر چه گمان نمی‌کنم که سرخی رویش از خجالت [بود] که به سر فاتحه و تسلیت کسان مقتولش آمده که خود کشته و خود عزاداری می‌نماید. جای رفقایش آقای صدرایی و آقای تدین و

آقای ملک الشعرا و ساعت‌ساز و حاج محمد باقر کاشانی و آقا شیخ ابراهیم زنجانی و چند نفر دیگر خالی بود که ببینند چقدر جمعیت زن و بچه را از بی‌معاشی خاک مذلت به سر کرده‌اند؛ یا الله المنتقم، یا مغیث الملهوفین. بعد دو خواهرزاده‌های میرزا جهانگیرخان آمده مبهوت نشسته. من مقارن مغرب بلند شده بیرون آمدم. در بین راه نقیب‌زاده را درب خانه‌اش دیده سفارش نمودم که فردا به ترحیم ابوالفتح‌زاده بیاید. او خبر داد که مشکوة‌الممالک را دیشب در باغ یوسف‌آباد تیرباران نموده‌اند؛ هر دم از نو غمی به مبارکبادی بدبختان می‌آید. [۵۵۸-۵۵۹]

وضعیت متزلزل مشاورالممالک

سه‌شنبه هفدهم. - صبح بعد از چایی با آقاسید تقی و بچه‌ها، احمد و بتول به مدرسه، عیال عمادالکتاب به خانه آمده بود. ده تومان از وجه سردار جنگ که به جهت او تخصیص داده شده بود و دو مرتبه من و یک مرتبه احمد رفته بودیم منزلش و ندیده بودیم به او داده شد. بعد بیرون رفته به منزل آقای خلخالی رفته که با هم برویم ترحیم ابوالفتح‌زاده. صحبت‌ها به میان آمد در خصوص مشاورالممالک و اشتها ریاست وزرایی او. گفت نمی‌شود چون امین‌الممالک گفت که او مساعد نیست و اینکه می‌گوید سفارت عثمانی مساعدت می‌کند و زمر هم مخالف نیست، این از اشتها ریاست دامادش است و الا سابقاً وثوق‌الدوله یک روز در سلیمانیه زمر را ملاقات و روابط با هم را در خصوص اینکه نصرت‌الدوله و مشاورالممالک را به کابینه نیاورد، خاصه مشاور را. وثوق‌الدوله که وارد [دولت] شد، مشاور را به کابینه آورد، تنفر زمر و نزهت از مشاور بیشتر است تا از خود وثوق‌الدوله. [۵۶۰]

وضع حال من و روزگار نامراد

شنبه ۲۱ ذی‌حجه - [...] غروب آقایان رفته، من هم دیدم که احمد با حال تب برای گرفتن نان رفته و نیامده به فکر بدبختی مردم افتادم. من که بالنسبه به خودم استقلال در معاش دارم و این قدر به تنگنا افتادم، همه ساله من پانصد ششصد تومان خرج داشتم و امسال که همه چیز سه‌مقابل و چهارمقابل و پنج‌شش‌مقابل

ترقی کرده و مداخل سال گذشته من از املاک اتفاقاً از پانصد تجاوز نکرده و امسال نه می‌توانم آرد و گندم و روغن و حبوبات از کمره بیاورم، راه‌ها ناامن، مکاری نایاب، گندم و آرد را می‌گیرند، در شهر هم آقای وثوق‌الدوله بدتر از موکلین آب فرات، نان را به روی همه بسته که شخص هم نتواند تهیه نان نماید، نان‌ها به قدری تلخ و تند و شور، آن هم باید صبح بروند ظهر دو نان و بعد از ظهر بروند شب آیا دو نانی گیرشان بیاید یا نه؟ تا حالا احمد می‌رفت، حالا او هم ناخوش. من هم که قوه نگاه داشتن خودمان را به زور دارم، چه جای آنکه نوکر بگیرم. بتول هم ناخوش، پول هم ندارم و تمام شده، از کمره هم پول طلب دارم؛ آقای سالار محترم، آن ابن‌الوقت بی‌حقوق، آن شارلاتان بدبخت، آن نیست کن روح شرافت و درستی، آن مکار غدار، آن چاخان زبان باز که مرا ضامن به نقیب‌زاده داد و سیصد و کسری پول تنزیلی گردن من گذاشت، چون دید که من محل حمله کلاب سیاسی شده‌ام، او هم از وق و دیگران به من عوعو کرد.

آرد که نیست، بازار هم نان به صعوبت. احمد هم افتاده، خودم هم غصه عیالات دربه‌در مقتولین و محبوسین و بی‌چیزی و آن همه غصه و وحشت آنها، غصه همشیره و اطفالش، غصه رفقا و اقوام که همه را می‌بینم و می‌گویند و هیچ کاری از دستم بر نمی‌آید؛ خودم که قوه مساعدت ابداً ندارم، رفقا هر کدام نمی‌توانند، بیچاره‌ها را چه تحمیل نمایم؟ بعضی مثل بیان‌الدوله که برای عیال مقتولین اظهار می‌شود، شدت امساک و خست، قساوت برایشان آورده، آن وقت احتمال تمول را در حق مقتولین به یقین تمول بدل و حکایت و نقل از متقلبین را وحی منزل در عقیده می‌گیرند و به طفره می‌گذرانند. فقط سردار جنگ پانزده تومان مساعدت نموده که ده تومان به عیال عماد و پنج تومان به مادر لاله دادم. سایرین را باید آقایان و آورندگان ننگ اسم گذاشت. حال من که این قسم است. فقرا و ضعفا چه کنند ای خدا؟ مگر بعد از دسته اعیان و کارکنان آنان، سایرین بشر نیستند و از نان به این بدی و تلخی هم با این ذلت و نکبت شکمی سیر نتوانند بکنند؟ [۵۵۷]

شیخ عابدین حمامی و صد تومان وثوق الدوله

چهارشنبه دوم محرم ۱۳۳۷ - [...] بعد [مرآت‌الممالک] مذاکره نمود که صد تومان هم وثوق الدوله برای آقا شیخ عابدین حمامی فرستاد. معاون السلطنه گفت به توسط قویم‌الممالک که قوام‌التجار کرمانشاهی باشد. بعد مذاکره و صحبت صلح متحدین و متفقین شد. سه به غروب بلند شده به خانه مشهدی رمضان بقال به ترحیم عیالش رفته، از آنجا میرزا سید ابراهیم توپخانه را دیده، گفت تعجب می‌کنم که پسر من از لندن کاغذش آمده، شاید به اسیری آنجا او را برده‌اند. بعد سوار واگون شده، میدان توپخانه پیاده. حسین خان حمال را با برادرش در اطاق‌های نظمی دیده، گفت اقتدار الدوله یک حکم خلاف قانون نموده و ما را گرفتار اینجا نمود. بعد به اطاق محبوسین رفته، قاضی و عماد و مشکوة و محمد علی خان را دیده، قدری صحبت صلح که مشهور است نمودم و ضعف انگلیسی‌ها را و حقه بازی آنها را نقل نمودم. برای اینکه قدری مسرور شوند راست، دروغ، هرچه نظرم آمد گفتم. [۶۲۰]

گرفتن شهریه از مصدق برای خانواده محبوسین

جمعه چهارم محرم ۱۳۳۷ - [...] بعد به متین گفته بودم که یک وجهی از عم آب بزرگوارش برای محلی به عنوان شهریه گرفته باشد اما اسم نبردم که شاید بترسد و از این خیر واجب محروم شده و بنماید و او برای کسان محبوسین بود که یا دولت برای آنها تصویبی نماید یا از محبس خود آنها بیرون آیند. مصدق هم سی تومان قبول کرده بود. من خیال کردم تقسیط به دو ماه نمایم. باز در ماه سیم اگر خدا نکرده محتاج شدیم باز اظهار نمایم. بعد ساعت دو از شب رفته در خدمت آقای عین‌الممالک و متین الدوله بیرون آمده، ایشان به منزل. من هم به خانه. شام آبگوشت بادمجان و گوجه‌فرنگی با گندم پوست کنده و انگور خورده، کاغذی هم عصر از وزارت مالیه خصوصی از معتمد السلطنه جواب کاغذ من که حجة الاسلام کیست آمده بود. اما باز همان کاغذهای پیش که طفره از جواب حقیقی و دسایس

معاویگی. امروز هم به واسطه مختصر باد و ابر و ترشچی، هوا قدری حبس و سر کوه‌ها برف مختصری آمده، زمین‌ها نمی برداشت. [۶۲۵]

امتحان اخلاق برای مساعدت عیالات محبوسین و عالی‌ترین باشرافان ایران

شنبه پنجم محرم. - صبح بعد از خواب و نیم جزو تلاوت قرآن و چایی، یک وکالت‌نامه از طرف همشیره خطاب به محاسبات مالیه که صدیق حضرت وکیل در اخذ شهریه خانواده مساوات است نوشته به احمد دادم که به امضای عمه‌اش رسانده. او و بتول رفتند به مدرسه. من هم بیرون آمده. هوا هم از دیشب بر ترشحات و ملائمت افزوده بود، به فاصله دو ساعت آفتاب خوبی شد. پیاده از راه بازار به خیابان و طرف خانه سردار جنگ رفته. چون این سه چهارروزه منتظر اینکه خود او پانزده تومان شهریه که من از او برای عیالات محبوسین در ماه گذشته تقاضا نموده بودم که تا خداوند فرجی برای آنها برساند او بدهد و ماه گذشته را داد. این چند روزه [این] ماه که نفرستاد و از حال عیالات ارداقی و عماد، خاصه مادر و خواهر لاله که شنیدم لحاف خود را فروخته‌اند و دلم فوق‌العاده آتش گرفته بود. برای تذکر به خانه سردار جنگ رفته، نمی‌دانم حقیقتاً ابهت و عظمت خود را چون خواهش داشتم کم دیدم و به نظر خود، خود را خفیف یافتم یا آنکه حقیقتاً چون سردار جنگ به واسطه اینکه احتیاجی به من فرض نمی‌کند داشته باشد و ملاحظه بدبختی افراد بشری که کسان و کفیل آنها فداکاری کرده و امروزه در انظار محافظه کاران و بی‌علاقگان وطن هم خوار و ذلیلند نمی‌نماید. من هم که برای قوت لایموت عیالات آنها تقاضا می‌نمایم بیشتر باید خوار و بی‌مقدار جلوه‌گر شوم. البته حقارت را جلوه‌گر خواهم شد. بعد از ملاقات و قدری صحبت و چایی و سیگار بلند شده چون خود او منتظر شدم اظهاری نماید و نکرد، متذکر شدم، قبول نمود که به قدر قوه مساعدت نماید، اما به گرمی و میل به این مساعدت ندیدم. البته همچو مملکتی که این اشخاص با این اخلاق، خوب‌ترین اهالی باشند و تمام توجه آنها به این باشد که نمایش عمارت، لباس و اسباب خود را به مردم بدهند و ابداً از روی طبیعت، فکر اشخاص فداکار بزرگ نباشند و شاید این مقدار مساعدت

هم به رودرواسی باشد، البته آن مملکت باید به اسارت برود. اگر انسان کمک شخصی و پرستش آنها را بنماید همه قسم اطاعت دارند و اگر برای وجدان وطن پرستی باشد مثل این است که جانشان بالا می‌خواهد بیاید، کاری می‌کنند. اما من بدبخت چه کنم؟ نخواهم آنها تلف می‌شوند. بخواهم این مصیبت‌ها را می‌بینم. بعد قرار شد فردا یا پس فردا احمد را بفرستم به قدر قوه مساعدت نماید.

[۶۲۵-۶۲۶]

میل شیخ محمدعلی قزوینی به وکالت قزوین

یکشنبه ششم محرم - [...] بعد آقا شیخ محمدعلی قزوینی آمده، ایشان هم معلوم بود میل به وکالت قزوین را داشت که بنده به شاهرودی بنویسم و توصیه نمایم. بعد با آقا شیخ محمدعلی قزوینی بیرون آمده به ترحیم مادر آقا شیخ حسن خان و خواهرزاده‌اش که سه روز قبل به همین مرض کلرا فوت کرده‌اند رفته، غلامرضا خان نظمیہ رشت هم در بین راه رسیده، آمد. ساعتی نشسته، بلند شدیم. آقایان به منزلشان، من هم به خانه با بتول و ننه اسماعیل آبگوشت به خورده بعد چایی. سه به غروب بیرون آمده به نظمیہ رفتم. کاغذ محاسبات را که تصویب‌نامه هیئت وزراء برای شهریه عیالات ارداقی و عماد و تقاضای معرفی یک نفر از طرف آنها به آن اداره شده بود به ارداقی و عماد نشان دادم. به بنده گفتند ما کسی نداریم، شما این زحمت را قبول فرمائید. من هم قبول نمودم. به قدر ساعتی با آقایان صحبت و برای تفریح خاطرشان قدری راست و دروغ اخبار منتشره بی‌مدرک مرکز را به آنها گفتم. اما ارداقی واقعاً ناخوش و به سکوت اصرار می‌نمود. بعد بیرون آمده و از راه دربار، بین خیابان، بهمن را دیده، اظهار محبت و ارادت نطق دیشب من که عقیده شما را نمی‌دانستم بیان نمود. اما تمام برای صید من این حرف‌ها را می‌زنند که از اسرار من مطلع و خصم را مطلع نمایند، غافل از این که اسرار من هرچه هست اظهار من است.

بعد بازار آمده احوال آنتیکه‌چی را پرسیدم. گفتند چند روز قبل دختر بزرگی داشته به مرض فوت شده، همان دختری که علاقمند به او بوده است. خیلی دلم

سوخت. بعد آقامیرزا حاج آقا را دیده، گفت دیشب یکشنبه یخه مرا گرفته بودند که بروم منزل مقوم، حوزه. من جواب دادم و آقایان خیلی به هروله افتاده برای تشکیلات. بعد آقا میرزا عباسقلی خان را رفته در دکانش دیدم. قدری صحبت هم که باز گرفتار شده نمودم که باز می خواهند به جبر مرا شکار تشکیلات و وثوق الدوله نمایند. یک چایی خورده بلند شده، کمر عبایم شکافته شده بود، دادم به میرزاعلی آقای خیاط دوخت. [۶۳۱]

معاهده جدید تدین، صدرایی و ملک الشعراء با وثوق الدوله

سه شنبه هشتم محرم - [...] بعد خلخالی را دیده، قدری تنها با هم صحبت از اینکه تدین و ملک الشعراء و صدرایی با وثوق الدوله معاهداتی در تحت پنج ماده کرده و آن معاهده سابق پاره شد. حفظ استقلال ایران، حفظ بی طرفی ایران، تقویت دموکراسی، حفظ افراد از وثوق الدوله، حفظ وثوق الدوله از افراد.

کمیته جدید حزب

کمیته را هم قطعی نموده اند از هفت نفر: تدین، صدرایی، ملک الشعراء، میرزا علی اکبر، میرزا زین العابدین جواهری، حسن حلاج، دکتر حسن خان و قرار گذاشته [اند] بعد از تشکیل کمیته مخالف را اعدام نمایند^۱ نجات هم در حضور خلخالی و امین الملک گفته بود من خواستم دفاع و جلوگیری از قتل و اعدام چهار نفر بکنم، تدین و صدرایی و ملک الشعراء در حضور وثوق الدوله به من حمله کردند که کمک از ترور می کنی. صدرایی به خلخالی گفته بود که چه انعکاسی از قتل آنها در مردم پیدا شد.

بعد با خلخالی گفتیم برویم و تنکابنی را ببینیم و قدری صحبت بکنیم. بعد با هم رفتیم درب منزل همشیره، به خلخالی گفتم شما تشریف ببرید، من نیم ساعت بعد می آیم. به خانه همشیره رفته آقاسید علی گفت سالار حشمت از سفر آمده و اظهار

۱. به علت فرسودگی سند یک جمله ناخوانا.

داشت که تجدید عمل خانه بیع شرطی مساوات را می‌خواهم بنمایم. بعد قرار شد روز سه‌شنبه عصری من بروم آنجا. بعد همشیره را دیده، قبض یکصد تومان مجلس را گفتم نوشت، من هم [در] حاشیه تصدیق نموده، آقای خلخالی آمد که تنکابنی منزلش نبود. بعد با همه برگشته درب خانه آقا سید جواد جوکار، چون ناخوش بود احوالپرسی نموده بعد به سمت مغازه آمدیم. او رفت مغازه، من هم دیدم موقع رفتن به روضه‌ها گذشته، به سمت خانه آمده، ناهار آبگوشت با احمد و بتول خورده، قدری تحریر، احمد هم کاغذ مرا به صدیق حضرت داده، بعد صدیق حضرت گفته بود که اسامی عیالات و اولاد ارداقی و عماد باید در کتابچه نوشته شود و پنجاه تومان را هم از عین‌الممالک گرفته پانزده تومان به مادر لاله دادم. بعد از ناهار متین‌الدوله آمد و مبلغی سی تومان را که مصدق‌السلطنه داده بود آورد؛ پانزده تومان او را بابت پولی که به مادر لاله از پنجاه تومان قرض خودم که از عین‌الممالک برداشته بودم کنار گذاشتم و پانزده تومان دیگر را به احمد دادم که در ماه آتی به مادر لاله بدهد. بعد متین‌الدوله رفته، من هم مشغول تحریر و چایی. آقای خلخالی آمد. بعد آقامیرزا محسن و بعد پسر شیخ‌العراقین؛ منتظر شدیم که دو نفر دیگر هم بیایند. معلوم شد یکی عذر داشته و یکی دیگر به او خبر نداده‌اند. قرار شد روز سه‌شنبه عصری بمانیم که به همه خبر داده بیایند اینجا. [۶۳۵-۶۳۶]

۲۵ هزار تومان تقدیمی و ثوق‌الدوله به شاه

یکشنبه ۱۳ محرم - [...] بعد [معاون‌السلطنه] ملاقات سردار منصور را گفت که بعد از کابینه و ثوق‌الدوله شاه پشیمانی خود را اظهار کرده بود، از بس که [شاه] طماع است زمینه‌ای که پیشکشی برای خودش از کابینه تهیه نماید دیده با وجود اینکه بیست و پنج هزار تومان از و ثوق‌الدوله گرفته بود، پانزده هزار تومان سفارت انگلیس داده بود، ده هزار تومان هم مشارالملك از حقوق یک ماه وزراء. بعد ایشان به خانه، من هم به خانه آمده، ناهار نان و پنیر و انگور و آش با احمد و بتول خورده، ننه اسماعیل فقط نان و پنیر. بعد چایی خورده بیرون آمدم. درب دکان آقامیرزا عباسقلی خان قدری نشسته، احمد هم که صبح رفته بود به

وزارت داخله به عصر وعده کرده بودند، فرستادم، مراجعت کرد که به فردا افتاد. بعد به اداره محاسبات مالیه رفته چهار ورقه تعرفه خریده به نظمیه رفتم. آقا میرزا علی اکبرخان و عمادالکتاب تعرفه عیال و اولاد خودشان را اسماً و سنناً نوشته، مختصری صحبت نمودم. بعد بلند شده پیاده یک و نیم به غروب در خیابان، امیرمعزز حاکم کردستان را دیدم می‌رود با کالسکه، عیالاتش خیلی مجلل. [۶۴۷]

مجدد گرفتاری انبار گندم

دوشنبه ۱۴ محرم - [...] بعد خانه یمین رفته، گفت آدمم مجدداً آمد عقب شما به خانه. گفتم من می‌روم انبار، آدمت را زود بفرست آنجا. بعد سوار واگون شده به انبار رفتم. خداوندا چه بگویم که انبار چه هنگامه و چه زندان گرفتاری برای مردم است؟ بالاخره ساعت دو از شب گندم‌ها را که عبارت از دو خروار یمین‌الملک و سی و پنج من از...^۱ دیروز عصر از نصیرآباد کرج بار کرده و یک نفری هشت شتر را آورده، روز هم در انبار تا ماها بعد از ظهر رفتیم و او به انتظار و نانش را هم دزدیده بودند، نه پول داشت نه رفیق. نه جرأت اینکه بارها و شترها را ببندازد و بیرون بیاید. تا اول مغرب هم ما گرفتار گرفتن جواز و آن هنگامه‌ها بودم. شترها هم یک بار پیاز و قریب دو خروار و پنجاه من گندم. شترها هم از شدت گرسنگی حال آمدن را نداشتند. دلم سوخت، ساریان را به مجرد رسیدن چایی داده، قپان نزده شترهایش را دادم بردند در کاروانسرای جنب خانه. بعد که شترها را راحت نمودم، شام نان آبگوشت. بعد قپان گندم‌ها شد و توی حیاط آورد. بعد فرستادم توی حیاط اندرون خوابید که راحت شود، واقعاً رمق نداشت.

بتول هم گفت آقا میرسید محمد طباطبایی همدانی و شیبانی مجدداً امروز آمده بودند و گفتند فردا دیگر شما بیائید. میرزای میراب هم برای قسط پول [آمد] و تعرفه شهریه را هم ارداقی و عماد فرستاده بودند. دو نفر دیگر آمده بودند اسم خود

۱. یک سطر ناخوانا.

را نگفته بودند. بعد شام خورده، نان تازه خانگی و آبگوشت و خریزه خورده خوابیدیم و از شدت خستگی تاریخچه امروز که خیلی صحبت‌ها بود به اختصار گذراندم. [۶۵۰]

جهنم دنیا

سه‌شنبه ۱۵ محرم - [...] بعد ایشان رفته، ساریان آمد و قدری دبه و اظهار اینکه از میدان تا به اینجا آمده‌ام و دیشب و امروز مانده‌ام. من هم چندان اعتنا نکرده، هفت هزار هم از بابت سی و پنج من گندم که از خودش خریده بودم زیادی داده بودم دیگر پس نگرفتم. او رفت، من هم مشغول تحریر. نهار زن آقا سیدجلیل با بچه‌اش آمده، نان، آبگوشت و خریزه خوردیم. بعد از نهار چایی. ننه اسماعیل هم چون دیشب و امروز با او قدری صحبت نمودم باز لوس شده بنای کج‌تابی گذاشت. بالاخره با اوقات [تلخی] بلند شده ساعت چهار به غروب بیرون آمده منزل یمین‌الملک رفته، تفصیل بدی و خرابی گندم را گفتم که این گندم بالاتر از گندمی [است] که آدم را از بهشت خارج کرد، این گندم آدم را از جهنم دنیا خارج می‌کند. بعد عذرهای خیلی غیرملازم با سؤال آورده که رعیت‌ها ناخوش، ساریان گیر نمی‌آمد، به عجله شما خواسته بودید.

بعد بیرون آمده به منزل آقامیرزا داودخان رفته، عیادت از معالجه و عملی که به جهت بواسیر کرده بود نمودم و تفصیل آمدن تنکابنی، خلخالی، خودم و آقا شیخ ابوطالب را صبح جمعه باید بگویم، صبح فردا را اشتباهاً گفتم. آقای عین‌الممالک هم به عیادت آمد. اوراق تعرفه عیال قاضی و عماد و دو اولاد آنها که نوشته و هویت تعیین شده بود به ایشان داده که برای صدیق حضرت بفرستند. [۶۵۱]

وضع خانواده ابوالفتح‌زاده

یکشنبه ۱۲ صفر ۱۳۳۷ - صبح بعد از چایی احمد را فرستادم خانه نیرالسلطان که اگر هست بروم. آمد و گفت منتظر است. بیرون رفته مادر و عیال ابوالفتح‌زاده رسیدند و شکوه زیاد از پریشانی که با چندین سر عیال مانده‌ایم بی‌معاش. گفتم از

وضع شما کاملاً مسبوق، اما خداوند وثوق الدوله را از کابینه نیست و رویش را سیاه کند که حال جمعی را تباه و روزگار چندین خانواده را سیاه کرده. من منتظرم کابینه بلکه نیست شود تا کابینه جدید حقوقی برای عیالات بی پرستارها معین کند.

[۷۰۲]

یکشنبه ۱۹ صفر. - صبح بعد از خواب و چایی بیرون رفته به خانه خلخالی بر حسب وعده رفتم. میرسید مصطفی خان، آقا شیخ حسین، پرویز، خلخالی، من، آقاخلیل چون چند نفر دیگر بنا بود، نیامدند. قرار شد روز چهارشنبه اول آفتاب منزل میرزا سید مصطفی خان برویم و صحبت طرز اقدام در تشکیلات را حل نمائیم. بعد بلند شده به اداره محاسبات رفته، صدیق حضرت را دیدم. گفت که مقرری شهریه عمادالکتاب و ارداقی را بعد از تومانی یک عباسی و صدیک برای معارف، فرستادیم، آدم برده بود نزد عیال مساوات. حال باید از او پس گرفت و به آنها داد. بعد مقارن ظهر بیرون آمده به منزل طباطبایی همدانی رفته، شیبانی، دکتر میرسید حسین خان، ناظم التجار کرمانی، وثوق السلطان، منتصرالدوله، قدری صحبت و منتصرالدوله از من رنجید؛ چون گفتم سابقه تو نزد من از تواتر مسموعات بد است. بعد آنها به خانه نظام السلطان روضه، من هم به مسجد شیخ، روضه رفته تا ساعت سه از شب. احمد آمد مسجد گفت امروز مقارن ظهر والده آقا میرزا محمد مهدی^۱ و آقامیرزا زین العابدین^۲ از مشهد آمدند و خانه هستند. بعد آقامیرزا زین العابدین در مسجد بود با هم آمدیم خانه. شام آبگوشت و قلیه کدو و چلو و مسمای بادمجان خورده خوابیدیم. [۷۱۲]

سه شنبه ۲۱ صفر. - صبح بعد از خواب، آقامیرزا محمد مهدی و آقامیرزا حبیب الله و آقامیرزا زین العابدین و مشهدی محمدرضا و آدم آقازاده با مادرش و عیال آقا میرزا حبیب الله همگی جمع شده چایی و نان خوردیم و تهیه ناهار به جهت آنها دیدیم. بعد قصد حرکت به آنها غلبه، بلند شده، عموماً بلند شده به

۱. مادر بزرگ امام خمینی (همسر حاج میرزا احمد خوانساری و مادر هاجر خانم احمدی مادر امام خمینی).
 ۲. دایی امام خمینی.

عزم فروش مال‌ها در میدان و رفتن به حضرت عبدالعظیم خدا حافظی کرده رفتند. بعد من هم بیرون آمده به عزم نظمیه حرکت.

حاج جلال لشکر می‌آمد، خواستم برگردم، قبول نکرده، به خانہ نیرالسلطان رفتیم، چایی خورده، قدری صحبت به هم زدن انتخاب ناصرالملک را برای کمیسیون اروپا نموده، بیرون آمدیم. حاج جلال لشکر از درب نقاره‌خانه سوار واگون، من هم نزد صدیق حضرت رفته، قبض همشیره را که پول عماد و ارداقی را گرفته بود گرفته، خودم قبض دادم. بعد بیرون آمده قدری ابریشم و قرقره خریده به خانہ آمدم. ناهار آبگوشت با بچه‌ها و معصومه و خاله اسماعیل خورده، بعد چایی خورده بیرون آمدم سوار واگون شده میدان توپخانه، آمدم به نظمیه گفتند امروز ملاقات محبوسین نمی‌شود، فردا. گفتم پول آنها را آورده‌ام. قبول نشد. [۷۱۲]

دادن شهریه محبوسین

چهارشنبه ۲۲ صفر - [...] بعد مقارن ظهر بلند شده به خانہ همشیره رفته، نبود. از آنجا به نظمیه. بعد از ظهر رسیده، رئیس محبس تفقداً مرا برد. ارداقی را ۲۴ تومان و ۲ قران و ۱۱ شاهی و عماد را ۱۹ تومان و ۴ قران و یکشاهی بابت شهریه [ماه] میزان آنها دادم. بعد بیرون آمده سوار واگون شده به خانہ آمدم دیدم ننه اسماعیل شاهزاده عبدالعظیم نرفته، اما خواهرش با شوهرخواهرش ناهار خورده رفته بودند. من هم ناهار آبگوشت خورده، چینه کش آمد، یک اسکناس دو تومانی هم به او دادم. بعد مشغول چایی و تحریر شده. [۷۱۴]

ارسال نامه تشکر برای شاه

چهارشنبه چهاردهم ربیع الاول - صبح بعد از چایی پاکت شاه و اعزازالسلطنه را به احمد داده که به اعزاز برساند. بعد خودم بیرون آمده سوار واگون شده، میدان توپخانه پیاده به دیدن عمادالکتاب و ارداقی به محبس رفته، قدری صحبت. گفتند متوحش بودیم که تو را گرفته‌اند. بعد بیرون آمده به دیدن استاد حسن خان نجار رفته، دیدنش در دکان نمودم. بعد نزد استاد محمدعلی محلاتی رفته از آن جا میرزا

حبیب‌الله خان پستخانه را دیده قرار شد بعد از ظهر جمعه منزل فتح‌السلطنه برویم.
[۷۴۶]

عیال ارداقی

چهارشنبه ۳ جمادی‌الاول. - صبح بلند شده با همشیره و بچه‌ها چای می‌خوردم عیال ارداقی و آقا حسین نوکرش آمده، اظهار داشتند که اگر توسلی به وثوق‌الدوله بنمایم چه طور است؟ گفتم اگر فقط توسل شما باشد گمان ندارم مفید باشد و اگر ضمایمی داشته باشد عیب ندارد. گفتند ضمیمه ندارد. بعد بلند شده رفتند.

رخت‌شور هم آمد. بتول هم به جهت زخم پایش نتوانست برود مدرسه. همشیره را هم بتول نگاه داشت. من هم بیرون آمده از راه خیابان منزل دکتر اسماعیل خان سعادت رفته، تبریک جلوس او را به صندلی طبابت داده، قرار شد توصیه او [را] به دکتر سیف‌الاطباء بنمایم که مأموریتی به او بدهند. بعد بیرون آمده منزل آقا شیخ ابوطالب رفته. گفتند منزل مستشارالدوله رفته، بعد به منزل حاج امین‌التجار اصفهانی رفته. مجلل حاکم کاشان هم بود. من به خیال ارباب کیخسرو با او لدی‌الورود تعارف گرمی نمودم. بعد میرزا اسماعیل تفرشی آمد. معلوم شد به ریاست انبارداری تحدید خراسان منصوب شده. قدری صحبت نصرت‌الممالک را نمودم. معلوم شد که مأموریتی در خراسان به او داده‌اند. بعد صحبت اینکه برای مهاجرین برلن و محبوسین نظمیه و تبعیدشدگان قزوین فکری نماید و درصدد چاره‌جویی بشود تا قریب ظهر صحبت. بعد بیرون آمده منزل بصیرالدوله رفته، نبود. از آنجا سوار واگون به خانه آمدم.

همشیره و بتول و ننه اسماعیل و رخت‌شور ناهار خورده بودند. من هم ناهار آبگوشت، بعد چایی. بعد بیرون آمده خانه عین‌الممالک احوالی پرسیده، قدی صحبت. از آنجا به منزل مصدق‌السلطنه رفته، ساعتی صحبت. مشارالدوله و برادرش سردار فاخر آمدند. تا مقارن غروب، بعد بلند شدم به خانه فطن‌الملک [رفتم] منزل نبود. توپخانه، به نظمیه، محبوسین، ارداقی و عمادالکتاب را دیده،

قدری ارداقی دلتنگی از بدگذشتن به سایرین منجمله میرزا عبدالحسین ساعت‌ساز که یک چشم او در محبس بالکلیه نابینا شده و چشم دیگرش را دکتر نجات‌الله گفتند در محبس آن هم از میان می‌رود و همچنین از بدبختی سایرین. بعد بیرون آمده، شبانه به مغازه خلخالی رفته، خلخالی اظهار داشت که فردا شب به خانه آقا میرزا علی آقا رفته، علی‌زاده و عین‌الممالک را هم خبر نمایم. ممیززاده گفت که پهلوی با کمال جدیت شما را می‌خواست ملاقات نماید، چون مدعی العموم عدلیه از محاسب‌الممالک سمت و عنوان پهلوی را خواسته بود، محاسب‌الممالک هم جواب داده بود که آدم درست و کارکن اداره من و رئیس چاپارخانه از طهران تا خراسان است. بعد اظهار داشت که فردا جمعی می‌روند به سفارت آمریکا برای تشکر از نطق ویلسن. [۸۰۹-۸۱۰]

کمک صمصام‌السلطنه به خانواده حسین خان

یکشنبه ۲۸ جمادی‌الاول - [...] آدم دبیر معزز پاکتی آورد، سی تومان حواله از طرف صمصام که من به جهت مادر و خواهر بدبخت لله تقاضای مساعدتی کرده بودم آورد داد و رسید گرفته رفت. بعد مشیر نظام هم قدری صحبت نموده رفت. نواقل هم رفت. بعد مقداری صحبت آقا شیخ محمد علی و نایب عبدالله خان و رضا قلی خان نموده که چه باید کرد. بعد قرار شد شب پنجشنبه آتیه منزل آقای تنکابنی ما چهار نفر با سه چهار نفر دیگر رفته صحبت نمایم. بعد آقایان رفته، ناهار نان و پنیر و حلواارده و حلوای کدویی خورده، بعد چایی خورده بیرون رفتیم. زرنیخ، نخ خیاطی، گوشت، انجیر، مغز گردو خریده، کاغذ و امانت کمره را به پستخانه داده به حجره میرزا صدرالدین رفته، قدری صحبت، از آنجا به شرکت اسلامی رفته، سی تومان که صمصام‌السلطنه حواله نموده بود گرفته به دارالحکومه رفته، حکم بلدیہ را در خصوص دیوار از میرزا عباس‌قلی خان گرفته به خانه حسین‌علی خان رفته کاغذش را دادم.

از آنجا به نظمیه به ملاقات ارداقی و عماد و محمد علی خان رفته، از آنجا به خانه مادر لله رفته پانزده تومان به خواهر لله که درب در آمد دادم. به مغازه خلخالی.

محسن میرزا، نایب عبدالله خان، پرویز و مجله آنجا بودند. قدری صحبت. از آنجا بلند شده به سمت خانه آمده، در بین کمیسری را دیده گفت فردا صبح اطلاع بدهید، اخطار به همسایه به جهت دیوار خواهیم کرد. بعد به خانه آمده، شام نان و پنیر و انجیر و مغز گردو و قلیه کدوی حلوایی خورده خوابیدیم. [۸۴۰]

در تعقیب محمودخان پهلوی

چهارشنبه ۲۳ جمادی الثانی - [...] چاپارخانه، پهلوی را ملاقات، اظهار داشت که نصرت الدوله سخت تعقیب مرا نموده و گفته باید به واسطه توهینی که به ویستاده‌ل نموده من فصل شود از خدمت دولت. محاسب الممالک ایستادگی کرده که کار دولت به زمین می خورد و او به غیر از کار اداری به هیچ کاری نمی رسد، در هیچ حزب و جمعیتی نیست. دیروز هم کاشانی تلفن زده بود که آن کاغذ که ویستاده‌ل مسود نموده که من رفع سوءظنم از ویستاده‌ل شده و او را ظنین در قتل استوار نمی دانم، جواب دادم که من حاضرم حبس شوم و آن کاغذ را امضا نمی کنم. بعد از مدتی در ددل از چاپارخانه بیرون آمده، به نظمیة حضور شرافتمندان ارداقی و عماد رسیده، تبریک مقام معنوی مظلومیت آنها را داده، قدری صحبت و به امید آنکه در همین هفته مرخص می شوند بودند. خداوندا حبسی ها چه می کشند! آیا غیر محبوسین می فهمند به آنها چه می گذرد؟ [۸۷۴]

معالجه چشم میرزا عبدالحسین ساعتساز

چهارشنبه ۲۹ رجب - [...] میرزا عبدالحسین ساعتساز آمده اظهار داشت چهار ماهه به جهت معالجه چشم از من کفیل گرفته مرخصم نموده اند. عجالتاً نه معاش و نه مخارج. ماهی پانزده تومان دولت قرار گذاشته بود بدهد و بنه هیچ چیز ما نمی رسد. صد تومان دوا و مخارج چشم مرا تعیین کرده اند و مانده ام متحیر. واقعاً از تصور حال او خیلی متألم شده، به نظرم رسید به شهاب الدوله کاغذی بنویسم که مخارج دوا را خود او متحمل و معالجه را به شاهزاده لسان تقسیم نماید. به میرزا عبدالحسین گفتم فردا صبح بیاید خانه، کاغذ را گرفته برساند. [۵۱۴-۹۱۵]

پنجشنبه سلخ رجب ۱۳۳۷ - میرزا عبدالحسین ساعت ساز [آمد] کاغذی به شهاب الدوله نوشتم که تکفل مخارج دواى چشم او را خودش و مجاناً معالجه چشم میرزا عبدالحسین را برادرش لسان بنماید. بعد مادر لاله آمد با یک حال سوزناک از صدمات وارده و بی معاشی. پانزده تومان بقیه سی تومان صمصام را دادم. [۹۱۶]

خواب کمیته مجازات

یکشنبه ۱۶ رمضان - [...] به نظمیه رفتم قدری با ارداقی و عماد صحبت. گفت که من خواب دیدم از شما پرسیدم که می‌گویند ما را مستخلص می‌کنند؟ شما گفتید به این زودی‌ها خیر و از شما دست نخواهند کشید. بعد من پرسیدم که من شنیده‌ام که تا سه ماه دیگر ما را مرخص می‌کنند. گفتید شب ۱۲ شوال شما مرخص می‌شوید. بعد به واسطه امیدوای از اینکه این اوقات اعتصاب در لندن بین عموم حتی نظمیه پیدا شده و ضدیت هندی‌ها و افغان‌ها با انگلیسی‌ها و کناره‌گیری آمریکایی‌ها و فرانسوی‌ها از انگلیسی‌ها امید نیستی رژیم بریتانیا می‌رود. از این امیدواری‌ها خیلی مسروریم که زودتر انگلیسی‌ها به روسی‌ها ملحق شوند.

بعد ساعت یک به غروب بیرون آمده از راه خیابان ناصریه به بازار آمده به خانه آقامیرزا خلیل برحسب وعده رفته، افطار را با هم آبگوشت و دلمه، مربای قیسی و آلبالو، پنیر، سبزی، پالوده خیار و چایی خورده بعد جمعیتی آمد، روضه‌خوان‌ها خوانده، سه و نیم از شب بیرون آمده خانه آقا شیخ محمدعلی قزوینی رد می‌شدم نبود. حجره خلخالی رفتم، رفته بود به قصد خانه مشیراکرم. رفته، دکان آقا شیخ حسین گیوه‌فروش نشسته، صحبت به طول انجامید.

از آنجا بلند شده رو به خانه آمده. ساعت شش به خانه رسیده، شام آبگوشت، آلبالو و سیب داشته، شب هم دایه بتول افطار نماند و به جهت بچه‌اش رفته بود. احمد و بتول هم با ننه اسماعیل چلو و مسمای کدو با توت و خیار و ماست داشته؛ سحر هم من و بتول آبگوشت داشته، من توت زیادی با دوغ خورده. بعد قدری تحریر و قرآن خوانده بعد از توپ خوابیدیم. [۹۶۸]

ادب سید یعقوب

پنجشنبه چهارم شوال - [...] اسلامبولچی کار را به جایی رساند که بنای فحاشی به ابو الفتح زاده و عماد و ارداقی [گذاشت] فحش های عرضی که اجامر می دهند که ز نشان و دخترشان را فلان کرده و می کنم که سید مجتهدی را آن بابی ها کشتند. گفتم آقا محسن سید مفسدی بود و لازم بود کشتنش. بالاخره دیدم وقاحت را زیاد می نماید. گفتم امان از دوست نادان که وثوق الدوله برای پیشرفت مقاصد فاسده خود تهیه نموده و اینها بیشتر دشمن تراشی و منفوریت برای اربابشان تهیه می نمایند. روزگار این قسم نخواهد ماند. [۹۹۱]

روایت مشکوة از کمیتة مجازات

شنبه غره ذی قعدة (۶ برج اسد) [...] سرگذشت مشکوة که خودش حقیقت امر را نوشته می خواندم که مختصرش این بود.

«سبب گرفتاری من این که چون من از سابق با ابو الفتح زاده و میرزا ابراهیم خان منشی زاده، سابقه از قدیم و خصوصیت داشتم، این دو نفر به توسط میرزا حسین خان سفارت اطریش و بهادر السلطنه قبول کردند که مکاتیب سفارت عثمانی و اطریش را در دو سال و نیم قبل به فرونت جنگ بفرستند و جواب تحصیل نموده بیاورند و قبلاً از سفارتین چیزی نگیرند، مگر بعد از آمدن جواب. آن وقت فقط هرچه مخارج قاصد شد بگیرند به جبران اعمال ایرانی های طماع پول بگیر که پول از سفارتین می گرفتند و ابداً کاری صورت نمی دادند و خرج تراشی می کردند و چون برای ابو الفتح زاده آن اوقات تهیه وجه و اسلحه برای قاصد سخت بود از من تقاضای مساعدت نمود و برونینگ^۱ مرا با سی تومان به واسطه شدت دوستی که داشتیم خواست. من هم نتوانستم رد نمایم. به توسط منشی زاده برای ابو الفتح زاده دادم برد. بعد از چند شبی در منزل منشی زاده بودم، ابو الفتح زاده آمد و

۱. اصل برونینگ: نوعی اسلحه کمری.

خیلی از تزییقاتی که به او در خصوص دهش از دولتیان شده بود و تعدیات و چپاولات اجزای مالیه به او و نرسیدن حقوق دیوانی چند ساله و مطالب دیگر متالم و خیال کرده بود برود منزل وثوق الدوله [برود] و اجرای سوءقصدی که داشت بنماید. من او را مانع و جلوگیری نمودم.

باز بعد از چند شب دیگر منزل منشی زاده بودم، ابوالفتح زاده هم بود. کریم دواتگر آمد. چون مرا دید به اشاره رساند که بگویم اینها گفتند ما از مشکوة مطلبی پنهان نداریم. کریم گفت من با رفقایم چند شب است نتوانستیم قائم مقام الملک را به دست بیاوریم و در آن محل شناخته شدیم. اسماعیل خان انبار گندم هم شنیده‌ایم که شقاوت کار است. خوب است او را تعقیب نموده، شکاری کرده، زودتر برویم. آنها جواب دادند قائم مقام الملک کارکن روس‌ها و مفسدتر است. باید او را تعقیب نمایید. کریم گفت چون باید برویم و بی شکار هم خوب نیست اگر قائم مقام به دست نیامد، اسماعیل خان هم خوب است که زودتر کاری انجام داده، برویم. بعد بلند شده که برود، منشی زاده و ابوالفتح زاده به او گفتند که همان قائم مقام را تعقیب کنید.

بعد از رفتن کریم، من با ابوالفتح زاده و منشی زاده گفتم این کارها چیست؟ گفتند چون کریم و رفقایش واسطه رساندن مکاتیب به فرونت هستند و رفتنی هستند خودشان داوطلب شده‌اند که کاری کرده، بروند و قائم مقام چون رسماً خادم روس‌ها و خائن به وطن است این قصد را نموده‌اند. من کلیت این کار را تقبیح نمودم. دو روز بعد شنیدم اسماعیل خان را زده‌اند. من به منزل منشی زاده رفته، گفتم همچو چیزی شنیده‌ام، مبادا از طرف کریم دیوانه شده باشد. آشنایی با این خیلی بد است که شما دارید. بعد از دو روز دیگر منشی زاده مرا ملاقات نموده، گفت کریم انکار کرده و این بدجنس می‌خواهد ما را آلت کرده، از ما پولی بگیرد و بعضی عملیات را به اغراض دیگران اجرا نماید. تصور می‌کنیم این شخص محرکی غیر از ماها داشته باشد و به این کارها مشغول می‌شود و طفره از رفتن می‌زند و هم خیال شدن با این قسم اشخاص نتیجه خوبی ندارد.

چند روز بعد هم منشی زاده از سوءخیالات کریم صحبت و من طفره از شنیدن

هم کردم. منشی زاده چاره خواست که این پسره نمی رود و همه روزه می آید و مطالبه پول می کند و تهدید به ما می نماید که پول بگیرد و ما نه پول داریم و نه به اعمال خود سرانه او که شاید هم از طرف غیر دستور باشد ما یلیم. باید کاری بکنیم که او را از خود دور نماییم. باز بعد از چند روز دیگر منشی زاده به من نوشت که من چون اسباب کشی در منزل دارم، امروز عصر عمادالکتاب از من و ابوالفتح زاده وقت خواسته، من خانه شما را معین نمودم. من هم عصر منزل رفته، عماد ارداقی و کریم و ابوالفتح زاده و منشی زاده، عصر آمده، معلوم شد کریم را عماد و ارداقی همراه آورده اند و واسطه اظهارات او شده اند. اسدالله خان با حضور کریم خبطها و خطایای کریم را اظهار و تقصیرات او را بیان کرد. بعد عموماً اظهار کردند که با این که یک چنین فعلی کرده و به بهادرالسلطنه و بعضی ها فعل خود را گفته، حتماً باید از طهران خارج شود. من گفتم حال که کریم با عماد و ارداقی دوستی دارد و قول آنها را قبول دارم و من تا امشب آنها را نمی شناختم، هرچه آنها بگویند باید کریم بپذیرد و اسدالله خان و منشی زاده هم به هرچه عماد و ارداقی بگویند باید بپذیرند و در ماده کریم رفتار نمایند. بعد قرار به همین شد و عماد و ارداقی و کریم رفتند. من به منشی زاده و اسدالله خان گفتم هر قسم بتوانید این پسره را از خودتان دور کنید. بد مفسده ای بر پا شده و بعدها در خانه من این قبیل مطالب را داخل نمایید. آنها قسم خوردند که از تقاضای عماد برای ملاقات هیچ مسبوق نبودیم که کریم به آنها گفته و آنها را برای ملاقات با ماها معین نموده، زیرا ما تاکنون با عماد و ارداقی آشنایی نداشتیم.

بعد منشی زاده و اسدالله خان کمک فکری خواسته که چه باید برای جلوگیری از اعمال کریم بنماییم؟ من گفتم هرچه از دستم برآید برای رفع شر کریم از سر شماها حاضرم. بعد از دو سه روز منشی زاده اظهار کرد که عمادالکتاب و ارداقی هر چه نصیحت به کریم کرده بودند، نشنیده و اثر نکرده. مجدداً کریم به منزل من آمده به عنوان های مختلف تقاضای پول و همراهی با خیالات سوء خود می کند. حتی حاضر شدیم که وجهی به او بدهیم و اسلحه هایی که به او داده بودیم که به فرونت برود از او مطالبه نکنیم، از ما دست بکشد، باز دست نمی کشد. من گفتم عاقل قاصر

است، جز آن که به توسط عماد و ارداقی مگر بتوانید او را جلوگیری نمایید. بعد از دو سه روز کریم که آن روز با عماد به منزل من آمده بود و منزل مرا بلد شده بود به منزل من آمد و شروع به گله از منشی زاده و اسدالله خان نمود. من گفتم شما چرا به منزل من آمدید؟ به من چه ربطی دارد؟ گفت چون شما با آنها دوستی دارید، باید شما با آنها حرف بزنید و تکلیف مرا معین نمایید. من گفتم که حاضر برای این مطالب نیستم و قدری به او نصیحت کردم و گفتم این اعمال بد است، خوب است بروید شغلی برای خود معین نموده، از آنجا گذران نمایید. گفت عدل‌الملک را دیده‌ام، گفته که تو را داخل ژاندرامری می‌کنم ولی رفقایم نمی‌گذارند و الساعه هم خرجی ندارم. من ده تومان به او دادم و گفتم صلاح شما را نمی‌دانم داخل این اعمال بشوید و عذر او را به عنوان اینکه باید اداره بروم خواسته و رفت.

بعد عصر تفصیل آمدن کریم و صحبت‌های با او را به منشی زاده گفتم و خیلی هم متالم بودم که این پسره منزل مرا یاد گرفته. منشی زاده گفت من قرار دادم و جهی به او بدهم. قدری فراهم کرده‌ام، شما هم قدری به من قرض بدهید بلکه از شر این پسره طماع شهوی بی‌مغز خود را خلاص نمایم. من هم پنجاه تومان به منشی زاده قرض دادم و گفتم به هر قسم است خود را از دست این پسره آسوده نمایید. پس از چند روز معلوم شد که عماد و ارداقی هم نتوانستند از کریم جلوگیری نمایند و رأی داده بودند که باید این شخص کشته شود. اسدالله خان که خود اسباب این ترتیبات بود به رفقای کریم دستور داده بود؛ کریم را زده بودند. پس از زده شدن کریم، رشیدالسلطان و سیدمرتضی، رفیقان کریم در نظمیہ جلب و توقیف. اسدالله خان و منشی زاده کوشش برای استخلاص آنها خیلی نمودند و از من و عماد و ارداقی استمداد فکری برای استخلاص آنها خیلی نمودند و چون مفید نیفتاد کمیته تشکیل و مهری‌کنده شد و داخل عملیات دیگر شدند که من اطلاع درست نداشتم تا اینکه ماها را در نظمیہ حبس و در محبس معلوم نمودم و اطلاع حاصل شد که بهادرالسلطنه خائن بی‌شرف که غیر از دروغ‌گویی و اخذ پول و خیانت به اشخاص هیچ چیزی در او نیست با اسدالله خان دوستی و آشنایی داشته، او را آلت کمیته‌سازی قرار داده و خود مشغول پول گرفتن شده به وثوق الدوله رئیس‌الوزرا هم

خیانت کرده و سبب قتل منتخب الدوله هم او شده بود و به تقلب خود را دوست و ثوق الدوله قرار داده بود.» کاغذی منصور همایون رفیق مشکوة، عصر در خیابان به من داد که این کاغذ را مشکوة از محبس نوشته که متوسل به و ثوق الدوله شده. بلکه او را مستخلص نماییم. در آخر کاغذ خیلی استرحام و عجز نموده، دیگر من استرحامات و عجزهای او را در این کتابچه ننوشتیم.

چهارشنبه دوم ذیقعدہ - صبح بعد از چایی مشغول تحریر بوده، یمین الملک آمد و گفت دیشب از ده آمدم و تهیه وجه برای امیر مفخم نمودم که بعد از اتمام قباله به او بدهم. بعد از مدتی صحبت قرار شد برود نزد آقاسید عبدالله محرر که قباله‌ها را بدهد، از روی آن قباله سه دانگ سابق، این سه دانگ هم نوشته شود. بعد کتابچه عریضه مشکوة که از محبس نوشته بود به و ثوق الدوله داده شود و منصور همایون به من داده بود بخوانم، او را در جوف پاکت گذاشته به پست شهری برای منصور همایون فرستادم و از آنجا به خانه حاج صادق بانکی رفته، تا ظهر مشغول صحبت. بعد بلند شده به خانه آمدم ناهار با بتول قدری چلو و خورشت خرفه و نان، پنیر و انگور خورده، ننه اسماعیل هم فرنی. بعد خوابیدم.

سه به غروب بلند شده، چایی خورده، بتول خمیر کرده، پول دادم که خواهر زن استاد حاجی ببرد بپزند. بعد بیرون آمده، خانه همشیره رفته، قدری با هم صحبت، اظهار داشت که دو ماه است از مخارج، بیست و پنج تومان ذخیره نموده‌ام. نه ذغال، نه برنج و روغن، نمی‌دانم کدام یک را بخرم. بعد از ساعتی چون زن دبیرالوزاره هم آنجا آمده بود و از شوهرش قهر کرده بود، زودتر بلند شده به خانه میرزاعلی کازرونی رفته، او هم تازه از شمیران، منزل امام جمعه... [۱۰۳۰-۱۰۳۴]

توسط برای محبوسین

جمعه سلخ ذی حجه ۱۳۳۷ - [...] بعد بلند شده احوال ناظم‌التجار را هم درب درش پرسیده، مرا به خانه وارد، نیم ساعتی با هم نشستیم میرزاعبدالحسین ساعت‌ساز هم آنجا بود، در خصوص استخلاص فرخی و شیخ حسن خان و برادرش، ناظم که به هرجا متوسل شده بیان نمود. میرزا عبدالحسین هم گفت

صدرایی را واداشتیم که وسیله استخلاص قاضی و عماد و مشکوة را فراهم بیاورد. بعد ساعت دو و نیم بلند شده به خانه آمده، شام با بچه‌ها خورده حنا هم به ریش مالیدم که صبح زود حمام بروم. بعد خوابیدم.

سرگذشت اندوهبار دوستان

دوشنبه دوم صفر ۱۳۳۸ - [...] بعد از ساعتی در زده شد، باز کردم. شخصی گفت جعفرقلی خان است. گمان کردم پسر نیرالسلطان است. به اطاق آمده دیدم او نیست. معرفی خود را نمود که اخوی مشکوة الممالک است. شرخی از بدو گرفتاری او که در لواسان بود [بیان کرد. گفت] قاصد فرستادم و خبرش کردم. بعد در محمودآباد حاج امین‌الضرب او را گرفتند. صاحب منصب، ژاندارم خودش را که از آمل مأمور کرده بودند در چهار فرسخی گذاشت و آمد مشکوة را به تنهایی دید و به مشکوة گفت فرار کن. مشکوة حال نداشت و در بیرون در درخت‌ها خود را پنهان. بالاخره بعد از آمدن ژاندارم‌ها او را پیدا کردند و آوردند. خواهرش دردمانند حامله بود از شنیدن این قضیه سقط، بعد ناخوش شد و مُرد. پدر ما اعتمادالملک نوکر کامران میرزا از وحشت ناخوش و حمله گرفته مُرد. یک پسری از مشکوة هم از ترس این که پدرش را خواهند کشت ناخوش [شد] و مرد. تا ساعت قریب سه صحبت‌های او و وضع پریشانی آنها واقعاً با قساوت قلبی که من در این سنوات از دیدن و شنیدن حال رفقا و غیره [پیدا کرده‌ام] باز بی اختیار متالم شدم. [۱۱۷۲]

محبوسین کمیته مجازات

یکشنبه ۲۲ صفر - [...] بعد از چایی، دو و نیم به غروب بیرون آمده، سوار واگون. میدان توپخانه به نظمی دیدن آقا شیخ محمدحسن رشتی و ارداقی و عماد رفته. آقا شیخ محمدحسن گفت که حبس من به شبهه شده، وثوق الدوله مرا مقصر به تقصیر طهران می‌داند. وقتی که نوشته مرا می‌فرستد، نوشته مازندران مرا می‌فرستد، در صورتی که من مسئول تقصیر طهران باید باشم و از وقتی که به طهران آمدم از ۲۰ ماه پیش، از من چیزی بروز نکرده. ارداقی و عماد هم گفتند خوب است

تغییر محبس ما را بدهند که اینجا تلف می شویم. گفتم اگر مستقیم یا غیرمستقیم هر قسم از من برآید مضایقه نخواهم کرد. بعد بیرون آمده به دکان میوه فروش رفته، گفتم امشب مغرب منزل شما می آئیم. بعد به خانه معتضدالملک رفته، روضه را تا اول شب گوش داده، آقای مشیراکرم را هم دیدم و گفتم شما تحمل آذوقه ما را مگر کرده اید که امروز سیب زمینی فرستاده بودید؟ گفت از ده معتمدالدوله است که میرزاموسی خان آورده بود، و اصرار کرد امشب را بیائید خانه. گفتم ساعت سه خواهم آمد، چون امشب این نزدیکی ها هستم. بعد ساعت یک از شب به خانه گیوه فروش رفته، آقای اردبیلی آنجا بود. قدری صحبت از شورای عالی و اینکه میرموسی خان دیروز در خانه خودش که بودم جلیل الملک هم بود صحبت نموده گفتم من با نجات و قمی نمی توانم کار بکنم. او هم گفت با ساعت ساز و ملک نمی توانیم کار بکنیم. بعد ساعت دو و نیم از شب بلند شده، آقا شیخ محمدعلی هم بنا بود که بیاید خانه نصیرالشرف مهمان ترحیمی سالیانه برادرش بود، قرار شد شب یکشنبه آتیه خانه آقای اردبیلی برویم. بعد به اتفاق اردبیلی رو به خانه آمده شام خورده خوابیدیم. [۱۲۱۴-۱۲۱۵]

اعتراض به سجل احوال

دوشنبه ۲۳ صفر. - صبح بعد از خواب احمد به مدرسه رفته، سفارش نمودم ناهار به خانه فطن الملک بیاید. بتول هم به مدرسه رفته من هم بیرون آمده، بعد از اینکه سیب زمینی ها را توی چال انبار ریختم و کاغذ اعتراضیه به سجل احوال را با توصیه از مقیمین برلین به وثوق الدوله نوشتم. یک و نیم به ظهر بیرون آمده، دکان آقاسیدجواد کوزه فروش قدری نشسته، سپردم بقیه گندم ما را بگوید که ببرند آسیاب. بعد بلند شده به حمام نمره حاج محمد حسن صراف به جهت تطهیر بدن رفته، بیرون آمدم و به خانه فطن الملک رفته، آقای بقاءالملک و خلخالی بودند. بعد آقای اردبیلی و بعد احمد هم آمد. ناهار یک آش جو که حقیقتاً نیکوترین اغذیه است با چلو و فسنجان و ترحووا و خربزه عموماً خوردیم و یک کاسه کوچک آش من کشیده و احمد را گفتم می رود به مدرسه اش بدهد مریضخانه به اسماعیل. بعد

مشغول صحبت متفرقه تا دوساعتی به قهوه و چایی. به خلخالی هم سپردم که آقا شیخ محمد حسن از محبس به من گفت که شما پول برایش بفرستید و همچنین صحبت محبسی‌ها که بیچاره‌ها بلکه تغییر محبس آنها بشود. بعد بلند شده بنده و اردبیلی تا دم خانه‌اش. بعد من به سمت بازار، دکان کربلایی محمدولی، بسته بود. پرسیدم؛ گفتند در خانه به واسطه زانودرد بستری... [۱۲۱۵]

عید دیدنی از مردمان محبوب خداوند

یکشنبه ۲۹ جمادی‌الثانی. - صبح بعد از خواب رفتم و تطهیر بدنی در حمام نمره حاج عبدالصمد نموده بیرون آمدم و بعد از آمدن چند نفر بلند شده یک جعبه جوزقند سر به مهر پستخانه که چندی قبل از نراق باباخان فرستاده بود برداشته با یک حالت بشاشت که خود رابه مقامی که سکنه آنجا آن مقام را محترم نموده‌اند می‌رسانم و بر خود هم می‌بالیدم که چقدر خوشبختم که فهمیده‌ام این اشخاص مردمان عالی و محبوب خداوند اعلی و روح بشریت هستند. خدمتشان می‌روم. رفته به نظمی در حبس نمره ۲، اجزای مستحفظ محبس چون با من آشنایی و محبت داشتند و اتفاقاً امروز عید هم روز یکشنبه بود که معمولاً کسان محبوسین می‌توانند به دیدن محبوس خودشان بیایند رفتم و اجازه ورود مرا مستحفظ که محمدخان باشد داد و گفت چه اشخاص را بگویم بیایند؟ گفتم تمام رفقای مرا. رفتم و فقط با آقا میرزا علی اکبرخان ارداقی و عمادالکتاب و مشکوة و میرزا عبدالحسین خان شفاءالملک اجازه آمدن نزد مرا داد و آنها را آورد. اما بقیه را نیاورد. آنها را دیده و روی آنها را بوسیده و بوییده و تبریک آنها را به عید ایرانیت از صمیم قلب نمودم، چه که آنها را ایرانی خالص و ملیت ایرانی را از دست نداده می‌دانستم. به قدر ساعتی نشسته، آنها هم مسرور از من شدند، قدری بالاتر از آنچه روی کره اغتشاش از مظالم انگلیس پیدا کرده و امیدواری قریب خود را به انقراض این رژیم دولتیان روی کره دادم و پانزده شعر که تازه من از هم شدت بی‌مشاعری شاعر شده‌ام خواندم و خندیدیم.

بعد مشکوة گفت که روز قبل ویستاده‌ل مرا خواسته بود و گفت شما با ارداقی و عماد و اقبالی [؟] اندازه طول گرفتاری شما کشیده [اید] و حکمی که درباره حبس شماها نوشته شده از روی قاعده نبوده، باید برگردد. خوب است شما یک عریضه به رئیس الوزراء نوشته، من هم ولیعهد را می بینم که به رئیس الوزراء سفارش و امر نماید که شما مرخص شوید و تقصیر شما تقصیری نیست که دیگر بمانید و به همین قدر باید اکتفا نمایند. بعد ارداقی از من پرسید چه صلاح می دانید؟ گفتم عیبی ندارد. چون اینها اوضاعشان مغشوش و پشیمان از عملیات ظالمانه که نموده‌اند شده‌اند، حال می خواهند ترمیمی نموده و بهانه به دست بیاورند که مهربانی کرده باشند. شما هم یک عریضه بنویسید که ابهت شما محفوظ و اظهار ذلت هم نکرده باشید و ملایم هم باشد. آنها هم پسندیدند.

بعد بلند شده مراجعت به خانه. یک به ظهر به خانه رسیده، جمعی آمده و کارت و اسامی خود را نوشته و گذاشته و رفته بودند. [۱۳۷۲]

یادی از دوستان محبس

چهارشنبه ۲۳ شعبان - [...] بعد بیرون و به بازار آمده و از راه خیابان به نظمی به دیدن محبوسین رفته، مستحفظ گفت نیم ساعتی صبر تا نوبت به شما برسد. من رفتم به اطاق‌های تأمینات. با اجزای آنجا قدری شوخی و احوال سُرقَةُ الدوله و سایر رفقای جسمانی خود را پرسیده، مراجعت به در محبس و دوستان روحانی رسیده، یک نفر زن ارمنی یا روسی با یک دختر بچه آنجا منتظر اجازه ورود با حال اندوه بود. چون مرا مثل خود دید پرسید که شما چه کسی را می خواهید؟ گفتم بعضی مظلومین آزادیخواه. و اسم مشکوة، عماد و ارداقی و نسبت‌هایی که به آنها داده شده گفتم. او هم گفت شوهر مرا به اسم دروغ یعنی بلشویکی (با چشمانش تصدیق نمود) نمی دانم راست یا دروغ، اما از حال تألم او خیلی دلم سوخت. بعد محمدخان مستحفظ به من اجازه داد وارد شدم. ارداقی، عماد، مشکوة را هم اطلاع دادند آمده، با هم نشسته. صحبت اوضاع را قدری نمودیم و به آنها دلداری دادم و قدری اوضاع و حوادث واقعه را برای آنها گفته، بعد از مستحفظ، مهدی‌خان، برادر

مرحوم لله را خواستم که به او هم سلامی کرده باشم. همین که دم در رفت که او را بگوید بیاید. من مقاله استفتائیه که از علمای طهران در خصوص حرمت معاهده سؤال کرده بودم و بامزه بود برای تفنن به آنها دادم که بخوانند. بعد مهدی خان هم آمد. قدری احوال‌پرسی. مقارن ظهر بلند شده بیرون آمدم و نوبت رفتن آن ضعیفه ارمنی با بچه‌اش شد.

بعد پیاده از خیابان به خانه ناصرالدوله آمده، او هم همان وقت از بیرون رسید. بعد گفتم مجدداً اردبیلی را تلفن بزنید بیاید. بعد اردبیلی هم رسید. مشغول صحبت و ناهار. بعد از ناهار چایی و شطرنج کاملی اردبیلی و ناصرالدوله زدند. بعد دو به غروب بیرون آمده و به اتفاق اردبیلی به خانه فرخی برحسب وعده رفتیم. بعد بقا، آقاسید عبدالغنی، گیوه‌فروش، ضیاء‌الواعظین، آقا شیخ محمد علی قزوینی و فدایی هم آمدند. مشغول مذاکرات شدیم. [۱۴۲۰]

یکشنبه ۱۱ رمضان. - ظهر از خواب بلند شده مشغول تحریر و قرآن. بعد بیرون آمده خیابان‌های دروازه باغ‌شاه تا میدان توپخانه دروازه‌بندی به جهت ورود شاه از فرنگ می‌کردند. به نظمیته رفته دیدن ارداکی و عماد را نموده، قدری صحبت بعد بلند شده، در خیابان آقا شیخ محمد علی را دیده با هم از دکان جوراب‌فروشی شش جفت جوراب خریدیم. از آنجا با هم صحبت‌کنان روبه خانه آمده با آقا شیخ محمد علی قزوینی افطار خورده، متین‌الدوله آمد. آقا شیخ محمد علی دید که با متین صحبتی داریم رفت به خانه عین‌الممالک که من هم بعد بیایم. [۱۴۳۶]

مأموریت من به عضد السلطان و نصرت السلطنه

پنجشنبه ۱۴ شوال - صبح [...] بعد از دو ساعتی بیرون آمده سوار واگون شده بر حسب استخاره به خانه عضد السلطان رفته که او را وادار برای استخلاص ارداکی و عماد از محبس نمایم. وارد شده با هم به اطاق رفته مشغول صحبت و این که از شاه تشکر در جریده بنمایم. گفتم شاه باید کاری بنماید که تشکر از او که من بنمایم تملق بی‌موقع نباشد. در کارهای کلی که او قدرت ندارد کاری بنمایم، کار جزئی هم که نکرده. مشغول صحبت بودیم اتومبیلی آمد. گفت نصرت السلطنه است بنا هست

برویم شمیران. گفتم بروید، بقیه صحبت وقتی دیگر. نصرت السلطنه چشمش به من افتاد آمد توی اطاق و خیلی گرم گرفت. گفتم من قصد آمدن منزل شما را داشتم، اما از شما قهر نمودم که هیچ کاری از شما بر نمی آید، اما خیال دارم یک مأموریت به شما و عضد السلطان بدهم. اگر او را صورت بدهید آن وقت معلوم می شود که اظهار ارادت به من که می نمایید راست است. گفتند حاضریم. چون یک نفر شاهزاده دیگر آن جا بود من حرف مأموریت که چیست نزدم و به عضد السلطان گفتم که بیاید منزل من. عصر یکشنبه را وعده گذاشت بیاید من مأموریت را به او بگویم. [۱۴۸۱]

در تعقیب رهایی کمیته مجازات

یکشنبه ۱۷ شوال ۱۳۳۸ - [...] بعد به نظمیته رفته ملاقات آقای ارداقی و آقای عماد را نموده، صحبت خود را که با عضد السلطان و نصرت السلطنه که مأموریت به آنها بدهم برای این کار نمودم. خود آنها نیز گفتند که کاغذی به توسط منصور همایون که به صاحب اختیار و او به شاه برساند داده ایم. بعد از خدمت آنها بلند شده به تأمینات رفته، احوال غلام حسن سرقه الدوله دامت شوکت را از اجزای تأمینات پرسیده، از آنجا به خانه آمده، ناهار خورده. بعد تا اول غروب منتظر عضد السلطان مانده، نیامد. منصور السلطان مزلقانی با برادرش آمده وکالت نامه ای آورد، اقرارش را نوشتم. بعد بیرون آمده از خانه عین الممالک تلفن به عضد السلطان زده، جواب داده بود که الان از شمیران آمده و عذر می خواهم که گرفتار بودم. فردا دو به ظهر مانده می آیم. بعد به خانه مشیراکرم رفته که تسبیح او یا احتشام الملک که دیشب در خانه ما جا مانده بود به او بدهم، مانع از آمدن من شدند و شب را همان جا مانده شام با عصمت السلطنه و مشیراکرم خورده، مشغول صحبت متفرقه و وحشت از بلشویکی شده، بعد خوابیدم. [۱۴۸۷]

دوشنبه ۱۸ شوال - [...] دو به ظهر عضد السلطان آمد. خیلی صحبت از نیت حسنه و دیپلماتی او [شاه] نمود. من گفتم تا ملت از او عملیاتی نبیند جلب نمی شود. کار او فقط عزل و ثوق الدوله و نصب مشیرالدوله شده، معاهده که باقی

است [...] می‌گویم محبوسین نظمیه که بی‌تقصیر، این قسم حکم برای آنها شده مرخص نمایید. می‌گویند آنها چون جانی هستند و شاید اسباب ترور فراهم آید و هرج و مرج شود [...] بالاخره قول و قرارداد که برود بالا با نصرت‌السلطنه شور و ترتیبی برای استخلاص ارداقی و عماد فراهم آورد. [۱۴۸۸]

وعدۀ مساعدت مستوفی

پنجشنبه ۲۱ شوال - [...] بعد الموتی به خانه‌اش رفته، من هم قریب چهاربه خانه مرآت‌الممالک سر راه رفته به قدر نیم ساعتی صحبت. قرار شد وقتی برای سردار مقتدر از مستوفی گرفته یا آنکه در موقع مقتضی می‌روم و سردار مقتدر را برداشته می‌رویم خدمت آقا. بعد گفت مستوفی هم قول داده که اسباب استخلاص ارداقی و عماد را فراهم آورد و نیز این کابینه لاینقطع مشغول کار است، تا چه پیش آید. بعد گفت هئیت [دولت] خیلی دیروز در اضطراب به واسطه ورود بلشویکی در مازندران. بعد از صحبت‌های زیاد بلند شده به خانه آمدم، شام خورده خوابیدم. جمعه ۲۲ شوال. - صبح بعد از چایی کاغذ رضاقلی خان رسید که امروز نهار سردار اعتماد را که من دیروز از شما خواهش نمودم که مایل است شما را ببینید و وعدۀ نهار را گرفتم، خبر نداشتم شمیران رفته، تلفن زدم جواب داده بود اگر فلانی روز دیگر وعده می‌دهد که هیچ والا من فوراً امروز صبح از شمیران بیایم، حال چه می‌گویند؟ جواب نوشتم من هر وقت که تو بخواهی حاضرم و تعیین وقت با خود شما است، من که کاری با سردار نداشتم.

بعد بیرون رفته به خانه شیخ غلامحسین خان محاسب ژاندارمری که تازه از مازندران آمده بود، دیدن رفته گفت فرار نکردیم، مرا اداره خواست رسماً برای توضیح از محاسبات. اما در ضمن پرسید شما بلشویک هستید؟ گفتم نه، گفت سران افراد مازندران که مایل به بلشویکی هستند چه اشخاص هستند. گفتم رسماً کسی نیست. از حرف من، رئیس فرنگی چندان خوشش نیامد. بعد ساعتی صحبت، بعد بلند شده خانه آمدم. نهار خورده خوابیدم. بعد چایی.

عین‌الممالک آمد قدری صحبت و اظهار داشت که عضدالسلطان مژده قبولاندن

استخلاص ارداقی و عماد را گفت به شما بگویم و فردا شب را وعده گرفته که شام بروید منزلشان بعد یک نفر دیگر هم آمد. یادم نیست. بعد با عین‌الممالک دو به غروب بیرون آمده به خانه آقاشیخ مهدی تبریزی رفتیم. نیم ساعتی با ایشان احوالپرسی و صحبت. بعد بیرون آمده و به طرف میدان و به نظمیه رفتیم از حسین خان اجازه ملاقات ارداقی و عماد را خواستم که مژده تهیه استخلاص به زودی را خدمتشان عرض نمایم، مانع شد و گفت اجازه ندارم. [۱۴۹۳]

یکشنبه ۲۴ شوال. - صبح بعد از چایی رمضانعلی فراش مالیه در خانه آمد که خیرالله خان رعیت سالور یک دانگ و نیم سالور تو را از قرار تخمی، هشت تخم اجاره می‌کند. گفتم میزان کاشت را معین نماید تا قراری بگذاریم. بعد او رفت برادر مشکوة آمد. گفتم من از طریق غیرمستقیم مشغول استخلاص آنها هستم، اگر موفق شوم. برادر سعیدالملک آمد که برادرم مایل به ملاقات [شما است] چه وقت تعیین می‌کنید؟ گفتم فردا سه بعد از آفتاب. بعد کاغذی به مشیرالدوله رئیس الوزرا به مضمون خوبی نوشته بیرون آمدم. [۱۴۹۷]

اظهارات بی‌ربط عضدالسلطان

جمعه ۲۹ شوال - [...] آقاسیدمهدی کاشی و آقا شیخ جواد طالقانی هم آنجا [خانه عین‌الممالک] بودند. متین‌الدوله را خواستم و از او پرسیدم که عضدالسلطان در خصوص محبوسین چه گفته؟ گفت من محل حمله بعضی از اجزای کابینه شدم که چرا به شاه گفته‌ای که اینها مرخص شوند. اینها کمیتہ مجازات هستند و کابینه پیش از وثوق‌الدوله تصمیم داشت آنها را باز بگیرد، شما مگر با دختر عماد مربوط هستی که توسط آنها را می‌کنی. من به متین گفتم مسلماً این حرف‌ها دروغ [است] و از خودش جعل می‌کند. [۱۵۰۴]

گزارش ارداقی از ایام محبس

یکشنبه غره ذیقعدہ. - صبح بعد از چایی بیرون آمده، سوار واگون، دست غیب

هم رسید؛ خواهش شعرهای مرا [نمود] که به شیراز بفرستد. بعد در توپخانه پیاده، به نظمیته رفته. خدمت ارداقی و عماد رسیده، شرح مفصلی از ملاقات خودم با هیئت وزرا و علاحده با حشمت الدوله و این که درصدد استخلاص شما هستیم [برای آنها گفتم]. در این ضمن میرزاهاشم خان مدیر [جریده] وطن و برادرش هم از محبس مرخص [شدند]. بعد ارداقی گفت ما شش نفر بیش نیستیم؛ من، عماد، مشکوة، حاج علی عسگر، مهدی خان و محمدعلی خان. و نظمیته برای اشتباه کاری اسامی ما را با جمعی دیگر از جنایتکاران و مجرمین غیرسیاسی با هم می‌نویسد و در موقع اول که ما را گرفتند مهدی خان، محمدعلی خان و حاج علی عگسرا نظمیته بعد از تفتیش زیاد مرخص و رسماً هم نوشت که این اشخاص مظنون بودند و تبرئه شدند؛ در صورتی که این بیچاره‌ها را لدی‌الورود حکم مجانین به آنها جاری و دست‌های آنها را بسته و صدمات زیادی هم به آنها وارد آورده و حبس تاریک هم زیاد ماندند. بعد ما را هم به حکم غیابی، من و عماد را پنج سال حبس و میرزا علی زنجانی و میرزا عبدالحسین خان شفاءالملک را پانزده سال و میرزا عبدالحسین ساعت‌ساز را به ده سال حبس حکم نمودند و معلوم نبود مدرک حبس چه بود و ما را ابداً به جهت اعتراض به آن حکم نخواستند. بعد میرزا علی زنجانی و دو میرزا عبدالحسین را مرخص بدون جهت. پس معلوم می‌شود احکام آنها بی‌اساس و فقط اغراض حکومت داشته. بعد بیرون آمده، بازار آمده، دو عبای تنکابنی و مجله راکه فرخی فرستاده بود حجره آقا میرزا علی آقازیدی گذاشته، وجه صد و پنجاه تومان حواله خودم را از کمره از تاجر گرفته به سمت خانه آمده ناهار خورده، بعد خوابیده، بعد چایی، تا یک به غروب مشغول تحریر. [۱۵۰۷]

اقدام عمومی برای استخلاص محبوسین

سه‌شنبه دهم ذی‌قعدة - [...] بین راه [مدیر جریده] وطن و برادرش [را] که از حبس تازه بیرون آمده بودند، دیدم؛ متذکر گرفتاری بقیه محبوسین [شده] و گفتند حس نمی‌کنیم مرخصی به آنها داده شود و لیکن ما حاضریم همه قسم فداکاری برای آنها بنماییم و شما هر دستور بدهید رفتار نماییم. بعد بنده به دکان

گیوه فروش رفته گفتم گمان می‌کنم اقدامی عمومی برای استخلاص محبوسین لازم است. او هم گفت حاضر است. قرار شد صبح جمعه دعوتی از رفقا نموده بیایند مذاکراتی بشود. [۱۵۲۰]

دعوت از رفقا

چهارشنبه یازدهم ذی‌قعدة - صبح بعد از چایی مشغول تحریر کارت پستال برای دعوت تنکابنی، خلخالی، اردبیلی، افجه‌ای، مجله، آقاشیخ حسین طهرانی، گیوه فروش، حاج علی نقی تیرفروش، سعیدالعلماء، مؤیدالاسلام، شیخ حسن خان، ناظم‌التجار، آقا عبدالمطلب، بقاءالملک، آقاسیدعبدالغنی، فدایی، الموتی، پهلوی، مرآت، عین‌الممالک، آقا شیخ ابوطالب، پرویز و آقا شیخ مهدی تبریزی که روز جمعه پس فردا قبل از ظهر تشریف آورده مذاکراتی برای استخلاص محبوسین نظمی، شش نفر بشود.

مذاکرات با وثوق السلطنه

در این ضمن وثوق السلطنه برحسب وعده آمده، مذاکرات زیادی بدو برای رفع سوءظن من از خودش نمود. بعد درخصوص مقاله من که ما ملت ایران دشمنی با بلشویک نداریم، چون مستحضر از نیات و مقاصد آنها نیستیم و نیز از بابت محبوسین نظمی و نیز از بابت انتخابات و تغییر حکومت قزوین و جاهای دیگر و عزل ویستادهل صحبت‌های جالبی من نمودم که همه را تصدیق نمود. در بین میرزا علی آقا خواهرزاده مرحوم لله آمد. گفتم من فعلاً با آقای وثوق السلطنه مشغول همین مذاکرات هستم. بعد ایشان رفته، بعد از ساعتی دیگر وثوق السلطنه رفت و گفت که من تمام این مطالب را به رئیس الوزراء می‌روم و می‌گویم، با همان روح مؤثر کامل که بیان کردید، بعد رفتند. [۱۵۲۱]

آه از ظلم فوق‌العاده

[...] ساعتی بعد آقا شیخ ابوطالب تبریزی با فخرالذاکرین رشتی آمده، ساعتی

صحبت و سفارش دکتر حسین خان را که رئیس صحیحه بلدیّه بشود و در باب کمپنه مجازات که زودتر رسیدگی به امر آنها بنماید، اکیداً سفارش نمودم که به حشمت الدوله بگوید. [...] بر حسب وعده به خانه مرآت الممالک رفته [...] همان جا کاغذی به وثوق السلطنه نوشتم که به نظمیّه امر کند مانع جلسه جمعه ما نشوند و به آقای مرآت داده [که] برساند. با هم بیرون آمده سوار درشکه، توپخانه من پیاده و به نظمیّه خدمت ارداقی، مشکوّه و عماد رسیده صحبت‌های ممکنه را به آنها می نمودم. در حالی که لبانم از باب رد گم کردن متبسم بود. اما از امتداد مظلومیت آنها که با کمال رذالت حابسین اینها که ویستادهل و وثوق الدوله و رژیم آنها با این رفتارها کرده و امر را به اشتباه کاری به زور و زر گذرانده‌اند قلبم پر از خون؛ آه، آه از ظلم فوق العاده به ابرار بشر.

از آن جا بلند شده به دکان میرزا علی آقای سلمانی رفته، شفاء الملک هم آن جا بود. تفصیل این که کسان محبوسین را عموماً وادارید عریضه به دولت بنویسند، ما هم از خارج مشغول عملیاتی هستیم. [۱۵۲۲]

همه محبوسین یا فقط محبوسین ما

جمعه ۱۳ ذی قعدة - [...] از مدعوین: عین و مرآت الممالک، آقا شیخ حسین گیوه فروش، حاج علی نقی، آقا شیخ ابوطالب تبریزی، سید اسدالله زنوزی، آقا شیخ مهدی تبریزی، ضیاء الواعظین، حاج ناظم التجار، پهلوی، فدایی و آقا عبدالمطلب [آمدند]. بعد از طرف نظمیّه شیخ کاظم خان آمد؛ در خصوص محبوسین نظمیّه مذاکره شد. قرار شد بنده و ضیاء الواعظین برویم رئیس الوزرا را دیده، مذاکرات استخلاص شش نفر محبوسین را بنماییم. آقا عبدالمطلب اظهار داشت که ما باید تمام محبوسین را وارد شویم که مستخلص شوند، چرا برای شش نفر؟ ما دمکرات‌ها برای عموم باید کار بنماییم. آقا شیخ مهدی تبریزی هم همین قسم عنوان کرد. بنده در دلم خنده از دماغوی^۱ آقا عبدالمطلب و سادگی آقا شیخ مهدی

۱. *démagogie* / عوام‌فریبی.

گرفت؛ گمان می‌کنند که دمکرات نباید کار شخصی بکند، اگر پسرش مریض شد باید طبیب از برای پسرش نیاورد مگر آنکه برای تمام مرضا بیاورد، یا آن که دو سه الی پانزده نفر، دمکرات فرقه و حزب می‌باشد. بعد قرار شد نتیجه رفتن خدمت رئیس الوزراء را روز دوشنبه صبح برویم منزل فدایی، عموماً آنجا بیایند. بعد آقایان رفته، فقط مرآت و عین، آقا شیخ حسین گیوه‌فروش، حاج علی نقی و پهلوی ناهار [مانده] آبگوشت، خیار، ماست، سبزی و مربا خورده، بعد مرآت رفته، سایرین خواب و چایی.

گردش تجریش

چهارشنبه ۲۵ ذی‌قعدة. - صبح بعد از چایی بیرون آمده، سر واگون با ملک‌زاده تبریزی با درشکه، توپخانه به نظمی رفته خدمت ارداقی و عماد رسیده، قدری صحبت و تألم زیاد از ماطله دولت از رسیدگی به امور آنها. بعد بیرون آمده دو نفر از اجزای پست از شدت تضییق معاش و تنفر از بی‌حسی مردم تریاک [خورده] و مشرف به موت شده بودند. میرزا حبیب‌الله خان را دیده قرار شد اگر بتواند ما امروز و او فردا بیاید شمیران، دو شبی با هم باشیم. بعد به دکان شیخ حسین گیوه‌فروش او هم همچنین. بعد ضیاء‌الواعظین را دیدم، او هم. بعد عتیقه‌چی، میرزا علی‌آقای بلورفروش پسرهای آقا شیخ مهدی تبریزی و آقامیرزا عباسقلی خان و اکبرآقا را هم دیده، دو نفر بنا شد سه به غروب بیایند جلو پستخانه با هم برویم شمیران تجریش. بعد به خانه آمده ناهار خورده. سه به غروب بیرون آمده درب پستخانه آقامیرزا عباسقلی خان و اکبرآقا منتظر من بودند رسیده، با هم پیاده به تجریش، ساعت یک از شب رسیده، در پستخانه که ابوالحسن خان برادرزاده آقا میرزا حبیب‌الله خان و طفلک علیل است منزل کرده، منصور همایون قوم مشکوة‌الممالک رئیس مالیه شمیران و حومه شهر هرچه اصرار کرد منزلش نرفتیم. شب را در پستخانه نان، پنیر، ماست، سبزی و چایی آقامیرزا عباسقلی خان خریده خوردیم و خوابیدیم. [۱۵۴۸]

تکرانی ارداقی و عماد و مشکوة

چهارشنبه سوم ذی‌حجه - [...] صبح به احمد گفتم به وثوق السلطنه تلفن نماید و مطالبه ملاقات نماید. جواب داده بود فردا یا پس فردا صبح خواهم آمد. بعد بیرون رفته به نظمی، سر وقت محبوسین رفتم و قدری با ارداقی و عماد، مشکوة، محمدعلی خان و مهدی خان، صحبت. گفتند ما نمی‌خواهیم با این افتضاح مرخص شویم، ما را با جانی‌ها و قطاع‌الطریق‌ها یکسان، بلکه پست‌تر...^۱ واقعاً دلم باز تجدید احتراق نمود. گفتم فاضل عراقی حاضر شده که از طرف شماها وکالت در عدلیه نماید. گفت مشکل عدلیه بپذیرد. چه که مستثنا نموده و با محکمه نظامی ما را محول کرده‌اند که او هم نمی‌رسد، آه، آه.

بعد بیرون آمده به دکان گیوه‌فروش رفته به حاجی علی نقی تیرفروش سفارش نمودم که ۲۵ تیر برای روی اطاق ما بخرد چون استاد حسین بنا صبح آمده بود و سقف اطاق اندرون را دیده بود، گفت موریانه خورده. بعد به خانه فرخی رفته، ناخوش بود. گیوه‌فروش هم آمد با افتخار یزدی ناهار آش تمر و پنیر و سبزی خورده ساعتی صحبت. بعد بلند شده، شمس‌العماره، موسی خان رسید که تلگراف بصیر دیوان از زنجان رسیده و تعریف زیادی از ثبات او نموده، بعد علی خان ژاندارم هم رسید و گفت فردا به همدان می‌روم. خداحافظی نمود. [۱۵۵۵]

یکشنبه ۱۴ ذیحجه. - صبح بعد از چایی، کارهای متفرقه، بعد فرخی و آقا شیخ حسین طهرانی با هم آمده، قدری و ساعتی صحبت متفرقه [شد] آنها هم رفتند. بعد ناهار. عصر بیرون آمده، خانه آقا شیخ نورالدین، نبود. به نظمی رفته، ارداقی، عماد مشکوة و محمدعلی خان را دیده، تفصیل مذاکرات و کاغذ وثوق السلطنه را گفتم و [این که] فاضل عراقی را وکیل نمایند. قرار شد که اگر مهدی خان لله را تا چهارشنبه مرخص نمودند فاضل بیاید. چون حکم مرخصی او را محکمه نظامی داده است. بعد از مشکوة کاغذ ویستادهل [را] که در برائت او نوشته بود خواستم که به وثوق السلطنه

بفرستم. گفت نزد پاشاخان است. بعد بیرون آمده، مشارالدوله رسید. به درشکه او سوار، گذر وزیر دفتر پیاده، به خانه آمده. شیخ العراقرین زاده هم با سیدفخر آمد و مطالبه مقاله را کرد، نیمه تمام بود. گفت نمی شود، زیرا خیلی زیاد [تراز] مجله است بعد از خیلی صحبت رفتند. من هم بیرون آمده، عین الممالک خانه اش نبود. از آنجا برحسب استخاره به خانه حاج صادق بانکی رفته، مشغول صحبت، شام به زور مرا [نگه داشت] و چلوکباب خانه ای با آبگوشت و ترشی و پنیر خوردیم، بعد بیرون آمده. چهار به خانه رسیده، خوابیدم. فخر رفیق شیخ العراقرین زاده هم گفت میرزا احمد قزوینی حاکم گروس شده است. [۱۵۶۴]

وکالت کمیته مجازاتی ها

یکشنبه ۲۱ ذیحجه. - صبح بعد از چایی مشغول تحریر، دو به ظهر سوار واگون و درب نظمی، اطاق اجرا، با میرزا علی خان رئیس مشغول صحبت تا فاضل عراقی رسید. با هم چایی خورده به محبس رفتیم. ارداقی، عماد، مشکوة و محمد علی خان آمده، وکالتنامه ها را ارداقی به فاضل داده، خیلی صحبت. بعد قرار شد کاغذ علی حده که شرح تمام جزئیات را از بدو [نوشته] و به رضاقلی خان داده بود که به امضای رئیس تشکیلات رسیده به فاضل بدهند و فاضل مشغول شود. بعد بیرون آمدیم سوار درشکه آقای فاضل تا چهارراه حسن آباد شده، او رفت من هم گوشت، انجیر و پنیر خریده، بعد از ظهر به خانه رسیدم، ناهار و چایی خورده، متین الدوله آمد و مقاله انتخابات را دادم اصلاحاتی نماید. بعد رفت. [۱۵۶۸]

در حضور مشیرالدوله

شنبه ۲۷ ذی حجه - [...] بعد به اداره مرآت الممالک رفته، مشغول صحبت. نیم به ظهر فاضل عراقی آمد. برحسب وعده رفتیم بار دیگر نزد رئیس الوزراء. ورقه تاریخچه عریضه محبوسین کمیته مجازات را مشیرالدوله خواهش کرد من خودم در هیئت وزرا می خوانم و جواب را تا هفته دیگر می رسانم، آیا محبوسین کسی کفیل آنها می شود؟ گفتم کفیل هست اما کار آنها خاتمه [یابد] و حل شود بهتر است. بعد بلند

شده با فاضل به نظمیه آمده تفصیل را به آقایان محبوسین عرض نموده... [۱۵۷۴]

بحث بی‌انتهای تشکیل و عدم تشکیل

سه‌شنبه ۱۴ محرم ۱۳۳۹ - صبح بعد از چایی، بیرون رفته منزل وقارالسلطنه، نبود. سپردم یک و نیم بعد از ظهر می‌آیم. بعد به خانه آقاسیدمحمد تنکابنی رفته که خود را از قید زوجیت رها نمایم. گفتند روضه رفته. به دکان آقای میرزا عباسقلی خان رفته، قرآن خطی را به او دادم که خط عصار نبود. بعد تیمچه رفته شانزده هزار طلب آقامیرزا علی آقا را داده، سوار واگون شده برحسب دعوت خانه اعیاءالسلطنه رفته، اظهار داشت که ملک و دکتر حسن خان و نجات و چند نفر دیگر اظهار داشتند که با فلانی ائتلاف و قرار گذاشتیم با هم کار نماییم. [آیا] چنین است؟ گفتم خیر، آنها بعد از اعلان فاتحه آمدند منزل بنده گفتند باز باید صبر نماییم و تشکیلات نکنیم؟ گفتم حالا با همه قدری رفت و آمد و انس بگیرند تا بعد و برای فاتحه خودتان کمیسیون بنمایید، بعد راضی نشدند. ولیکن من با هیچ کدام از این دو سه دسته حاضر برای تشکل نیستم، مگر آنکه کلیتاً جمع و به همان ترتیبی که سابقاً می‌گفتم. بعد به دکتر گفتم که به آقایان بگویند بروند با سایرین روی هم بریزند، بعد من حاضر می‌شوم.

بعد بلند شده به خانه بیایم. در راه بصیرالدوله رسید، به خانه‌اش رفتم. ناهار خورده، ساعتی صحبت بعد بیرون آمده، سوار واگون، آخر خط. وقارالسلطنه را دیده، باز با او در واگون [صحبت] و توصیه شهریه خانواده مساوات و سردار مقتدر و ارداقی و عماد را گفتم که به حاج عزالملک بگویند وکالت آنها را در اخذ شهریه قبول نماید. وقار هم قبول. بعد من پیاده [شده] و به سمت خانه آمدم. احمد و بچه‌ها ناهار آبگوشت خورده بودند. بعد قدری تحریر و خوابیدم. بعد چایی و به خانه همسایه سمسار روضه رفتم. [۱۵۹۲]

اعتصاب غذای محبوسین

چهارشنبه ۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۳۹ - [...] یکانی نبود. کمال‌الوزاره بود که من درست

نشناختم. منصورگفت ارداقی پس پریروز پروتستی به دولت کرده که ما را قریب سه سال است بدون رسیدگی قانونی محبوس. اگر من جانی هستم در نمره ۲ چرا؟ و اگر مقصر پلتیکی هستم، مقصر پلتیکی را سه سال به نان جو برای چه با بی احترامی [نگه داشته] و من دیگر چیزی از سه شنبه ۲۶ [ماه] نخواهم خورد تا بمیرم. امروز هم مشکوة، عماد، محمدعلی خان، حاج علی عسگر هم همین کار را کرده و به دولت نوشتند که از فردا ترک قوت خواهیم کرد. اردبیلی گفت این روزها هم ما را به محبس نزد ارداقی یا بدتر خواهند برد، سپهدار ما را مُخل خیالات خودش می داند. بالاخره قرار شد افجه‌ای وحیدالملک را، اردبیلی ممتازالملک را و پرویز با خلخالی بروند امین‌الملک را، من هم میرزا سلیمان خان را [بینم] که به سپهدار در این باب توسل، جمله خواهشی بشود، بعد من بیرون آمده شبانه به خانه مرآت‌الممالک و تلفن به خانه میرزا سلیمان خان، نبود. سپردم من صبح می آیم آنجا برای امر مهمی. بعد به خانه آمده شام خورده خوابیدم. [۱۶۵۴]

[پایان روزنامه خاطرات سیدمحمد کمره‌ای]

فهرست دریافت و پرداخت کمک‌ها به خانواده محبوسین کمیته مجازات

سیدمحمد کمره‌ای در صفحه‌ای از دفتر حساب و کتاب‌های مالی خود فهرستی از آنچه به عنوان کمک برای خانواده زندانیان کمیته مجازات از افراد مختلف دریافت و پرداخت کرده درج کرده است. در این فهرست که ارقام آن با اعداد سیاق نوشته شده نام افرادی همچون دکتر محمد مصدق، سردار جنگ پسر فرمان‌فرما و صمصام‌السلطنه بختیاری دیده می‌شود. این کمک‌ها غیر از کمک‌هایی است که با وساطت وی از طرق دیگر به خانواده‌ها پرداخت شده است.

[اعانه محبوسین]

آنچه برای محبوسین [کمیته مجازات] شخصاً دریافت داشته که برسانم.

۹ ذیحجه ۱۳۳۶ سردار جنگ وعت

۸ محرم ۱۳۳۷: به توسط متین‌الدوله از مصدق‌السلطنه [۱] است.

۲۸ ج ۱ حواله دبیر معزز از طرف صمصام السلطنه به شرکت اسلامیة [۱] است
[پرداخت]

۱۲ ذیحجه ۳۶ مادر لله صدت

۱۷ ذیحجه عیال عماد عت

۸ محرم ۳۷ احمد برده و به مادر لله داده وعت

۱۰ صفر احمد برده و به مادر لله دادم وعت

۲۸ ج ۱ خودم بردم به خواهر لله دادم وعت

۳۰ رجب به مادر لله در خانه آمد دادم وعت



۵
گویاسازی

اسدالله خان ابوالفتح زاده

اسدالله خان ابوالفتح زاده فرزند ابوالفتح خان اصالت قفقازی داشت. خانواده وی بعدها به ایران مهاجرت کرده در سلماس ساکن شدند و پدرش به خدمت در قزاقخانه پرداخت و اسدالله نیز به پیروی از پدر وارد قزاقخانه شد. در ۱۳۲۴ ق به همراه برادرش به عضویت انجمن مخفی ثانوی درآمد و فعالیت‌های مؤثری در آن انجمن انجام داد. چندی پیش از به توپ بسته شدن مجلس از قزاقخانه استعفا و خود را به مشروطه خواهان نزدیک کرد و همراه با ابراهیم آقا تبریزی انجمن غیرت را پایه گذاری کرد و علاوه بر آن عضویت انجمن بین‌الطلوعین را نیز پذیرفت و همان جا با حیدرخان عمواغلی آشنا شد و به همکاری نزدیک با او پرداخت.

پس از سقوط گیلان به دست مشروطه خواهان وی به همراه منشی زاده به رشت رفت و با یاری عده‌ای کمیته جنگ را در گیلان سازماندهی کرد. او در جریان ورود مشروطه خواهان به تهران نیز فعالیت‌های مؤثری داشت.

با ترور سید عبدالله بهبهانی در ۱۳۲۸ ق وی به اتهام دخالت در ترور به همراه حیدرخان عمواغلی تبعید شد. آن دو پس از مدتی اقامت در مشهد به اروپا رفتند و ابوالفتح زاده پس از مدت کوتاهی به ایران بازگشت و در اداره خزانه داری مشغول کار شد. پس از چندی در ۱۳۳۴ ق به همراه منشی زاده به تشکیل کمیته مجازات پرداخت و فعالیت کرد و سرانجام در ۲۷ ذی قعدة ۱۳۳۶ به همراه منشی زاده در سمنان توسط مأمورانی که آنان را به تبعیدگاه منتقل می‌کردند، به قتل رسید.

ابراهیم منشی زاده

میرزا ابراهیم خان منشی زاده در ۱۲۹۶ ق در ایروان زاده شد. پدرش کریم بیک یا کریم خان منشی اوف ایروانی نام داشت. منشی زاده از جمله مهاجرین ایروانی به ایران در روزگار ناصری بود. وی در ۱۳۰۷ ق همراه پدر به ایران مهاجرت کرد و

چون جد وی میرزا محمد منشی نام داشت به منشی زاده اشتهار یافت. وی همانند پدر وارد خدمت در قزاقخانه شد و از آنجا که میرزا ابراهیم در قزاقخانه با افسران روسی هماهنگی نداشت و از رفتار ایشان ناخشنود بود، سرانجام توسط فرماندهان روسی اخراج گردید و با طلوع نهضت مشروطه به مشروطه خواهان پیوست. وی در اوایل دوره مشروطیت مشاغلی را عهده دار شد از جمله ریاست شهربانی شیراز، ریاست تحدید تریاک یزد و کرمان، ریاست دارایی غار و فشافویه.

مشاهده فساد و اجحاف عدیده از سوی دولتمردان نسبت به مردم، منشی زاده را متأثر کرد و او در دوره نخست وزیری اول و ثوق الدوله به اعتراض پرداخت و همین اعتراضات سبب اخراج او از وزارت مالیه شد. او در همین دوران با ابوالفتح زاده به تأسیس کمیته مجازات همت گماشت. آنها مدعی شدند که هدف کمیته مجازات خائنین و افراد ناپاک و بیگانه پرست و جاسوسان اجنبی هستند و منشی زاده از اعضای اصلی، مؤسس و صاحب نظر و تصمیم گیرنده کمیته بود. وی سرانجام در ۲۷ ذی قعدة ۱۳۳۶ هنگامی که همراه ابوالفتح زاده به تبعیدگاه انتقال می یافت توسط مأموران به قتل رسید.

میرزا اسماعیل خان

میرزا اسماعیل خان شیرازی فرزند میرزا ابوالحسن خان شیرازی بود. پدرش به علت استخدام در بانک انگلیس به «بانکی» معروف شده بود. جدش میرزا جعفرخان خورموجی حقایق نگار و مؤلف حقایق الاخبار بود.

میرزا اسماعیل خان در ۱۳۳۲ ق بنابر میل مرنارد بلژیکی رئیس خزانه ایران به ریاست مالیه سیستان منصوب شد. پس از چند ماهی به تهران مراجعت کرد در حالی که ثروت زیادی اندوخته بود. شغل ریاست مالیه سیستان باعث ترقی او شد و پس از بازگشت به تهران در دوران نخست وزیری و ثوق الدوله در ۱۲۹۵ ش به ریاست انبار غله (گندم) تهران منصوب شد. او به زبان انگلیسی تسلط داشت و معروف بود که جزو کارکنان و جاسوسان انگلیسی در تهران است.

وی در ۱۳۳۵ ق در حالی که از انبار گندم برمی‌گشت توسط کریم دواتگر از اعضای کمیته مجازات ترور شد و پس از چند دقیقه کشته شد. میرزا اسماعیل خان اولین قربانی کمیته مجازات بود. این کمیته پس از اطمینان از کشته شدن میرزا اسماعیل خان نخستین اعلامیه خود را پخش کرد. و علت قتل میرزا اسماعیل خان را چنین نوشت: «... زیرا این مرد انبار غله پایتخت را به عهده داشت و به دستور اجانب و به منظور تامین نظریات جاه طلبانه خود با ایجاد قحطی مصنوعی در تهران باعث مرگ و میر عده‌ای از اهالی پایتخت شد پس لازم بود که به سزای عمل پست خود برسد و نقشه خائنه‌اش با خود او دل خاک مدفون گردد...»

حسین خان لله

حسین لله در آغاز شاگرد آبدار آقابالاخان سردار، مقلب به سردار افخم بود و به ترقیاتی نایل شد. و پس از فوت لله عظام‌الملک این شغل را به او سپردند و از همان جا معروف به حسین لله شد. او بعدها همه کاره مفتخر السلطنه و مباشر اموال او بود. او در همان دوران وارد کمیته مجازات شد و فعالیت کرد و جزو اعضای مؤثر آن کمیته شد.

با لورفتن کمیته مجازات حسین لله نیز دستگیر شد. او را به همراه رشید السلطان در میدان توپخانه به دار آویختند. حسین لله در لحظات آخر در برابر چشم هزاران تماشاچی طناب دار را به گردن گرفت و بر آن بوسه زد و فریادکنان گفت: «زنده باد آزادی». پس از آن حکم در مورد وی به اجرا درآمد. حرکات وی در لحظات به دار آویخته شدن تأثر مردم تماشاگر را برانگیخت.

محمدنظرخان مشکوة الممالک

محمدنظرخان ملقب به مشکوة الممالک سومین فرد شورای اصلی کمیته مجازات پسر فضل‌الله خان اعتمادالملک بود. وی سال‌ها در دستگاه کامران میرزا، اشتغال داشت و این امر به پیروی از پدرش بود که مدتی فراشباشی کامران میرزا

نایب‌السلطنه بود.

در ۱۳۳۰ ق که مرنارد بلژیکی به جای شوستر آمریکایی خزانه‌دار شد چون میرزا ابراهیم خان منشی‌زاده و اسدالله خان ابوالفتح‌زاده کارمند دارایی و خزانه‌داری بودند نظر به سابقه دوستی که با مشکوة الممالک داشتند بنا به سفارش و معرفی این دو نفر وارد خزانه‌داری شد و رئیس اجرای اداره مالیة تهران شد. او در ۱۳۳۴ ق به جمع منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده که کمیته مجازات را تشکیل داده بودند پیوست. در اواخر فعالیت کمیته محمدنظرخان بدون این که اسرار کمیته را فاش کند تقریباً از کمیته مزبور کناره‌گیری کرد و پس از چندی امین‌الضرب او را برای مباشرت املاک خویش به مازندران فرستاد.

در ۱۲۹۶ ش در کابینه اول وثوق‌الدوله افراد و اعضای کمیته مجازات دستگیر شدند. در این ایام مشکوة الممالک را هم از مازندران تحت‌الحفظ به تهران آوردند و زندانی کردند.

پس از مجازات اعضای کمیته مجازات، مشکوة الممالک نیز به مازندران تبعید گردید. وی پس از چندی دوباره وارد دستگاه امین‌الضرب شد و در ۱۳۱۵ ش درگذشت.

مشکوة در دوران حبس خود نامه‌ای به وزارت داخله نوشت: «این بنده، محمدنظرخان مشکوة الممالک قریب هشت ماه است در محبس نظمیه توقیف و به تدریج اسم این بنده از اذهان فراموش شده و نمره (۴) خوانده می‌شود. در صورتی که هیچ قانونی اجازه نمی‌دهد که یک نفر محبوس را در یک چنین مدت مدیدی بلا تکلیف بگذارند، زیرا اگر بر این بنده تقصیری ثابت شده به چه جهت قرار محاکمه داده نمی‌شود و چنانچه براءت ذمه این بنده معلوم گردیده چرا در تحت توقیف و فشار حبس می‌باشم و در صورتی که تاکنون تقصیری برای این بنده معلوم نشده نه جزء ترورها بوده‌ام، نه عضو مجمع تروریست‌ها، بنابراین تکلیف قطعی را تقاضا می‌نمایم» (سازمان اسناد ملی ایران، آرشیو، شماره ۱۲ / ۳-۲۹۳).

تیمورتاش، عبدالحسین (سردار معظم خراسانی)

عبدالحسین تیمورتاش ملقب به معززالملک، سردار معظم خراسانی فرزند کریم دادخان امیرمنظم حدود ۱۲۶۰ ش در بجنورد متولد شد. در ۱۶ سالگی به عشق‌آباد اعزام شد و مدت یک سال به آموزش زبان روسی پرداخت. سپس به اتفاق پدرش عازم پترزبورگ گردید و مدت شش سال در مدرسه نظام نیکلا در دسته سوار تعلیم دید و در ۱۳۲۳ ق فارغ‌التحصیل شد و به ایران آمد. ابتدا به استخدام وزارت امور خارجه درآمد مدتی بعد به بجنورد رفت و توسط پدرش که در آن ایام حاکم بجنورد بود حدود دو سال نایب‌الحکومه بلوک جوین شد و ملقب به معززالملک شد. پس از فتح تهران و خلع محمدعلی‌شاه در انتخابات دوره دوم مجلس شورای ملی از خراسان نماینده شد و به مجلس راه یافت و به سمت منشی و در اواسط مجلس نایب رئیس مجلس شد. ولی پس از سه ماه از سمت نیابت استعفا داد. چندی بعد از سوی میرزا حسین خان نیرالدوله، والی خراسان، به فرماندهی قشون تعیین شد و لقب سردار معظم یافت. در دوره سوم هم نماینده شد. پس از مدتی در دوره رئیس‌الوزرائی و ثوق‌الدوله یک سال حکمران گیلان شد در کودتای ۱۲۹۹ به دستور سیدضیاء بازداشت شد و چندی در زندان تهران و چندی در تبعید قم به سر برد تا این که قوام‌السلطنه زمام امور را به دست گرفت و مجلس دوره چهارم را که تیمورتاش نماینده آن بود در تیر ۱۳۰۰ افتتاح کرد. در بهمن ۱۳۰۰ با روی کار آمدن مشیرالدوله به سمت وزارت عدلیه رسید و لایحه تشکیل عدلیه جدید رابه تصویب رساند. پس از چندی با استعفای مشیرالدوله تیمورتاش به والیگری کرمان و بلوچستان منصوب و دو سال بعد از نیشابور برای دوره پنجم مجلس انتخاب شد. در شهریور ۱۳۰۳ در کابینه سردار سپه به وزارت فوائد عامه و تجارت و فلاحه رسید. او در جریان خلع احمدشاه و واگذاری فرماندهی کل قوا به سردار سپه دخالت داشت. وی در ۹ آبان ۱۳۰۴ با به قدرت رسیدن رضاخان به وزارت دربار رسید و در آن دوران مسئول حل و فصل امور

تجاری تهران - مسکو شد.

تیمورتاش تا ۱۳۱۰ بعد از شاه شخص اول کشور محسوب می‌شد و در جلسات هیئت وزیران شرکت می‌کرد. تعیین سفرا، وزرای مختار، مقامات حساس و استانداران تماماً از طرف او انجام می‌گرفت. او در شهریور ۱۳۱۰ در معیت ولیعهد عازم اروپا شد و قرار شد ضمن انجام وظایف مربوط به تحصیل ولیعهد، مذاکرات خود را با کدمن رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس و دیگر مقامات انگلیس انجام دهد. این مذاکرات به نتیجه نرسید و انگلیس‌ها او را تحت فشار قرار دادند. انگلیس‌ها در غیاب تیمورتاش که به روسیه رفته بود اسنادی از ملاقاتهای او با مقامات مختلف روس در اختیار سرلشکر آیرم رئیس شهربانی قرار دادند. رضاشاه در جریان امر قرار گرفت و او را در پاییز ۱۳۱۱ از کار برکنار کرد. وی تحت نظر شهربانی قرار گرفت و پرونده‌هایی برای او تدارک دیده شد. در دیوان کیفرکارکنان دولت محاکمه شد و به پنج سال زندان و مبلغی سنگین جریمه و غرامت محکوم شد. چند ماهی در زندان قصر ماند و در ۹ مهر ۱۳۱۲ کشته شد.

میرزا عبدالله خان بهرامی

میرزا عبدالله خان بهرامی در ۱۲۶۷ ش در تهران متولد شد. پدرش میرزا اسماعیل خان تفرشی نام داشت. وی تحصیلات خود را در تهران و انگلیس گذراند. و پس از آن معلم و دفتردار مدرسه آلمان‌ها شد. در ایامی که دولت برای اداره نظمیه از افسران سوئدی استخدام نمود، به آن اداره انتقال یافت و با سمت‌های مترجمی، منشی‌گری، رئیس اداره تأمینات، رئیس نظمیه گیلان خدمت کرد. او در ایام ریاست وستداهل رئیس اداره تأمینات شد.

بهرامی در ۱۲۹۷ ش مأموریت یافت کلیه افراد کمیته مجازات را دستگیر و زندانی کند ولی به علت مناسبات نزدیک و دوستی با بیشتر اعضای کمیته از این کار سر باز زد. لذا وستداهل او را برکنار و خود اعضای کمیته را دستگیر کرد. بهرامی پس از چندی به ریاست نظمیه تبریز منصوب شد اما پس از چند ماه به دستور

محمد حسن میرزا ولیعهد از کار برکنار، دستگیر و به تهران اعزام شد. اما خیابانی و یارانش خواستار بازگشت او به تبریز شدند و او دوباره به تبریز برگشت. بهرامی در دوره وزارت داور بر فواید عامه، رئیس اداره کابینه بود. چندی نیز در وزارت معارف مدیرکل شد. او معاون وزیر مالیه، عدلیه، نماینده دولت ایران در جامعه ملل، وزیر مختار ایران در بلژیک نیز بود. بهرامی در ۱۳۴۷ ش در تهران درگذشت.

احسان‌الله‌خان دوستدار

وی یکی از بانیان نهضت جنگل و از زعمای انقلاب گیلان و یک دموکرات متهور و انقلابی بود. از جزئیات زندگی او اطلاعات دقیقی در دست نیست، در جناح‌بندی‌های صدر مشروطه او در گروه تندروها قرار گرفت. احسان‌الله‌خان در جنگ جهانی اول عازم مهاجرت شد و آن‌جا به همراهی حسین‌خان لله و کریم دواتگر علیه نظام السلطنه مافی توطئه‌ای را ساماندهی کردند که کشف آن منجر به اختفای آنان شد. پس از پراکنده شدن سازمان دولت مهاجرت، احسان‌الله‌خان به همراه حسین‌خان لله عازم تهران شدند. او در همان ایام به عضویت کمیته مجازات درآمد و در طراحی نقشه و قتل میرزا محسن مجتهد ایفای نقش کرد و بازداشت گردید. اما اقدامات کمیته او را از بازداشت رها نید. با دستگیری اعضای کمیته او از معرکه گریخت و عازم گیلان شد و به همراه جوادخان تنکابنی و دکتر حشمت طالقانی به نهضت جنگل پیوست. او خود را طرفدار جدی کمونیست‌ها نشان داد. پس از عقب‌نشینی بلشویک‌ها از ایران گریخت و در شوروی به طرز مشکوکی کشته شد.

بهادر السلطنه کردستانی

وی از اعضای کمیته مجازات بود و در قتل منتخب‌الدوله خزانه‌دار کل دخالت داشت. بهادر السلطنه اسامی و مشخصات دقیق اعضای کمیته مجازات را به کلنل

وستداهل ارائه کرده بود. دلیل این کار هم این بود که قتل منتخب الدوله به دستور او صورت گرفته بود و او از ترس این که مبادا به سرنوشت کریم دچار شود از نظمیۀ تأمین گرفت و اسامی همهٔ اعضای کمیته را به وستداهل داد. او از جمله کسانی بود که در ابتدای کار با کمیته همکاری داشت و چون کمیته نسبت به پاره‌ای اعمال و نظرات او مشکوک گردید به صورت معقول و نامحسوسی او را کنار گذاشته ارتباط را با او قطع کردند. او نیز در ردیف متهمان دستگیر شدهٔ کمیته مجازات قرار گرفت و مدتی در حبس ماند اما به خاطر نقشی که در لو دادن اعضای کمیته داشت مجازات سنگینی برایش تعیین نشد. بهادرالسلطنه سرانجام در ۱۳۰۱ ش در منطقه آذربایجان در جنگ با سمیتقو به قتل رسید.

نظمیه

شهربانی (*sahr.bāni*)، سابقاً (تا ۱۳۱۵ هـ ش یا چندی بیشتر) نظمیه (*nazmiyye*)، سازمانی که وظیفه‌ی اساسی آن حفظ نظم و آرامش و امنیت در شهرهاست. اگر چه شهربانی (نیروی انتظامی کنونی) یک سازمان نظامی است، تابع وزارت کشور است و از لحاظ کشف جرائم، از ضابطین دادگستری محسوب می‌شود. سابقه‌ی تأسیس شهربانی یا «اداره‌ی پلیس» به معنای جدید از سال ۱۲۹۶ هـ ق، پس از مراجعت ناصرالدین شاه قاجار از سفر دوم خود به فرنگ، می‌باشد. در ربیع‌الثانی آن سال «اداره‌ی پلیس به جهت امنیت شهر» و «برای محافظت امنیت عامه و حراست حدود و حقوق خلق» به ریاست کنت دومونت فورت^۱ (*Kont dθ montfort*) در تهران تأسیس گردید. کنت دو مونت فورت از مردم جزیره‌ی سیسیل بود، و پس از اتمام تحصیلات خود وارد ارتش مملکت ناپل شد، و سپس تا ۱۸۷۵ ظاهراً مدت ۱۵ سال در ارتش اتریش خدمت کرد. در سفر دوم ناصرالدین شاه به اروپا، کنت دو مونت فورت، بنا به درخواست شاه از

1. Monteforte.

امپراطور اتریش و به اغلب احتمال بنا به تقاضای شخص کنت، برای تشکیل دادن سازمان جدید پلیس در ایران به خدمت ناصرالدین شاه درآمد، و سه ماه بعد از بازگشت ناصرالدین شاه، به تهران آمد. کنت دومونت فوراً حدود ۱۴ سال ریاست اداره‌ی پلیس را به عهده داشت، و در این مدت در ایجاد یک سازمان جدید پلیسی اهتمام کرد، اما عواملی چند، که از اهم آنها مخالفت روحانیون بود، مانع از توفیق وی در تأسیس سازمانی شبیه نظمیه‌ی وین شد، و عاقبت هم در قضیه‌ی تنباکو و موفقیت روحانیون، ناصرالدین شاه ناچار او را از ریاست نظمیه معزول و به سمت آجودانی خود منصوب نمود.

پس از آن چندی ریاست نظمیه با ایرانی‌ها بود، تا عاقبت پس از مشروطیت، سه نفر سوئدی به عنوان مستشار نظمیه به ایران آمدند (احتمالاً ۱۲۹۲ ه.ش)، و طی ۱۰ سال و ۴ ماه خدمت خود در ایران، دست به اصلاح نظمیه زدند، و به علاوه، اقدام به تأسیس نظمیه در بعضی شهرهای دیگر از جمله قزوین (۱۲۹۴ ه.ش)، رشت (۱۲۹۵ ه.ش)، مشهد (۱۲۹۷ ه.ش) و تبریز (۱۲۹۸ ه.ش) نمودند. بعد از برآمدن سردار سپه، که سپردن امور به دست ایرانیان مورد توجه خاص قرار گرفت، خدمت مستشاران سوئدی پایان یافت (۱۰ جدی ۱۳۰۲ ه.ش)، و از آن به بعد این سازمان به دست افسران ایرانی اداره شده است.

ژنرال وستداهل [ویستادهل]

ژنرال وستداهل اهل سوئد و قبل از ورود به ایران در شهر استکهلم (پایتخت سوئد) کفیل یکی از کلانتری‌های شهر بود. وی در رأس اولین هیئتی که برای انتظام دادن به نظمیه آمده بودند وارد ایران شد. وستداهل شخص مدیر و مدبری بود و توانست با جدیت و تلاش و نظمی خاص، تشکیلات منظمی در تهران به وجود آورد. وی همچنین توانست رضایت دولتمداران را برای تأسیس نظمیه به ریاست صاحب‌منصبان سوئدی در قزوین و رشت به دست آورد.

اعضای کمیته مجازات در ۱۳۳۴ ق توسط ژنرال وستداهل رئیس نظمیه

سوئدی تهران در دریند دستگیر شدند و پس از استنطاق و بازجویی و... به مجازات رسیدند. ژنرال وستداهل رئیس تشکیلات شهربانی در ۲۳ جمادی الاول ۱۳۴۲ از خدمت منفصل و به جای او سرهنگ محمد قلعه بیگی درگاهی منصوب شد.

حسین پاشا امیربهادر

حسین پاشا ملقب به امیربهادر جنگ در ۱۲۶۱ ق زاده شد و پس از به پایان بردن تحصیلات مقدماتی وارد خدمات نظامی شد. چندی بعد به دربار مظفرالدین شاه راه یافت و به سمت قوللرآقاسی دستگاه ولیعهد برگزیده شد. در ۱۳۰۸ به درجه سرتیپ اولی رسید و ژنرال آجودان آذربایجان گردید. دو سال بعد از سوی ناصرالدین شاه لقب امیربهادر گرفت. او در ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴ ق وزیر دربار بود.

در دوره حکومت محمدعلی میرزا، رئیس کشیک خانه سلطنتی بود. امیربهادر پس از به توپ بستن مجلس وزیر جنگ شد. وی به هنگام خروج محمدعلی شاه از کشور در کنار او بود. ولی مدتی بعد از دولت ایران تأمین گرفت و به تهران بازگشت. امیربهادر با مشروطه مخالف بود. او به ادبیات و تاریخ ایران دلبستگی داشت و تعدادی کتاب با هزینه شخصی خود به چاپ رساند. وی در ۱۳۳۶ ق درگذشت.

عبدالحمیدخان متین السلطنه ثقفی

در ۱۳۰۸ ق متولد و پس از اتمام تحصیلات ابتدایی در تهران، راهی انگلستان شد و آن جا زبان انگلیسی و فرانسه را به خوبی فرا گرفت. در ۱۳۱۷ ق به تهران بازگشت و در بوشهر به استخدام اداره گمرک درآمد و اولین روزنامه فکاهی و انتقادی ایران را به نام طلوع منتشر ساخت. سپس در ۱۳۱۹ ق روزنامه مظفری را انتشار داد.

پس از آن مدت پنج سال معاونت ریاست گمرکات خراسان را عهده دار شد. در

دوره دوم مجلس وکالت مردم خراسان را داشت و به نیابت مجلس رسید. او در مجلس جزو اعتدالی‌ها بود.

با تعطیلی مجلس دوم وی در اداره خزانهداری مشغول شد و همان ایام امور خبازخانه‌های تهران به وی محول گردید اما او از عهده سر و سامان دادن به نان تهران برنیامد.

با آغاز جنگ جهانی اول جریده هفتگی عصر جدید را منتشر ساخت ولی با وجود نظرات عمومی که به دلیل رهایی از فشار ظلم روس و انگلیس به آلمانی‌ها متمایل شده بودند او از سیاست روس و انگلیس حمایت کرد و بی‌پروا در روزنامه عصر جدید مقالاتی را در این زمینه انتشار داد.

در ایام تشکیل کمیته مجازات هواخواهی متین السلطنه از مدارا در مقابل روس و انگلیس فراتر رفته بود و به همین دلیل مورد توجه کمیته واقع شد و ترور گردید.

میرزا محسن مجتهد

وی در ۱۲۸۸ ق در تهران تولد یافت. پدرش سید محمد باقر صدرالعلما از روحانیون سرشناس قبل از مشروطیت بود. در دوره مشروطیت به همراه برادرش از فعالان نهضت بود و پس از پیروزی به وکالت طلاب تهران برگزیده شد. پس از کشته شدن آیت‌ا... بهبهانی در رجب سال ۱۳۲۸ قدرت و نفوذ او به دامادش یعنی میرزا محسن مجتهد رسید. عبدالله مستوفی از وی به نیکی یاد کرده و او را از وابستگان وثوق‌الدوله می‌داند. احتشام‌السلطنه نیز در خاطراتش او را فردی طمّاع دانسته است.

قرار گرفتن او در میان دولتیان در دوران پس از مشروطه به ویژه روزهای جنگ جهانی اول باعث شد تا وی هدف خوبی برای کمیته مجازات باشد. گفتنی است [که] وی در میان مردم تهران هواداران زیادی داشت و گاهی مشکلات مردم را حل می‌کرد.

منتخب الدوله

میرزا محمد رضا خان منتخب الدوله در سال ۱۲۹۷ ق در تهران به دنیا آمد. پدرش میرزا علی اکبر خان معتمد الوزاره بود. وی تحصیلات خود را در بیروت گذراند و پس از ورود به ایران به دلیل ارتباط نزدیکی با وثوق الدوله مراحل ترقی را به سرعت پیمود و در کابینه اول وثوق الدوله کفالت وزارت مالیه را برعهده گرفت. او در دوره‌ای که هدف کمیته مجازات قرار گرفت خزانه دار کل بود.

کمال الوزاره

وی نیز یکی از محبوسان کمیته بود اما در ترورها و برنامه‌های کمیته مجازات دخالتی نداشت، فقط تنها ارتباطش با کمیته به خاطر رسید پولی بود که برای کمیته پرداخت کرده بود.

گویا وی پس از ترور منتخب الدوله از بیم جان خود از کمیته استعفا کرده بود که مورد موافقت قرار نگرفته بود.

کمال الوزاره در دوران زندان به وضعیت روحی بدی رسید و به جنون مبتلا شد. نامه‌ها و فشارهای بیش از حد جراید و درخواست‌های مکرر خانواده و نزدیکان کمال الوزاره نظمی را مجبور ساخت تا وی را به تشخیص دکتر احیاء الملک از زندان آزاد و در خانه تحت نظر قرار دهد.

کریم دواتگر

کریم دواتگر از اولین کسانی بود که به خدمت کمیته مجازات درآمد. از زندگی او اطلاعات زیادی در دست نیست. گویا اهل زنجان بوده و همزمان با انقلاب مشروطیت به مکان‌ها و محافل مختلفی رفت و آمد داشته است. به هنگام به توپ بسته شدن مجلس، او نیز از جمله کسانی بود که برای حفظ جان خود به سفارت تابستانی انگلستان در قلعهک پناه برده بود.

در ۹ دی ۱۲۸۷ هنگامی که شیخ فضل‌الله نوری با چند نفر از خادمین خود عازم منزل بود مورد سوء قصد کریم دواتگر قرار گرفت و مجروح شد. ضارب وقتی دستگیر شد تیری در دهان خود خالی کرد و مجروح شد. شیخ پس از مدتی ضارب خود را بخشید.

دواتگر بعدها به درخواست ابوالفتح‌زاده عضویت کمیته مجازات را پذیرفت. اما پس از ماجرای اولین قتل کمیته بین او و شورای اصلی کمیته اختلافاتی بروز کرد که سرانجام با تصمیم همان شورا به حیات وی پایان داده شد.

زمان خان رئیس تأمینات

زمان خان در دوره نخست وزیری وثوق‌الدوله رئیس تأمینات نظمی بود. پس از سقوط کابینه وثوق‌الدوله، محتشم‌السلطنه و حشمت‌الدوله و مستشارالدوله به زمان خان رئیس تأمینات فشار آوردند تا وستداهل را اخراج و میرزا جعفرخان نامی را از اجزای نظمی به جای مشارالیه برقرار نمایند و زمان خان را در تحت محاکمه درآورند.

رشیدالسلطان

رشیدالسلطان پسر حسینقلی خان خلخال بود. ظاهراً پدرش در دوران مشروطیت حاکم خلخال بوده است. او در ۱۳۳۵ ق به دستیاری میرزا ابراهیم خان منشی‌زاده و اسدالله خان ابوالفتح‌زاده وارد کمیته مجازات شد. هنگامی که در ۱۲۹۷ ش / ۱۳۳۶ ق در دوره نخست‌وزیری وثوق‌الدوله او را به پای چوبه دار بردند با صدای بلند گفت: نیست باد انگلیس و انگلیس خواه. سپس اضافه کرد: «شش هزار تومان به من می‌دادند که صمصام‌السلطنه بختیاری را بکشم و من قبول نکردم...»

او را جلوی اداره نظمی به دار آویختند.

نصیرالسلطنه (میرزا مهدی خان اسفندیاری)

فرزند حاج محتشم السلطنه اسفندیاری، در ۱۲۶۴ ش در تهران متولد شد. مادرش خانم نصرت مهرالدوله نوه میرزا آقاخان نوری صدراعظم بود. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و معمول زمان برای ادامه تحصیل عازم روسیه شد و مدرسه حقوق و علوم سیاسی را طی کرد. در مدت اقامت خود در روسیه با میرزا عبدالحسین خان نردینی که بعدها تیمورتاش لقب گرفت نزدیک شد. پس از مراجعت به ایران در ۱۲۸۳ ش به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و لدی‌الورود معاونت اداره روس به او وگذار شد و نشان طلای علمی درجه اول به او دادند و در همان سال از مظفرالدین شاه لقب نصیرالسلطنه گرفت. در ابتدای مشروطیت ریاست اجرای محاکمات وزارت امور خارجه به او واگذار شد. بعد به ریاست دارالترجمه وزارت خارجه منصوب گردید تا این که ریاست اداره دول غیر همجوار را تصدی نمود. آن‌گاه به مقام وزیر مختاری بلژیک فرستاده شد. چندی هم در ژاپن و ترکیه وزیر مختار بود. سرانجام با کمک تیمورتاش و حمایت نصرت‌الدوله والی فارس شد.

در ۱۳۰۸ والی کرمان شد. در ۱۲۹۵ که کمیته مجازات در تهران تأسیس شد او به ترتیبی با بعضی از اعضای کمیته نزدیک شد و اخبار آنها را به دولت می‌داد. در ۱۳۱۲ ش در سن ۴۸ سالگی در تهران درگذشت.

ارداقی

علی اکبر ارداقی فرزند حاج شیخ محمدتقی در ۱۲۶۱ ش در ارداق قزوین به دنیا آمد. در سه سالگی پدرش را از دست داد. در ۱۵ سالگی راهی قزوین شد و از آنجا به تهران آمد و در مدرسه افتتاحیه به تحصیل پرداخت.

ارداقی در جریان مشروطه همراه با برادر خود قاضی ارداقی در سلک مشروطه‌خواهان درآمد و پس از بمباران مجلس در واقعه باغشاه گرفتار شد.

برادرش کشته شد و او نیز به رشت تبعید گردید. در آن جا نیز به علت پخش شبنامه مورد سوءظن واقع شد و به زندان رفت. چندی بعد به خارج از ایران تبعید گردید. او به بادکوبه و سپس ترکیه رفت و چندی بعد به ایران بازگشت. در همان ایام وارد کمیته مجازات شد و در آن کمیته به فعالیت پرداخت. او در ۲۱ مرداد ۱۲۹۶ به علت فعالیت در کمیته دستگیر شد. مدت ۴ سال زندانی گردید. یک سال و نیم نیز به قم تبعید شد و پس از آن به تهران بازگشت. پس از بازگشت به تهران به خدمت وزارت کشور درآمد و سپس به وزارت دادگستری انتقال یافت. وی در ۷ دی ۱۳۳۶ از دنیا رفت و در قم مدفون شد.

میرزا احمدخان صفامستنطق تأمینات

میرزا احمدخان مشهور به صفا در ۱۲۹۳ ق در تبریز زاده شد. تحصیلات خود را در زادگاهش به پایان برد. در ۱۸ سالگی پدر و برادر بزرگ خود را از دست داد و به اسلامبول رفت و کتابخانه‌ای به نام سعادت در آنجا تأسیس کرد. پس از آن خانواده خود را نیز از تبریز به اسلامبول انتقال داد.

وی در سال‌های ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ قمری از عاملین اصلی و فعال انجمن سعادت بود. این انجمن در اسلامبول برای مبارزه در راه مشروطیت ایران و مساعدت به مجاهدین تبریز تشکیل شده بود. صفا در ۱۳۲۷ وارد مدرسه پلیس دولت ترکیه شد و دیپلم گرفت. پس از آن به تهران آمد و شغل‌های زیر را تصاحب کرد: دبیری تعلیمات پلیسی در مدرسه نظمیه، کمیسری محله دولت، کمیسری محلات عسکریه، کاپیتانی اداره ژاندارمری و...

با شروع فعالیت کمیته مجازات میرزا احمدخان صفا مأمور کشف و تعقیب ترورهای این کمیته شد. و چون کشفیات و اقدامات او مخالف منافع عاملین کمیته مجازات بود، دو سه روز پس از اتمام استنطاقات از اعضای کمیته، در یکی از کوچه‌های تاریک ولی آباد در نیمه شب آخر صفر ۱۳۳۶ توسط عاملین و یا حامیان کمیته مجازات به قتل رسید.

۶
بیانیه‌های کمیته

مانیفست دوم

«مانیفست دوم کمیته مجازات

شب است، قرص ماه مانند عروسان طنناز از افق ایران جلوه گر و نور حقیقت روح پرور خود را بر پیکر زمین کهن سالی که هزاران حوادث گوناگون در خود دیده است می گستراند. واقعاً این ماه در همین قطعه خاکی که تجدید ایفای مأموریت می کند اتفاقات بس عجیب و وقایع مهیبی مشاهده کرده که هر یک با خطوط برجسته بر لوحه گیتی منقوش است. مثلاً می بیند در همین مملکت که قوای نظامی او تازه به قشون جنوب منحصر می شود یک روزی برای جنگ با یونان ۱۴ کروور لشگر تجهیز می کرد می بیند همین اریکه شهریاری که امروز آلت دست پلیتیک و بازیچه... شده است سالیان درازی جایگاه سلاطین با احتشام و یک شاهنشاهی به نام سیروس با کمال شوکت و عظمت به شرق و غرب عالم فرمانروائی می نمود، دیگر می بیند در یک اوقات خوشی که نسیم اقبال همین خاک در سرحدات دوردست این مملکت پرچم دولت ایران را در دوره پاسبانی داریوش به اهتزاز آورده و همسایگان او را با یک مرعوبیت شگفت آوری مجبور به تکریم و تعظیم می نموده اینک آن بیرق اقتدار سرنگون و داخله این مملکت میدان تاخت و تاز قشون خارجی شده و سینه های نازپرور همین خاک از سم ستوران لشگر اجنبی خورد [خرد] می شود. به علاوه به خاطر می آورد مابین طوفان حوادث و بدبختی های بسیار بزرگی که نهال امید ایرانیان در مزرعه یاس و بیچارگی خشکیده مادر کهن سال ایران فرزندان رشید دلاوری مانند کاوه آهنگر و نادرشاه افشار در دامان پیر خود پرورش داده به میدان نمایش فرستاده... این تصورات مانند برق از خاطر کره ماه خطور کرده به سمت زمین نزول نمود اول در قلب و روح مجسم وطن که بالای ایران پرفشانی می نمود جایگیر شده سپس در خاطر یک هیئتی که در محفل مخفی و در تابش مهتاب جلسه داشتند منعکس گشت. این هیئت خیال می کردند تمام آن

افتخارات و کلیه آن اوراق اعتبارات تاریخی ورق به ورق در دست خائنانه اولاد ناخلف ایران پاره شده و به جای آنها قبالجات ننگ و اسناد خفت و سرشکستگی تدارک گردیده است! آیا مقتضیات زمان و ولولۀ پرآشوب سه سالۀ دنیا که کلمۀ «مدافعه وطن» از چکاچک شمشیر قهرمانان جنگ عالم بیرون می آید موجب تنبیه و اسباب عبرت این اشخاص نشده است؟ - نه!

زیرا همین کرۀ ماه که به تمام اسرار و اقدامات مخفی شبانه اشخاص ناظر است با یک علائم و اشارات مخفی مذاکرات و اطلاعات قلبی این هیئت را تأیید و مطمئنانه گفت: بلی همین طور من می دانم این شخص مجسمۀ خیانت و بی عصمتی شب های دراز با... چه توطئه های شرم آور برای اضمحلال و نابود کردن ایران مظلوم تدارک و الساعه هم با دست های آزادی در خیال چه مقاصد و نقشه های هول انگیزی است که پشت وطن را متزلزل و کمر ایران را در کار شکستن است. در همین هنگام یک سروش غیبی دیگر به گوش این هیئت گفت: آقایان، علاوه از خیانت های گذشته قبالجات بندگی و عبودیتش که برای اسارت اولاد ایران در مجامع مختلفۀ شهر تهیه می شود تماماً به آرشیو اسلام کشانه... جمع شده پس از تصدیق و تسجیل به مقامات لازمه فرستاده می شود.

هیئت مزبور که افراد کمیته مجازات بودند عقاید او را با تمام علائم آسمانی تصدیق و گویی ذرات موجودات مجازات این وجود بی... را مطالبه دارند لهذا کمیته مجازات به اتفاق آراء حکم اعدام (... و وطن فروش را تصویب و به توسط رابط اجرائیه خود ابلاغ نمود.

کمیته مرکزی مجازات»

مانیفست سوم

«سومین بیان نامه کمیته مجازات

هم وطنان! عملیات کمیته مجازات خود بزرگترین شاهی است که تاکنون هیچ هیئت و هیچ جمعیتی به این متانت و به این بی غرضی خدمت به وطن نکرده

چنانکه اگر پنج روز دیگر به میرزماحسن وطن فروش مجال حیات داده شده بود آن وقت کابینه حاضر و تمام هموطنان ما می‌دیدند که دلال بی‌شرم روحانیت با آن دست‌هایی که محرک او بوده چه آشوب پرشور و چه مقاصد غیرقابل ترمیمی برای مملکت ما فراهم می‌کردند. چنانکه غرور خیانت و تعهدات نامشروعی که این نگهبان شریعت محمدی با مقامات مربوطه کرده بود اخطار مستقیم کمیته را که نصیحت و ترک خیانت و هدایت به مسافرت موقتی او بود به هیچ‌شمردن و قابل اعتنا ننمود، مسلم بود یک چنین کسی که به این درجه بی‌باک و در خیانت جسور باشد در مقابل اقتدار با عظمت کمیته تاب مقاومت نداشته و مجبور بود که آرزوی زندگانی را به انضمام مواعید خدمتی که به... داده بود به زیر خاک ببرد. ما ممنون هستیم [که] بعضی از کارگرهای او از این عمل متنبه شده و به کلی انزوا اختیار کردند و نیز خوشوقتیم عده دیگر هم مقام جسارت و طرفداری او را به حدی نرسانیدند که دست ما به خون آنان رنگین شود. پس از تذکار فوق که تفصیل آن بر عامه مکشوف است اینک داخل موضوع اقدام اخیر شده و شرح احوال و اطلاعات خودمان را تا به حدی که مجاز به افشا و انتشار آن هستیم به استحضار عامه می‌رسانیم:

مسئله الاهم فی الاهم یکی از وصایای بزرگان دین و همین اقدام اخیر خود دلیل کافی است که کمیته یک جمعیت آشوب طلب نیست که علاقمند به امنیت و آسایش خاطر هموطنان خود نباشد یعنی اگر خائنین مملکت واقعاً دست از خیانت کشیده و باور کنند که دیگر بازی کردن با رل اجنبی پیشرفتی ندارد ممکن است کمیته عملیات خود را تعطیل و کیفر اعمال گذشته اشخاص را به وظیفه ملت و حکمیت دولت محول دارد. ولی چه کنیم که دست خارجی و طمع مال یک عده مردمی را که خواهی نخواهی هموطن ما هستند بدبخت و ننگین نمود و بدبختانه اصرار می‌کنند که بدبخت‌تر بشوند. بالجمله (شوستر) رفت، یک مستشار و وظیفه‌شناسی را که با یک روح پاک و نیت مقدس درصدد ایفای مأموریت بود از ایران بیرون کردند، هنوز از خاطره‌ها فراموش نشده که بیرون‌کنندگان شوستر با چه قدرت غیرمحدودی یک نفر دیگر را به نام (مرنار) در مسند خزانه‌داری برقرار و با اختیارات مطلقه مقدرات ایران را به عهده او محول داشتند. مرنار که بود (؟) متعاقب او

چه کردند (؟) از موضوع خارج و مقصود ما منتخب الدوله است که صرفنظر از تاریخ گذشته او می‌خواهیم بگوییم این آدم چه کرد و این حوادث در وجود او چه اثری تولید کرد!

این مستخدم با لیاقت دولت کاملاً ملتفت شد که کدامین مقصود شوستر را از ایران خارج و غرض اصلی از این تغییرات چه می‌باشد. لهذا با یک نظر دوربین خود را کمتر از همکاران مرنار تصور نکرده دید می‌تواند هواخواهان او را با اقامه دلیل متقاعد نماید که: من اولتر از آنها هستم حالا با چه وسائل مستقیم و غیرمستقیم مدعای خود را عملاً ثابت کرده جانشین مرنار شد کاری نداریم و مجازات او به واسطه افشای مواد کنترل و راهنمایی دیگری که جزء به جزء در نامه اعمالش ثبت است نبوده بلکه فقط به واسطه عملیات و اقدامات تازه‌یی بود که از ده روز به این طرف شروع کرده بود.

پس مجازات او از نقطه نظر الاهم فلاحه. و بار دیگر می‌گوییم خوب است همکاران مشارالیه این سودای خام را از سر به در کرده خود را دچار مهلکه نمایند. مهر کمیته مرکزی مجازات»

بیان‌نامه دولت

«هیئت حاضره وزراء در موقعی که خدمتگذاری این آب و خاک را تصمیم نمودند نه این بود که از مشکلات فوق‌العاده امور و نواقص اسباب کار بی‌اطلاع بوده و یا آنکه موانع را مفقود و مقتضیات را موجود و موقع را بی‌زحمت تصور می‌کردند بلکه به خوبی به محظورات و عوایق آگاه بوده می‌دانستند که رفع مشکلات بدون زحمت فوق‌العاده و صدمات طاقت‌فرسا میسر نخواهد بود تنها چیزی که دولت را در همچو موقع خطیر به زمامداری امور دعوت نمود تصور این بود که اهالی مملکت از صدمات و تجارب چندین ساله عبرت گرفته و به این نکته برخوردده‌اند که حوادث گذشته را باید دائماً در نظر داشته از تکرار آن اجتناب و در طریق صلاح و سلامت وطن تشخیص نیک و بد را اول قدم دانسته با مزایای یک جهتی و اتحاد

موقع دولت را مستحکم خواهند نمود تا اینکه دولت قادر گردد به قوت قلب و با اتکا به افکار عامه مصدر اصلاحاتی گردد که مستلزم تامین حیثیت مملکت در نظر خارجه و داخله باشد.

مع التاسف از قضایای اخیره چنین استنباط می‌شود که دولت در تصور خود شاید به خطا رفته و گویی پاره‌یی مردم از حوادث گذشته متنبه نشده و وسائل اصلاح امور را به خوبی تشخیص نداده‌اند. زیرا که واقعیات اسفناک و جنایات بسیار فجیعه‌یی که از چند ماه به این طرف شده بود در کار تکرار است اگر مرتکبین این جنایات تصور می‌کنند که با این وسایل موجبات اصلاح امور را فراهم خواهند کرد باید بدانند که طریق معکوسی را می‌پیمایند و منشاء اعمالی می‌گردند که از اثرات آن استفاده نخواهند کرد مگر آنهایی که مایلند که اوضاع و احوال این مملکت را به اعتبار منافع خود و از نقطه نظر خاصی جلوه دهند. و باز مشاهده می‌شود پاره‌یی مطبوعات که وظیفه آنها تنویر افکار و تهذیب اخلاق و تهیه وسایل اتحاد و توسعه و ترویج صلح و صفا در میان ابنای قوم است اوقات مغتنمه را یا به تنقید همکاران مصروف داشته و به این طریق قوای خود را متشتت کرده و تضعیف می‌نمایند و یا اینکه قلم خود را به طرف اشخاصی معطوف داشته و اتصالاً داخل مباحثات و مشاجراتی می‌شوند که جز تفرقه افراد و اختلال امور نتیجه دیگری نتواند داشت. از آنجا که هیئت دولت به نتایج ناگوار این احوال به خوبی آگاه است و می‌داند که این اعمال و افکار سوء مملکت را به کجا سوق خواهد داد قبلاً وظیفه خود می‌داند که توجه عموم را به عواقب وخیم این نوع اوضاع که به معنی هرج و مرج و خرابی مملکت و استفاده مغرضین تعبیر می‌شود جداً جلب و مخصوصاً خاطر نشان نماید در موقعی که مسئله اصلاح امور مرکوز اذهان عامه شده و خیرخواهان مملکت از هر طرف دولت را به تهیه موجبات سعادت و تامین آتیه وطن توصیه می‌کنند شرط عقل و حس و وظیفه وطن پرستی این است که از عمق و اساس دولت را به خود واگذارند تا با جمعیت حواس به اصلاحاتی که از بدو امر در نظر داشته و به واسطه حوادث اخیره به عهده تعویق افتاده است اقدام نماید و اوضاع را به جایی نرسانند که دولت مجبور به تصمیمی شود که شاید بر خلاف توقعات و انتظارات باشد.»

جواب کمیته

«جواب نامه دولت:

لازم است نظر خودمان را از افراد دولت امروز و هیئت دیروز یک قدری دورتر انداخته ببینیم دولت ایران در چه حالی بوده و متدرجاً چه احوالی پیدا نمود. البته عطف توجه به دوره‌های دور موجب تطویل مقال و مجبوراً از زمانی شروع می‌کنیم که این بیانیه مختصرگنجایش تذکار آن را داشته باشد. لهذا می‌گوییم آخرین سلطان صفوی و یا اولین ننگ سلاطین دنیا چنان که می‌دانیم افتخار اجداد و آبروی دولت ایران را یک روزی در خفت و بی‌عرضگی گذاشته به هیجده هزار قشون افغان تسلیم نمود روز دیگر نوادر طبیعت و ذخیره‌های ندرتی که همیشه در پرده خفا مستور دارد یک دولت نادری را تشکیل داده که با شلاق خشم و تازیانه قهار نادری متجاسرین را تأدیب و آبروی یغما شده دولت را به افتخارات پربهائی که اوراق تواریخ عامل شاهد اوست برای ایران تدارک نمود ایام بعد دولت زندیه یک سلطنتی را که به زور شمشیر گرفته بودند مؤسس با شهامت آن نخوت و غرور طبیعی این موفقیت را با یک نمایش اخلاقی از خود دور و به نام وکالت برتری و حسن رفتار را به تمام سلاطین دنیا مدلل داشت. اگر نادر و کریم‌خان دو پادشاه بی‌نظیر و موفقیت آنان به واسطه لیاقت و استعداد شخصی بود ولی باید فهمید همان ایرانیانی که روز قبل مغلوب مشت قلبی افغان شدند به کدامین جهت دگرین روز فاتح هندوستان می‌شوند هیچ محل تامل و جای تردید نیست که یگانه عامل و بزرگترین چیزی که مؤثر در این احوال بود فقط و فقط مسئله بیم و امید و همانا سزا و پاداشی بوده است که در حق خادم و خائن مراعات شده است چنان که به شهادت تاریخ با تسخیر آذربایجان و منشاء فتوحات آغامحمدخان خواجه تنها به واسطه آن بود که برای رضای خاطر یک نفر چوپان فرزند رشید اولین سردار و برادرزاده دل‌بند خود را در دامن پدر سر او را به شبان جگرسوخته تسلیم نمود و نیز فتحعلیشاه قاجار با اینکه سلطنت قاجاریه به واسطه همراهی و خدمت میرزا

ابراهیم کلانتر پابرجا شده بود مشارالیه را محض نمک ناشناسی و خیانت به ولی نعمت خود «لطفعلی خان» در دیگ مجازات جوشانید و حتی می‌شنویم در این اواخر و آن ایامی که بدبختانه دولت ایران رو به انحطاط می‌رفت یک پدری را به واسطه خیانت سوار بر قاطر برهنه کرده با کمال افتضاح در شهر طهران می‌گردانند. از مسلمیات بدیهیه است عزت و ذلت هر دولت بسته به شدت و ضعف مجازات و هر اندازه که اعمال این قوه مابین یک ملتی ضعیف شود به همان نسبت قدرت و شوکت او رو به پستی و فنا می‌رود. چنان که بعد از معاهده ترکمانچای یعنی از همان روز مشثومی که در دریای شهوت پرستی و غفلت با قدم‌های سریع وطن ما را به وادی ذلت و بدبختی سوق می‌دادند اجرای مجازات کم‌کم شروع به تحلیل نموده تا روزی که مشروطیت اعلان شد گوئی از همان روز فرمان اعدام مجازات را هم صادر کردند. کاش مجازات به حال عدم باقیمانده و صورت دیگر نمی‌گرفت یعنی این قوه را به عکس مقصود به کار نمی‌بردند چنان که همسایگان نامهربان ما گاهی مستقیماً و زمانی غیرمستقیم عملاً مدلل نمودند که خائن‌ترین اشخاص دارای تمام احترامات و شئون اولیه و امین‌ترین ایرانی پست‌ترین افراد این مملکت است. مثل اینکه صمدخان معروف الحال چرا فرمانروای مطلق آذربایجان شد برای اینکه در دزدی و خیانت بی‌بدل بود، ثقة‌الاسلام و همراهان او چرا در روز عاشورا به دار ظلم آویخته شدند برای اینکه وطنخواه و با مقاصد اجانب همراه نبودند، دولت و قنصل انگلیس به چه مناسبت حمایت و طرفداری از امان‌الله میرزا کرد و بدون خجالت و انفعال راضی شدند که در قونسولخانه مشارالیه مغز خود را پریشان کند برای اینکه این یک نفر مأموری بود که می‌خواست به وظیفه مأموریت خود عمل کرده و حاضر نبود به وطن خود خیانت کند. بارگاه ثامن‌الائمه و پرستشگاه چندین میلیون مسلمان را با کمال جسارت و بی‌باکی به چه جهت با توپ خراب کردند. برای اینکه بگویند پس از معاهده ۱۹۰۷ دیگر ایرانی صاحب خانه نبوده و هر کسی دعوی وطنخواهی کند باید از هستی و حیات صرف‌نظر کند. ای مردم! ای ساکنین کره ارض بشنوید و به دیگران بگویند که سیاست روس و انگلیس در خانه ما این بوده و بازو و سرنیزه و اقتدار مجازات را حق کسانی معمول

می داشتند که نسبت به وطن خود خیرخواه و از دزدی و خیانت احتزار داشته باشند. شکر خدا که دیگر غضب الهی از آه مظلومین و سوز دل ملل صغیره به جوش آمده دست قهار طبیعت از آستین بیچارگان دنیا صورت دول طمع و زر دنیا را نیلگون و آن روز خواهد رسید که بیرق دول جابره را در ممالک دیگران سرنگون نماید. چنانکه مقصود اصلی از جنگ بین المللی در ابتدای امر کوتاه کردن دست رقیب و بلعیدن ملل صغیره بود که همان مدبر طبیعت قاصدین اولین را با قرار نقض غرض و به ادای یک بیان تلخی وادار کرده است: «می گویند ما برای دول صغیره می جنگیم». طبیعت دول معظم جابر را که سالیان درازی بود خون ملل صغیره را به شیشه کرده بودند خواهی نخواهی مجبور به قبول این حقیقت تلخ خواهد نمود. ولی افسوس هنوز عملیات سابقه آنها در وطن بلا دیده ما تخفیف نیافته و میل ندارند وقوع این امر را به آسانی باور نمایند. نتیجه مظالم دول قربانی کردن چندین کرور جوان رشید و صرف هزاران ملیون اندوخته‌هایی بود که به تعدی جمع کرده و اینک هم نمایندگان آنها همان رویه خطا را تعقیب و هزاران بدبختی دیگر برای خود تهیه می کنند. چنانکه دیپلمات‌های... به واسطه تجاوزات اجحاف کارانه خود نفوذ چندین ساله دولت متبوعه را به باد داده و نتیجه‌ای که از پلٹیک تحبیب در ایران گرفته بودند مبدل به عداوت و کینه جویی نموده که نتایج سوء و عواقب وخیم آن را یک نفر بی طرف می تواند تشخیص دهد. دیپلماسی تازه وارد دیگر نیز اگر نیرنگ همکار خود را نخورده و این محبتی را که از تغییر رژیم روس در قلب ایرانیان جایگیر شده است مغتنم بدارد موفق به خدمتی شده که در روسیه کفایت او اثبات بزرگترین خدمتی است البته برای او تفاوتی نداشته و ما با قوه ملی و به یاری آن خداوندی که نجات ملل مظلومه عالم را تقدیر کرده است موفق به نجات وطن خواهان خودمان خواهیم شد. اینها یک مطالبی است که از قلوب خفه شده و از حلقوم فشرده شده تمام ایرانیان خارج و کلیه منصفین دنیا هم تصدیق دارند و همین ناله‌های مظلومانه یک روزی در کنفرانس صلح به گوش نمایندگان دول خواهد رسید که ما ملت بدبخت و از دست همسایگان مظلوم آزار خود چنین احوال پرماللی داشتیم! پس از تذکار و یادآوری مراتب فوق آیا اشخاص بی طرف

حتی افراد با انصاف همین همسایگانی که مستقیماً شریک خیانت و مظالم مأمورین خود نبودند لزوم وجود کمیته مجازات را تصدیق نخواهند کرد. آیا با وصف این احوال خیال خواهند نمود که کمیته مجازات را یک آشوب طلب و برای اغراض خصوصی تشکیل داده است؟ نه... هر انسان منصفی که دارای وجدان سلیم باشد وجود کمیته مجازات را تصدیق و به ما حق می‌دهد که دست خائنین را قطع نمائیم. ما باید آن کسی [را] که به تشویق و پشتیبانی اجانب مصدر امور و مأمور خیانت می‌شود از صفحه ایران نابود کنیم. ما باید دیگر نگذاریم سلطان محبوب و محصور ما با یک خون‌دل و کراحت خاطر دستخط ریاست وزرائی فلان خائن را از روی ناچاری و استیصال امضاء کند اینها یک مطالبی است که باعث ایجاد و موجب تشکیل کمیته مجازات شده و تا روزی که دست خارجی در مداخله امور داخلی ما باقی است باقی خواهد بود. بعد از اثبات وجود و لزوم برقراری کمیته عطف توجه به دولت حاضر کرده می‌گوییم آیا وجود حکومت فعلی و عملیات او مستغنی از کمیته مجازات است؟ نه: زیرا که در جبین شما نور رستگاری نیست؛ هنوز شما مرعوب پلتیک اجانب، و باور ندارید که دست تجاوزکاران را در کار قطع کردن است. خیال خدمت غیر از خدمت است. اگر بدانید حوادث عالم با این تغییرات مهمی که هزاران رنگ گوناگون در اوضاع دنیا نشان می‌دهد از یک مسئولیت بسیار شدیدی پشتتان لرزیده بهتر از این کار خواهید کرد. اگر قدری تأمل کنید می‌فهمید که تعقیب این رفتار یک رویه آبرومندانه نبوده و اگر چند صباح دیگر جزء خائنین به شمار نروید اقلأً یک بدنامی و بی‌لیاقتی پیدا خواهید کرد که کارکنان آتیه ایران حکم انفصال و طرد ابدی شما را از خدمات ملی صادر خواهند نمود. چنانکه هیچ مناسب نبود مظالم و تعدیات حکومتی یزد و استرآباد آقای فخرالملک را در کیسه بی‌لیاقتی او مهر و موم کرده و به پاره‌جهات خصوصی که ما می‌دانیم مشارالیه را به حکومت طهران منصوب نمایند. سایر اقدامات و عملیات شما هم چندان امیدبخش نبوده حتی خیلی متأسف هستیم که بعضی از ورزا به همان مشی قدیم و رویه سابق از قبیل اخذ رشوه و غیره باقی هستند. کمیته مجازات با شما و یا هر حکومتی طرف نبوده آرزومند یک دولتی است که به جان و دل حافظ شرف و

نگاهبان تاج و تخت ایران باشد، چنانچه غیر از این بودی گویا مجازات فخرالملک را بر منتخب‌الدوله مقدم می‌داشت. می‌گویند ایجاد جنگل باعث تولید باران و طبیعی است که وجود حرارت یخ را آب می‌کند، یعنی ساعتی که کمیته مجازات در ضمن اصلاحات دیگر از اثر اقدامات دولت حاضره ببیند که یکی از خائنین وطن به حکم دولت به دار آویخته شده قهرا همان دقیقه کمیته مجازات منحل و همان روز اولین روز سعادت ایران و بزرگترین قدمی است که کابینه حاضره برای افتخارات خود تدارک کرده است.

در پایان مقال با یک نظر تحقیر و لهجه تند مدیر نوبهار را به واسطه مندرجات مغرضانه او سرزنش کرده می‌گوئیم: همان مقصود و منظور خصوصی که شما را وادار به این اعتراضات کرده است دیگر نمی‌گذارد با چشم حقیقت حقایق اشیاء را ادراک نماید کمیته مجازات با آن نیت پاک و محبت مخصوصی که نسبت به تمام هموطنان خود دارد عجاله همین ملامت و توبیخ را در حق یک نفر هموطنی که تازه زبان حقیقت‌گویی را بسته و متأسفانه جامه دیگر به تن کرده است کافی دانسته و امیدوار است بعد از این حقایق احوال را بهتر از این استنباط نماید.»



۷

روزشمار حوادث مهم
سال‌های ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۰ ش

روزشمار وقایع مهم سال‌های ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۰ شمسی

- ۱۲۹۵
- ۱۰ شهریور تشکیل کمیته مجازات با شرکت منشی‌زاده، ابوالفتح‌زاده، (ذی‌قعدة ۱۳۳۴) مشکوة‌الممالک
- ۹ آبان انتشار روزنامه ایران به مدیریت سیدحسن اردبیلی در تهران
- ۱۶ دی سپاهیان انگلیس جنوب ایران را تصرف کردند و نیروهای آلمان به خارج از ایران عقب‌نشینی کردند.
- ۱۰ بهمن ارتش انگلستان ارتش ششم ترکیه را شکست داد.
- ۲۸ بهمن میرزا اسماعیل خان مدیر انبار غله دولتی توسط کمیته مجازات به قتل رسید.
- ۱۰ اسفند بغداد به تصرف نیروهای انگلیسی درآمد.
- ۱۵ اسفند نیروهای ترک از خاک ایران رانده شدند.
- ۱۵ اسفند همدان و کرمانشاه به تصرف ژنرال باراتف فرمانده روسی درآمد.
- ۱۷ صبح شیخ محمد خیابانی در تبریز حزب دموکرات آذربایجان را بنیاد نهاد.
- ۲۸ اسفند به دستور وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء هیئتی به ریاست آقاسیدضیاءالدین مدیر روزنامه رعد برای مذاکره و عقد قران‌داد با دولت روسیه عازم بطروگرد شد.
- ۱۲۹۶
- ۱ فروردین وثوق‌الدوله تشکیل دسته تفنگداران جنوب را به رسمیت شناخت.
- ۱۱ فروردین نیروهای باراتف در مرزهای ایران و بین‌النهرین مستقر شدند و به ارتش بریتانیا پیوستند.
- ۱۳ اردیبهشت کریم دواتگر به وسیله کمیته مجازات به قتل رسید.

- ۱۸ اردیبهشت فرمان انتخابات مجلس چهارم صادر شد.
- اول خرداد عبدالحمیدخان متین السلطنه نماینده سابق مجلس و مدیر روزنامه عصر جدید توسط اعضای کمیته مجازات به قتل رسید.
- ۸ خرداد وثوق الدوله رئیس الوزراء از کار کناره گیری کرد.
- ۱۰ خرداد محمدعلی خان علاء السلطنه مأمور تشکیل دولت شد. علاء السلطنه رئیس الوزراء و وزیر امور خارجه - مستوفی الممالک وزیر مشاور - مشیرالدوله وزیر جنگ - مؤتمن الملک وزیر فواید عامه و تجارت - محتشم السلطنه وزیر مالیه - مستشارالدوله وزیر داخله - حکیم الملک وزیر معارف - ممتازالدوله وزیر عدلیه - نصرالملک وزیر پست و تلگراف.
- ۱۷ خرداد میرزماحسن مجتهد معروف و متنفذ تهران توسط کمیته مجازات به قتل رسید.
- ۱۵ تیر سربازان روسی شهر اورمیه را آتش زدند.
- ۳ مرداد بانک شاهی به مناسبت جنگ بین المللی و کمبود اجزای اروپائی شعبه خود را در بازار تهران تعطیل کرد.
- ۲۵ مهر انتخابات چهارمین دوره قانونگذاری در تهران پایان یافت.
- ۱۸ آبان علاء السلطنه تغییراتی در کابینه خود ایجاد کرد: مشیرالدوله وزیر جنگ، مؤتمن الملک وزیر علوم و وزیر تجارت و وزیر فواید عامه، قوام السلطنه وزیر داخله، مستشارالدوله وزیر پست و تلگراف، ممتازالدوله وزیر مالیه، نصرالملک وزیر عدلیه.
- ۲۵ آبان علاء السلطنه به اتفاق وزیران کابینه استعفا کرد.
- ۲۶ آبان سلطان احمدشاه عین الدوله را به رئیس الوزرائی برگزید.
- ۳۰ آبان عین الدوله وزیران خود را به این شرح معرفی کرد: عین الدوله رئیس الوزراء، مستوفی الممالک وزیر مشاور، مشیرالدوله وزیر جنگ، مؤتمن الملک وزیر فواید عامه و تجارت، علاء السلطنه وزیر خارجه، وثوق الدوله وزیر علوم و اوقاف، قوام السلطنه وزیر داخله، مشارالملک وزیر مالیه، امین الملک وزیر پست و تلگراف، مخبر السلطنه وزیر عدلیه.

- ۱۵ دی تروتسکی طرح تخلیه ایران از نیروهای روسی و ترکیه را ارائه کرد و به دنبال آن نیروهای تحت فرماندهی ژنرال باراتف ایران را ترک کردند.
- ۲۰ دی نیروهای انگلیسی پاتاق و قصر شیرین را به تصرف خود درآوردند.
- ۲۵ دی عین‌الدوله از رئیس‌الوزرای کناره‌گیری کرد.
- ۲۶ دی مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزرا شد و روز بعد وزیران خود را به شرح زیر معرفی کرد: مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزراء وزیر داخله، مشیرالدوله وزیر جنگ، مؤتمن‌الملک وزیر علوم و اوقاف، مخبرالسلطنه وزیر عدلیه، مخبرالملک وزیر مالیه، مشاورالممالک وزیر امور خارجه، جعفرقلی سردار اسعد وزیر پست و تلگراف، میرزاحسین خان معین‌الوزاره وزیر فوائد عامه.
- ۵ بهمن شاهزاده سلیمان میرزا لیدر حزب دموکرات به اتهام همکاری با آلمان‌ها از طرف نیروهای انگلیسی بازداشت شد.
- ۸ بهمن قوای قزاق روس شهرهای همدان، سنندج و بعضی از شهرهای آذربایجان را آتش زده مغازه‌ها را غارت نمودند.
- ۱۵ بهمن قحطی و کمبود مواد غذایی در سراسر ایران به وضع وحشتناکی نمایان شد. دولت در تهران روزانه سی تن برنج به صورت دم‌پختک به مردم فقیر می‌دهد.
- ۲۸ بهمن بامداد امروز سرهنگ فیلاترف روسی که فرماندهی اترپاد همدان را به عهده داشت به اتفاق سرهنگ رضاخان سوادکوهی قزاقخانه تهران را اشغال و محاصره نمود. پس از اشغال و محاصره قزاقخانه سرهنگ گلرزه روسی از سمت فرماندهی استعفا می‌دهد و از طرف سلطان احمدشاه سرهنگ استاروسلسکی به جانشینی او تعیین می‌گردد.
- ۲۹ بهمن دولت ایران از طریق وزارت امور خارجه از دولت انگلیس خواست هرچه سریعتر در موارد پنجگانه زیر اتخاذ تصمیم نماید: ۱. مساعدت در تخلیه ایران و واگذاری پلیس جنوب به این دولت؛ ۲. الغاء عهدنامه ۱۹۰۷ و رفع اثرات اولتیماتوم ۱۹۱۱؛ ۳. قبول مشارکت نماینده ایران در کنفرانس صلح جهان؛ ۴. تجدیدنظر تعرفه گمرکی؛ ۵. پرداخت عایدات گمرکات پس از کسر اقساط قروض.

- ۹ اسفند بعد از ظهر امروز جمع کثیری از مردم تهران در میدان توپخانه اجتماع نموده نسبت به عملیات انگلیسی ها در ایران شدیداً اعتراض کردند.
- ۹ اسفند به دستور مستوفی الممالک تمام روزنامه های تهران و ولایات توقیف شدند.
- ۱۰ اسفند سپاهیان انگلیس به فرماندهی ژنرال دنسترویل وارد قزوین شدند.
- ۱۱ اسفند دولت انگلستان به ایران اطلاع داد که نیروهایش را از جنوب و مرکز ایران خارج خواهد کرد.
- ۱۶ اسفند در کرمانشاه به علت قحطی و گرانی بی سابقه مردم به غارت دکاکین و خانه ها پرداختند و در نتیجه مداخله پلیس و قوای نظامی عده ای مجروح و مصدوم شدند.
- ۱۸ اسفند در کازرون بین قوای ژاندارمری و نظامیان انگلیس زد و خوردی روی داد. ژاندارم ها پس از این نبرد کازرون را تخلیه نمودند.

۱۲۹۷

- ۸ فروردین بیماری تیفوس در نواحی غربی ایران عده زیادی از مردم را به هلاکت رسانید.
- ۱۵ فروردین نیروهای انگلیس به فرماندهی ژنرال مالسن به مناطق شمالی ایران وارد شدند. بندرانزلی توسط همین نیروها اشغال شد و مهمات زیادی در آنجا متمرکز گردید.
- اول اردیبهشت مستوفی الممالک رئیس الوزراء در دولت تغییراتی داد: مخبر السلطنه وزیر داخله، مشاور الممالک وزیر خارجه، مشیرالدوله وزیر جنگ، مشار السلطنه وزیر مالیه، نصرالملک وزیر عدلیه، سردار اسعد وزیر پست و تلگراف، میرزا حسین خان معین الوزاره وزیر فوائد عامه و تجارت، ممتازالملک وزیر علوم و اوقاف.
- ۴ اردیبهشت کنسول انگلیس در شیراز اعلامیه مفصلی انتشار داد. در آن اعلامیه به مردم فارس هشدار داده شد که رویه خصمانه خود را نسبت به دولت انگلیستان تغییر دهند در غیر این صورت نیروهای انگلیسی هم رویه خصمانه اتخاذ خواهند کرد.

- ۸ اردیبهشت مستوفی‌الممالک از رئیس‌الوزرائی کناره‌گیری کرد. از طرف سلطان احمدشاه نجفقلی خان صمصام‌السلطنه به رئیس‌الوزرائی انتخاب گردید.
- ۱۰ اریبهشت صمصام‌السلطنه رئیس‌الوزراء کابینه خود را به شرح زیر به شاه معرفی کرد: صمصام‌السلطنه رئیس‌الوزراء و وزیر داخله، مشاورالممالک وزیر خارجه، امیر مفخم بختیاری وزیر جنگ، مشارالملک وزیر مالیه، نصرالملک وزیر عدلیه، مشارالسلطنه وزیر پست و تلگراف، میرزا حسین خان معین‌الوزاره وزیر فوائد عامه و تجارت، حکیم‌الملک وزیر علوم و اوقاف، مستشارالدوله وزیر مشاور.
- ۲ خرداد روحانیون فارس اعلامیه‌ای انتشار داده مردم را به قیام علیه بیگانگان تهییج کردند و غالب شهرهای فارس به دست عشایر سقوط کردند.
- ۲۱ خرداد قوای انگلیس مجدداً به رشت و انزلی حمله نظامی کردند.
- ۳ تیر میرزامحمدعلی خان علاءالسلطنه رئیس‌الوزرای سابق که به آنگلو فیلی شهرت داشت در تهران درگذشت.
- ۳ تیر جنگلی‌ها یک سروان انگلیسی و چند سرباز هندی را به قتل رسانیدند.
- ۵ تیر دو هواپیما نقاط مهم و حساس جنگلی‌ها را بمباران کردند.
- ۱۸ تیر تبریز توسط سپاهیان ترک اشغال شد ترکها جمعیت اتحاد اسلام را در آنجا تشکیل دادند.
- ۲۵ تیر عده زیادی از روحانیون از جمله سیدحسن مدرس و حاج آقا جمال و سیدمحمد امام‌جمعه در حضرت عبدالعظیم تحصن اختیار نمودند و با تشکیل جلسات و ایراد سخنرانی از احمدشاه عزل صمصام‌السلطنه را از رئیس‌الوزرائی خواستار شدند.
- ۲۶ تیر سلطان احمدشاه به صمصام‌السلطنه تکلیف استعفا کرد ولی وی نپذیرفت و تقاضای عزل خود را نمود.
- ۲۶ تیر بنا به تقاضای گروهی از روحانیون و رجال سیاسی سلطان احمدشاه میرزا حسن خان وثوق‌الدوله را به رئیس‌الوزرای برگزید.
- ۲۷ تیر جنگلی‌ها با ۲۵۰۰ نفر به رشت حمله کردند و شهر را تصرف و قنصلخانه انگلیس را آتش زدند.

- ۱۳ مرداد میرزا کوچک خان به رشت حمله برد ولی سرانجام شکست خورده فرار کرد و انگلیس‌ها نیروهای خود را در گیلان تقویت کردند.
- ۱۵ مرداد وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء وزیر داخله، مشاورالممالک وزیر خارجه، صمصام‌الدوله وزیر مالیه، نصرت‌الدوله وزیر عدلیه، نصیرالدوله وزیر معارف، دبیرالملک وزیر تجارت و فوائد عامه.
- ۱۵ مرداد به دستور وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء اداره نظمیّه موظف شد کلیه اعضای کمیته مجازات را که در چند سال اخیر مرتکب چندین فقره قتل شده بودند دستگیر کنند.
- ۲۱ مرداد محاکمه اعضای کمیته مجازات آغاز شد.
- ۲۲ مرداد بین عوامل میرزا کوچک خان جنگلی و نمایندگان سیاسی و نظامی انگلیس قراردادی منعقد گردید.
- ۳۰ مرداد محاکمه اعضای کمیته مجازات پایان یافت. دو نفر محکوم به اعدام، دو نفر محکوم به پانزده سال حبس و تبعید و بقیه به حبس‌های سنگین محکوم شدند.
- ۳ شهریور رشیدالسلطان و حسین خان لاله دو نفر از اعضای کمیته مجازات بامداد امروز در میدان توپخانه به دار آویخته شدند.
- ۸ شهریور ابراهیم منشی‌زاده و اسدالله ابوالفتح‌زاده اعضای مؤثر کمیته مجازات که به حبس و تبعید محکوم شده بودند هنگام عزیمت به تبعیدگاه هدف گلوله قرار گرفتند و به قتل رسیدند.
- ۲۲ آبان جنگ جهانی اول با شکست آلمان پایان یافت.
- ۶ آذر وثوق‌الدوله به عنوان خستگی از رئیس‌الوزرایی استعفا کرد ولی سلطان احمدشاه استعفای او را نپذیرفت و مجدداً در مقام خویش تثبیت گردید. و سپاهیان ترک آذربایجان را تخلیه نمودند.
- ۱۰ آذر رسماً به دولت ایران اطلاع داده شد که قشون عثمانی روز ۸ آذر جلفای ایران را به کلی تخلیه خواهد کرد.
- ۱۹ آذر دولت انگلیس طی نامه‌ای که برای وثوق‌الدوله فرستاد تمامیت و استقلال ایران را تضمین نمود و قول لغو قرارداد ۱۹۰۷ را داد.

- ۱۹ آذر دولت انگلیس پلیس جنوب را به ایران واگذار کرد.
- ۱۲۹۸
- ۲۴ تیر وثوق‌الدوله اعلامیه‌ای انتشار داد در این اعلامیه به سفر قریب‌الوقوع احمدشاه به اروپا اشاره شده بود. در اعلامیه مدت مسافرت شاه شش ماه تعیین شده بود.
- ۱۵ مرداد وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء کابینه را به شرح زیر ترمیم کرد: رئیس‌الوزراء و وزیر داخله وثوق‌الدوله، وزیر امور خارجه فیروز میرزا نصرت‌الدوله، وزیر جنگ فتح‌الله خان سپهدار اعظم، وزیر مالیه اکبر میرزا صارم‌الدوله، کفیل وزارت عدلیه منصور السلطنه، وزیر تجارت و فوائد عامه میرزا حسین خان دبیرالملک، وزیر معارف میرزا احمدخان نصیرالدوله، وزیر مشاور میرزا حسن خان مشارالملک.
- ۱۷ مرداد میرزا حسن خان وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء قرارداد بین دولتین ایران و انگلستان را امضا کرد.
- ۱۸ مرداد پس از انتشار قرارداد ایران و انگلیس موجی از مخالفت و موافقت جراید و مردم بلند شد. روزنامه‌ها به بحث و انتقاد پرداختند. انجمن‌ها و میتینگ‌ها در تأیید و تکذیب قرارداد برپا شد.
- ۲۰ مرداد احمدشاه قاجار تهران را به سوی اروپا ترک کرد. این اولین سفر آخرین پادشاه قاجار به اروپا بود.
- ۲۴ مرداد کشتی حامل احمدشاه قاجار و همراهانش که به وسیله یک کشتی رزم‌ناو روسی مشایعت می‌شد بندر انزلی را به قصد بادکوبه ترک کرد.
- ۲۶ مرداد احمدشاه وارد استانبول شد و یکسره به دیدار پدر و مادر شتافت. مفارقت احمدشاه با پدر و مادرش قریب ده سال طول کشیده بود.
- ۱۷ شهریور وثوق‌الدوله نسبت به مخالفین قرارداد شدت عمل به خرج داد و عده‌ای از رجال را که هسته اصلی مخالفت با قرارداد بودند به کاشان تبعید کرد.
- ۱۸ شهریور به دستور وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء در تهران حکومت نظامی برقرار شد تا امواج مخالفت‌ها را سرکوب نماید.

- ۱۸ شهریور امین‌الضرب، ضیاء‌الواعظین، افراسیاب، آزاد، فرخی یزدی، میرزاده عشقی، سیدمحمد کمره‌ای و جمعی دیگر به علت مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ زندانی شدند.
- ۳۰ شهریور مخالفت با قرارداد ابعاد گسترده‌تری پیدا کرد و در غالب شهرها تظاهرات تندی انجام گرفت.
- ۲ آبان دولت آمریکا که ماهی دو‌ست هزار تومان آذوقه به ایران کمک می‌کرد به علت انعقاد قرارداد بین ایران و انگلیس کمک خود را قطع کرد.
- ۷ آبان سلطان احمدشاه قاجار امروز با جهاز مخصوص سلطنتی وارد انگلستان شد.
- ۱۵ اسفند اکبر میرزا صمصام‌الدوله وزیر مالیه و فتح‌الله خان سپه‌دار وزیر جنگ از کابینه خارج شدند.
- ۱۲۹۹
- ۱۷ فروردین قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز آغاز شد. دموکرات‌ها و مجاهدین مسلح شده در محل حزب تجدد حضور به هم رسانیدند.
- ۱۸ فروردین گروه کثیری از دموکرات‌ها و مجاهدین به اتفاق شاگردان مدارس تبریز به بازار ریخته دکان‌ها را تعطیل کردند کسبه خیابانها نیز دکان‌های خود را بستند.
- ۱۹ فروردین شیخ محمد خیابانی پس از تصرف شهربانی بیانیه‌ای از طرف هیئت مدیره حزب دموکرات به دو زبان فارسی و فرانسه صادر کرد. در این اعلامیه آمده بود که برنامه شیخ برقرار داشتن آسایش عمومی و از قوه به فعل درآوردن رژیم مشروطیت است.
- ۱۹ فروردین شیخ محمد خیابانی زعیم قیام در تبریز نام آذربایجان را به آزادیستان تغییر داد.
- ۱۳ خرداد سلطان احمدشاه قاجار که به اروپا سفر کرده بود پس از زیارت قبور متبرکه در نجف و کربلا از طریق خر مشهر وارد تهران شد.

- ۱۴ خرداد وثوق‌الدوله در کار وزیران تغییراتی داد. در این تغییرات حسنعلی خان نصرالملک به وزارت عدلیه، ابوالفتح میرزا حشمت‌الدوله به جای نصرت‌الدوله وزیر امور خارجه، وثوق‌السلطنه دادور به جای فتح‌الله خان سپهدار اعظم وزیر جنگ، اعتلاءالملک خلعتبری به جای صارم‌الدوله وزیر مالیه، دکتر امیراعلم به جای مرحوم دبیرالملک وزیر فوائد عامه.
- ۱۵ خرداد احسان‌الله‌خان و رفقای قفقازی او گروهی از بلشویک‌ها و میرزا کوچک‌خان و جنگلی‌ها وارد رشت شدند و اداره امور شهر را به دست گرفتند.
- ۱۸ خرداد میرزا کوچک‌خان در گیلان حکومت موقتی انقلابی و شورای نظامی انقلاب تشکیل داد.
- ۲۶ خرداد حکومت جمهوری انقلابی گیلان رشت و انزلی را تصرف کردند.
- ۳ تیر خیابانی شمس‌العماره و عالی‌قاپوی تبریز را تصرف نمود و خانواده سلطنتی را از تبریز بیرون کرد.
- ۴ تیر میرزا حسن‌خان وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء از کار کناره گرفت.
- ۷ تیر میرزا حسن‌خان مشیرالدوله به رئیس‌الوزرائی منصوب شد و در ۱۲ تیر کابینه خود را به شرح زیر به شاه معرفی کرد: مستوفی‌الممالک وزیر مشاور، مؤتمن‌الملک وزیر مشاور، مخبرالسلطنه وزیر مالیه، مشارالسلطنه وزیر خارجه، حشمت‌الدوله وزیر داخله، حکیم‌الملک وزیر معارف، نیرالملک وزیر پست و تلگراف، اعتلاءالسلطنه وزیر فوائد عامه و تجارت، مصدق‌السلطنه وزیر عدلیه، وثوق‌السلطنه کفیل وزارت جنگ.
- ۱۳ تیر مشیرالدوله رئیس‌الوزراء طی اعلامیه‌ای متذکر شد لغویا تنفیذ قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ بستگی به نظر مجلس شورای ملی دارد.
- ۲۷ مرداد شهر رشت که در تصرف و اشغال روس‌ها بود در اثر حمله قوای قزاق تصرف گردید و قوای دولتی وارد رشت شد. سردار استاروسلسکی فرمانده قزاقخانه به مناسبت این فتح یک قبضه شمشیر مرصع گرفت.

- ۱۴ شهریور حاج مخبرالسلطنه وزیر مالیه با اختیارات کامل والی آذربایجان شد. مأموریت عمده وی خاتمه دادن به قیام شیخ محمد خیابانی است.
- ۱۷ شهریور شیخ محمد خیابانی رهبر قیام آذربایجان به مخبرالسلطنه والی جدید اجازه ورود به تبریز را نداد و وی ناگزیر در قزاقخانه سکونت کرد.
- ۱۸ شهریور جنگ‌های خیابانی بین قوای قزاق و طرفداران شیخ محمد خیابانی آغاز شد و نیروهای نظامی دولت وارد تبریز شدند.
- ۲۲ شهریور پس از چند روز زد و خورد سرانجام شیخ محمد خیابانی توسط قزاقان به قتل رسید.
- ۲۴ مهر کمونیست‌ها به فرماندهی خالوقربان و احسان‌الله خان با کمک توپخانه به رشت حمله کردند. قوای قزاق به منجیل عقب‌نشینی کرد.
- ۳ آبان مشیرالدوله رئیس‌الوزراء در مقابل مشکلات تاب نیاورد و از کار استعفا کرد.
- ۴ آبان از طرف احمدشاه فرمان ریاست وزرائی برای سپهدار رشتی صادر شد. دولت انگلیس یادداشتی تسلیم وزارت امور خارجه ایران نمود و تقاضای تصویب و اجرای قرارداد ۱۹۱۹ را نمود.
- ۲۲ آذر سپهدار رشتی رئیس‌الوزراء کابینه خود را به شرح زیر به احمدشاه معرفی کرد: سپهدار رئیس‌الوزراء وزیر داخله، نصرالملک وزیر مشاور، امین‌الملک وزیر مالیه، سلیمان‌خان وزیر عدلیه، وحیدالملک وزیر معارف، امیرانتظامی همدانی وزیر جنگ، سالار لشکر وزیر فواید عامه، سردار معتمد وزیر پست و تلگراف، فهیم‌الدوله کفیل وزارت خارجه، ادیب‌السلطنه معاون رئیس‌الوزراء.
- ۱۷ دی نصرالملک وزیر مشاور و فهیم‌الدوله کفیل وزارت خارجه استعفا دادند.
- ۲۵ دی سپهدار اعظم استعفا کرد.
- ۲۶ دی میرزا حسن مستوفی‌الممالک به قصر فرح‌آباد احضار و تکلیف رئیس‌الوزرائی به وی شد ولی او قبول نکرد.
- ۲۹ دی میرزا حسن مشیرالدوله به دربار احضار شد و احمدشاه به وی پیشنهاد رئیس‌الوزرائی داد که او نپذیرفت.

- ۳۰ دی سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله با احمدشاه ملاقات کرد و پیشنهاد رئیس‌الوزرای را رد کرد.
- ۲ بهمن امروز سپهدار به قصر فرح آباد احضار و فرمان ریاست وزرای را دریافت نمود.
- ۱۰ بهمن بین آیرونساید و رضاخان میرپنج ملاقاتی صورت گرفت. آیرونساید در این ملاقات به رضاخان گفته بود اگر شما قدرت را در دست بگیرید مخالفتی نداریم.
- ۲۸ بهمن سپهدار پس از ۲۶ روز مطالعه وزیران خود را به این شرح به احمدشاه معرفی کرد: سپهدار رئیس‌الوزراء و وزیر داخله، محتشم‌السلطنه وزیر خارجه، نصرالملک وزیر فوائد عامه و تجارت، امین‌الملک وزیر معارف، سالار لشگر وزیر عدلیه، امیرنظام وزیر جنگ، سردار معتمد وزیر پست و تلگراف، میرزاعیسی خان کفیل وزیر مالیه، ادیب‌السلطنه معاون رئیس‌الوزراء.
- ۲۹ بهمن قوای قزاق از قزوین به سمت تهران حرکت کرد.
- ۲۹ بهمن از طرف سلطان احمدشاه هیئتی عازم کرج شد تا از ورود قوای قزاق به تهران جلوگیری کند.
- ۳۰ بهمن سردار همایون از فرماندهی دیویزیون قزاق کناره‌گیری کرد.
- ۲ اسفند قوای قزاق به فرماندهی میرپنج رضاخان و به جلوداری گردان سوار به فرماندهی احمد آقا سرتیپ در شاه‌آباد تهران اردو زدند.
- ۳ اسفند در نخستین دقایق سپیده‌دم امروز قسمتی از قوای قزاق به فرماندهی میرپنج رضاخان فرمانده تیپ همدان وارد شهر تهران شدند. قزاق‌ها بلافاصله کلانتری‌ها، وزارتخانه‌ها، پست‌خانه، تلگرافخانه و ادارات دولتی و مرکز حساس شهر را متصرف شدند. کلیه دروازه‌های شهر بسته شد و سفارتخانه‌ها محاصره گردید.
- ۳ اسفند کلیه زندانیان آزاد شدند.
- ۳ اسفند سپهدار رشتی رئیس‌الوزرا در سفارت انگلیس متحصن شد.

- ۳ اسفند کلیه ادارات دولتی، روزنامه‌ها و دکانین تعطیل شدند جز به قصاب و نانوا به احدی از اصناف اجازه کار داده نشد.
- ۳ اسفند اعضاء و کابینه سپهدار به زندان افتادند.
- ۴ اسفند میرپنج رضاخان از طرف سلطان احمدشاه منصب سرداری گرفت و لقب سردار سپه به او داده شد و فرماندهی دیویزیون قزاق به او سپرده شد.
- ۴ اسفند فرمان رئیس‌الوزرای سیدضیاءالدین مدیرروزنامه رعد صادر شد.
- ۵ اسفند در شهرهای قم، قزوین، سمنان، دامغان و کاشان حکومت نظامی اعلام شد و رؤسای ژاندارمری به حکومت نظامی منصوب شدند.
- ۱۰ اسفند سیدضیاءالدین رئیس‌الوزراء وزیران خود را به این شرح به احمدشاه معرفی کرد: سیدضیاءالدین رئیس‌الوزراء و وزیر داخله، مازور مسعودخان وزیر جنگ، رضاقلی‌خان نیرالملک وزیر معارف، میرزامحمودخان مدیرالممالک وزیر خارجه، میرزاعیسی‌خان وزیر مالیه، دکتر مؤدب‌الدوله وزیر صحیه و خیرات عمومی، مشیر معظم وزیر پست و تلگراف، میرزا محمودخان موقرالذوله وزیر فوائد عامه و تجارت، عدل‌الملک کفیل وزارت داخله، منصورالسلطنه کفیل وزارت عدلیه.
- ۲۷ اسفند کاپیتولاسیون نسبت به اتباع آذربایجان شوروی، قفقاز، گرجستان، ارمنستان، عثمانی، بین‌النهرین و شامات لغو شد.



نمایه

۱. نامهای کسان ۲۵۹
۲. خاندانها، اقوام و گروهها ۲۷۰
۳. مؤسسات، نهادها و رویدادها ۲۷۲
۴. اصطلاحات سیاسی و مدنی ۲۷۴
۵. اصطلاحات و کلمات فرنگی ۲۷۵
۶. نامجایها ۲۷۰
۷. کتاب و نشریه ۲۸۰

۱. نام‌های کسان

ابن مرجانه ۱۶۷	آدم ۱۸۳
ابوالحسن خان ۲۰۶	آزاد ۲۵۲
ابوالفتح خان (برادر ابوالفتح زاده) ۱۷۲، ۱۲۵	آغامحمدخان خواجه ۲۳۸
ابوالفتح خان (پدر ابوالفتح زاده) ۲۱۵	آقاباقر شاهرودی ۱۳۹
ابوالفتح زاده، اسدالله خان ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۲، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۲ - ۶۵، ۷۰	آقابالاخان سردار ۲۱۷ ← سردار افخم
۹۶ - ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶ - ۱۰۹، ۱۱۲	آقا خلیل ۱۸۴
۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳ - ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۷	آقا حسین (نوکر ارداقی) ۱۸۶
۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۲	آقازاده ۱۸۴
۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۹۰ - ۱۹۲	آقا سیداحمدخان ۴۷، ۸۵
۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۴۵، ۲۵۰	آقا سیدعلی ۱۸۰
احتشام السلطنه ۱۷۲، ۲۲۵	آقا شیخ ابوطالب ۱۶۲، ۱۸۶
احتشام الملک ۲۰۰	آقا عبدالمطلب ۲۰۴، ۲۰۵
احسان الله خان (دوستدار) ۲۰، ۲۳، ۲۶، ۷۱	آقامحسن ← میرزامحسن
۱۱۳، ۱۴۸، ۲۲۱، ۲۵۳، ۲۵۴	آقا مشهدی رضا ۱۵۵
احمد (آقا، پسر کمره‌ای) ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸	آقا میرزا اسدالله پدر ۱۲۶
۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۶۷ - ۱۶۹	آقا میرزا خلیل ۱۸۹
۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳ - ۱۸۵	آقا میرزا طاهر ۱۶۲
۱۸۹، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱	آقا میرزا علی اکبر (؟) ۱۲۸، ۱۴۶
احمد آقا (مأمور زندان) ۴۷، ۸۵	آقا میرزامحسن ۱۸۱
احمد آقا سرتیپ ۲۵۵	آقا میرزا موسی خان ۱۳۵
احمدخان صفا ۲۵ ← صفا	آقایی (دوست کمره‌ای) ۱۲۶، ۱۲۸
احمدشاه (قاجار) ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۸ ح، ۲۱۹	آنتیکه چی ۱۷۹ ← عتیقه چی
۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹ - ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۶	آیرم، سرلشگر ۲۲۰
احمد کجوری ۲۹	آیرونساید ۲۵۵
احمدی، هاجر خانم ۱۸۴ ح	ابراهیم آقابتبریزی ۲۱۵
احیاء السلطنه ۲۰۹	ابلیس ۳۷
اخوی، آقابی ۱۲۵	ابن بریطانیه ۱۶۷
	ابن سعد ۱۵۹

ادیب السلطنه ۲۵۴	اقبالی ۱۹۸
ادیب گلپایگانی ۱۳۲	اقتدار / اقتدارالدوله ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷
ارباب کیخسرو ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۶	اکبرآقا (؟) ۱۷۳، ۲۰۶
ارداقی (قاضی) ۲۹، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۵۷	اکبرآقا تویسرکانی ۱۲۵، ۱۶۸
۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۷ - ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲	اکبرخان ۱۲۰
۱۸۴ - ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۸ - ۲۰۶	الموتی ۲۰۱، ۲۰۴
۲۰۳، ۲۰۵ - ۲۱۰ ↓	امام خمینی ۱۳۶ ح، ۱۸۴ ح
ارداقی (میرزا) علی اکبر (خان) ۲۰، ۲۶، ۲۷، ۲۹	امان الله میرزا ۲۳۹
- ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۱۳۵، ۱۴۱ - ۱۴۲، ۲۲۸ - ۲۲۹	امیراعلم ۲۵۳
۲۲۹	امیر انتظامی همدانی ۲۵۴
اردبیلی (سیدحسن، مدیر ایران) ۱۲۵، ۱۳۲	امیر بهادر جنگ ۴۴
۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۴۵	امیر بهادر، حسین پاشا ۲۲۴
ارفع الممالک ۱۶۵، ۱۶۸	امیر معزز ۱۸۲
استاد حاجی ۱۹۴	امیر مفخم (بختیاری) ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۹۴، ۲۴۹
استاد حسن خان (نجار) ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۸۵	امیر نظام ۲۵۵
استاد حسین بنا ۲۰۷	امین التجار اصفهانی ۱۸۶
استاد محمدعلی محلاتی ۱۸۵	امین الضرب ۱۶۷، ۲۱۸، ۲۵۲
استاروسلسکی (سرهنک) ۲۴۷، ۲۵۳	امین الملک ۱۲۴، ۱۴۸، ۱۷۳، ۱۸۰، ۲۱۰
اسدالله خان ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۴۷، ۱۷۳، ۱۹۲، ۱۹۳	۲۴۶، ۲۵۴، ۲۵۵
اسلامبولچی ۱۹۰	امین الممالک ۱۷۵
اسماعیل (؟ پسر کلفت کمره‌ای) ۱۲۸، ۱۶۸	ایران الدوله ۱۷۴
۱۸۵، ۱۹۶	باباخان ۱۹۷
اسماعیل خان ← میرزا اسماعیل خان انبار گندم	باراتف (ژنرال روس) ۲۴۵، ۲۴۷
اعتلاء السلطنه ۲۵۳	باصرا السلطنه ۱۶۸
اعتلاء الملک خلعتبری ۲۵۳	بتول (دختر کمره‌ای) ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۶۷
اعتماد الملک، فضل الله خان ۱۹۵، ۲۱۷	۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱
اعتماد حضور ۱۳۰	۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۴
اعزاز / اعزاز السلطنه ۱۸۵	برزو، شجاع لشکر ۱۴۹
اعظام السلطان ۱۶۹	بروجردی، شیخ محمد ۱۴۰
افتخار یزدی ۲۰۷	بروجردی، میرزا صادق خان ۱۳۳
افجه‌ای ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۰۴، ۲۱۰	بریطانی زاده ۱۶۶
افراسیاب ۲۵۲	

- تنگابنی، جوادخان ۲۲۱
 تویسرکانی، اکبرآقا ۱۶۸، ۱۲۵
 تیمورتاش، عبدالحسین سردار معظم ۲۱۹ -
 ۲۲۰، ۲۲۸ ← سردار معظم
 ثقةالاسلام ۲۳۹
 جریزه‌دار، عبدالکریم ۱۵
 جعفرخان ژاندارم ۱۶۷
 جعفرقلی خان ۱۹۵
 جلیل‌الملک ۱۶۹، ۱۹۶
 جم ۵۳
 جواهری، حاج شکرالله ۱۷۴
 جواهری، میرزا زین‌العابدین ۱۸۰
 چرچیل (عضو سفارت) ۱۵۴، ۱۷۱
 حاج آقا جمال ۲۴۹
 حاج امین‌الضرب ۱۹۵
 حاج جلال لشکر ۱۸۵
 حاج شیخ محمدتقی ۲۲۸
 حاج صادق بانکی ۱۲۹، ۱۵۷، ۱۹۴، ۲۰۸
 حاج عبدالصمد ۱۹۷
 حاج علی شالفروش ۱۷۳
 حاج علی‌عسگر ۲۰۳، ۲۱۰
 حاج علینقی تیرفروش ۲۰۴ - ۲۰۷
 حاج محمدحسن صراف ۱۹۶
 حاج میرزااحمد خوانساری ۱۸۴
 حاج میرزااحسن ۱۳۸، ۱۳۹
 حاج میرزا علی‌خان ۱۴۰
 حاجی بابا (مأمور تأمینات) ۴۵، ۴۶، ۸۳
 حاجی خان (برادر ابو‌الفتح‌زاده) ۵۵، ۹۶
 حاجی عبدالعلی (نوکر میرزامحسن) ۲۴
 حبیب‌المجاهدین ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۱
 حسن حلاج ۱۴۵
 بصیرالدوله ۱۸۶، ۲۰۹
 بصیردیوان ۲۰۷
 بقا / بقاء‌الملک ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۴
 بنان السلطنه ۱۲۶
 بهادرالسلطنه کرد / کردستانی ۲۰، ۲۴ - ۲۶، ۲۹
 ۶۲، ۶۹، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۹۰
 ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۲۱ - ۲۲۲
 بهبهانی (آیت‌الله) ۲۳، ۲۲۵
 بهبهانی، آقا سیدحسین ۱۶۸
 بهبهانی، سیدعبدالله ۲۱۵
 بهرامی، میرزا عبدالله‌خان ۴۶، ۴۸، ۲۲۰ - ۲۲۱
 بهمن (؟) ۱۷۹
 بهمن میرزا ۵۵، ۹۶
 بیان‌الدوله ۱۳۲، ۱۷۶
 بینش ۱۶۸
 پاشا خان ۲۰۸
 پرنس ریس ۵۳، ۹۳
 پرنی ۱۳۳، ۱۴۰
 پرویز، حسین آقا ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷
 ۱۳۸، ۱۵۷، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۰۴، ۲۱۰
 پهلوی، رضاخان ۳۹
 پهلوی، محمدرضا ۲۹
 پهلوی، محمود ۱۲۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۴، ۲۰۶
 تبریزی (مورخ) ۲۵ ح، ۳۰
 تجلی ۱۷۲
 تدین ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۰
 تربیت ۱۷۳
 تروتسکی ۲۴۷
 تزار / تزاری ۵۳، ۵۵
 تقی‌زاده ۱۷۳
 تنگابنی (سیدمحمد) ۱۲۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳
 ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۰۹

- حسین (ع) ۱۴۵
 حسین (اردافی) ۱۴۷
 حسین آقا (لله) ۱۳۹
 حسین خان (مستحفظ) ۲۰۲
 حسین خان ← لله
 حسین خان حمال ۱۷۷
 حسینعلی خان ۱۸۷
 حسین فشنگچی ۱۵۰، ۱۵۲
 حسینقلی خلخالی ۲۲۷
 حسینقلی مظفری ۲۹
 حشمت الدوله (ابوالفتح میرزا) ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۲۷، ۲۵۳
 حکاک ۱۷۲
 حکیم الملک ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۹، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۳
 حیدرخان عمواوغلی ۲۱۵
 خالوقربان ۲۵۴
 خان باباخان ۱۳۸
 خلخالی ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۱۰
 خورموجی، میرزا جعفر خان ۲۱۶
 خیابانی، شیخ محمد ۲۲۱، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۳
 خیرالله خان ۲۰۲
 داریوش (هخامنشی) ۷۲، ۱۱۴، ۲۳۳
 داور ۲۲۱
 دبیرالملک (میرزا حسین خان) ۱۳۸، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳
 دبیرالوزاره ۱۹۴
 دبیر معزز ۱۸۷، ۲۱۱
 درگاهی، محمد قلعه بیگی ۲۲۴
 دست غیب ۲۰۲
 دکتر احمدخان ۱۵۷
 دکتر احیاء الملک ۲۲۶
 دکتر اسماعیل خان سعادت ۱۸۶
 دکتر حسن خان ۱۸۰، ۲۰۹
 دکتر حسین خان ۱۲۸، ۲۰۵
 دکتر حشمت طالقانی ۲۲۱
 دکتر سیف الاطباء ۱۸۶
 دکتر میرسید حسین خان ۱۸۴
 دکتر نجات الله ۱۸۷
 دنسترویل (ژنرال) ۲۴۸
 دواتگر ← کریم دواتگر
 راهجیری، علی ۳۰ ح، ۳۴ ح
 رحمت الله خان عکاس ۱۳۲
 رحمة الله خان لنج ۱۳۲
 رشیدالسلطان خلخالی، عبدالرحمن خان ۲۰ - ۲۲، ۲۷، ۳۱، ۳۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۴۸، ۱۵۱ - ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰ - ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۳، ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۵۰
 رضاخان ۲۱۹
 رضاخان سوادکوهی ۲۴۷
 رضاخان میربنج ۲۵۵، ۲۵۶
 رضاشاه ۲۲۰
 رضاقلی خان ۱۸۷، ۲۰۱، ۲۰۸
 رضاقلی خان قورخانه ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۷۲
 رمضانعلی ۲۰۲
 زرین خط، حسین ۲۹
 زمان خان ۵۲، ۹۲، ۲۲۷
 زمر (ع) ۱۷۵
 زنجانی، شیخ ابراهیم ۱۷۵
 زید ۳۸

- سمیتقو، اسماعیل ۲۲۲، ۲۶
 سید اسدالله زنوزی ۲۰۵
 سیدتقی ۱۷۵، ۱۶۹، ۱۶۷
 سیدجلیل ۱۷۳، ۱۸۳
 سیدجواد جوکار ۱۸۱
 سید جواد کوزه‌فروش ۱۹۶، ۱۶۱
 سید ضیاء (الدین) ۱۳۸، ۲۱۹، ۲۴۵، ۲۵۶
 سید عبدالغنی ۱۹۹، ۲۰۴
 عبدالله محرر ۱۹۴
 سیدفخر ۲۰۸
 سیدکاشف ۵۹، ۱۰۲
 سیدکمال‌الدین ۱۷۲
 سیدمحمد امام جمعه ۲۴۹
 سیدمحمد باقر حجة الاسلام ۲۸، ۴۳، ۷۹
 سیدمرتضی (خان) ۲۰ - ۲۲، ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۹۶
 ۹۷، ۹۹، ۱۰۵، ۱۵۲
 سیدمصطفی (مستخدم عصر جدید) ۲۲، ۲۳
 سیدمهدی کاشی ۲۰۲
 سیدنصرالله حضرت عبدالعظیمی ۱۳۷
 سیدهاشم پهلوان ۱۷۲
 سیدی‌عقوب ۱۹۰
 سیروس / سیروس کبیر ۵۳، ۷۲، ۹۴، ۱۱۴
 ۲۳۳
 شاهرودی (۴) ۱۷۹
 شاهزاده لسان ۱۸۸، ۱۸۹
 شجاع نظام ۱۵۰
 شریف‌خان ۱۲۶
 شفاءالملک ۲۰۵
 شفیع‌زاده، دکتر ابراهیم‌خان ۱۳۶
 شمر ۱۵۹
 شمیم (علی‌اصغر) ۲۳ ح، ۲۵ ح، ۲۹ ح
 شوستر (آمریکایی) ۲۱۸، ۲۳۵، ۲۳۶
 ساعتساز ۱۷۵، ۱۹۶
 سالار حشمت ۱۸۰
 سالار لشکر ۱۳۱، ۲۵۴، ۲۵۵
 سالار محتشم ۱۷۶
 سالار ناصر ۱۲۶
 سالور ۲۰۲
 سپهدار (رشتی) ۴۴، ۸۱، ۱۰، ۲۵۴ - ۲۵۶ ↓
 سپهدار اعظم، فتح‌الله‌خان ۲۵۱ - ۲۵۳
 سپهر، مورخ‌الدوله ۲۰ ح، ۲۱ ح، ۲۳ ح، ۲۴ ح
 سرداراسعد ۱۲۵
 سرداراسعد، جعفرقلی‌خان ۲۴۷، ۲۴۸
 سردار اعتماد ۲۰۱
 سردار افخم ۲۱۷
 سردار جنگ ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۶۵، ۱۶۸
 ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۱۰
 سردار رشید ۲۵ ← میرزااحمدخان
 سردار سپه ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۵۶
 سردار فاخر ۱۸۶
 سردار کل ۱۳۳
 سردار محیی ۱۶۲
 سردار معتمد ۲۵۴، ۲۵۵
 سردار معظم خراسانی ۶۹، ۱۱۱، ۱۳۴ ←
 تیمورتاش
 سردار مقتدر ۲۰۱، ۲۰۹
 سردار منصور ۱۸۱
 سرقة‌الدوله (غلامحسین) ۱۹۸، ۲۰۰
 سروش، غلامعلی ۲۹
 سعادت‌السلطنه ۱۷۲
 سعیدالعلماء ۲۰۴
 سعیدالملک ۲۰۲
 سلیمان‌خان ۲۵۴
 سلیمان میرزا ۱۲۶، ۱۷۳، ۲۴۷

- شهاب الدوله ۱۸۸، ۱۸۹
شیبانی ۱۸۲، ۱۸۴
شیخ ابوطالب (تبریزی) ۱۸۳، ۲۰۴، ۲۰۵
شیخ العراقین ۱۸۱، ۲۰۸
شیخ العراقین زاده ۲۰۸
شیخ جواد طالقانی ۲۰۲
شیخ حسین خان ۱۷۹، ۱۹۴، ۲۰۴
شیخ حسین طهرانی ۲۰۴، ۲۰۷
شیخ حسین گیوه فروش ۱۳۳، ۱۶۲، ۱۸۴، ۱۸۹، ۲۰۴ - ۲۰۶
شیخ عابدین (حمامی) ۱۷۲، ۱۷۷
شیخ عبدالحسین ساعتساز ۱۲۸ ← میرزا عبدالحسین
شیخ عبدالعلی ۱۲۵
شیخ علی اصغر مدعی العموم ۱۵۳
شیخ غلامحسین خان ۲۰۱
شیخ فضل الله نوری ۲۰، ۲۲۷
شیخ کاظم خان ۲۰۵
شیخ محمدحسن رشتی ۱۹۵، ۱۹۷
شیخ محمدعلی قزوینی ۱۳۹، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۶، ۱۹۹
شیخ مهدی تبریزی ۲۰۲، ۲۰۴ - ۲۰۶
شیخ نورالدین ۲۰۷
صاحب اختیار ۱۳۶، ۲۰۰
صارم الدوله، اکبر میرزا ۲۵۱، ۲۵۳
صبا ۱۶۸
صباح السلطنه ۱۶۹
صدرالسلطنه ۱۲۸
صدرالعلماء، آقامیرزا محمدباقر مجتهد ۲۴، ۷۱، ۱۱۳، ۲۲۵
صدراپی ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۹۵
صدیق حضرت ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴
- صفا (میرزا احمدخان مستنطق) ۲۵، ۵۲، ۹۲
۱۲۶، ۱۲۸، ۲۲۹
صمدخان ۲۳۹
صمصام ۱۳۱ - ۱۳۳، ۱۶۲، ۱۸۹ ↓
صمصام السلطنه (بختیاری، اکبر میرزا) ۱۹، ۲۶، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۸۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲
ضیاء الواعظین ۱۲۹، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۵۲
ضیاء حضور ۱۷۲
طباطبایی همدانی، میرسیدمحمد ۱۸۲، ۱۸۴
عبدالله خان (رئیس تأمینات) ۳۰
عتیقه چی ۲۰۶
عدل الملک ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۸، ۱۶۷، ۱۹۳، ۲۵۶
عزالملک ۲۰۹
عصار (خطاط) ۲۰۹
عصمت السلطنه ۱۳۲، ۲۰۰
عضد السلطان ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۹۹، ۲۰۰ - ۲۰۲
عضد الممالک ۱۴۷
عظام الملک ۲۱۷
عظیم الدوله ۱۳۲
علاء السلطنه (میرزا محمدعلی خان) ۱۹، ۱۴۴، ۲۴۶، ۲۴۹
علی اکبر خراسانی ۱۳۲
علی خان ژاندارم ۲۰۷
علی زاده ۱۸۷
عماد ← عمادالکتاب
عمادالسیفی ۳۷ ← عمادالکتاب
عمادالکتاب، محمدحسین خان قزوینی ۱۳، ۲۰، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۲۸ - ۱۲۰، (در بیشتر صفحه ها)، ۱۲۳ - ۱۲۵، ۱۲۷ - ۱۳۰، ۱۳۳ -

- قاضی، میرزا علی اکبرخان ۱۲۵ - ۱۳۰، ۱۳۲ - ۱۳۸، ۱۳۴
 قایم مقام الملک گیلانی ۶۰، ۱۰۲، ۱۹۱
 قدس السلطنه ۱۷۴
 قمی (؟) ۱۹۶
 قوامالتجار کرمانشاهی ۱۷۷
 قوام السلطنه ۲۴، ۱۴۴، ۲۱۹، ۲۴۶
 قویم الممالک ۱۷۷
 کاشانی (؟) ۱۶۸، ۱۸۸
 کاشانی، حاج محمدباقر ۱۷۲، ۱۷۵
 کامران میرزا ۱۹۵، ۲۱۷
 کامور بخشایش، جواد ۱۵
 کاوه آهنگر ۷۲، ۱۱۵، ۲۳۳
 کربلایی محمد ولی ۱۹۷
 کدمن (عضو سفارت) ۲۲۰
 کریم بیگ / کریم خان منشی اوف ۲۱۵
 کریم خان (زند) ۲۳۸
 کریم دادخان امیر معظم ۲۱۹
 کریم دواتگر ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۲۹، ۵۵، ۵۷، ۵۸ -
 ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰ -
 ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۴۸، ۱۹۱، ۱۹۳،
 ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶ - ۲۴۵، ۲۲۷
 کمال الوزاره ۲۰، ۲۰۹، ۲۲۶
 کمره ای، ملا محمد جواد ۱۳۶
 کمره ای، سید محمد ۱۴، ۷۴ ح، ۱۲۱، ۱۲۳،
 ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۹،
 ۲۱۰، ۲۵۲
 کنت دومونت فورت ۲۲۲ - ۲۲۳
 گلرزه (سرهنگ روس) ۲۴۷
 گلین باجی ۱۴۷
 گیوه فروش ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۷ ← شیخ حسین
 لسان ۱۸۹
- ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۷ - ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷،
 ۱۶۱ - ۱۶۳، ۱۶۸ - ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵ -
 ۱۷۹، ۱۸۱ - ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷ - ۲۰۳، ۲۰۵ -
 ۲۱۰
 عماد همایون (مستنطق) ۲۶
 عمرو ۳۸
 عین الدوله (سلطان عبدالمجید میرزا) ۲۴۶،
 ۲۴۷، ۲۵۵
 عین الممالک ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۷،
 ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷،
 ۱۹۹ - ۲۰۲، ۲۰۴ - ۲۰۶، ۲۰۸
 غلامرضاخان نظمی ۱۷۹
 فاضل / فاضل عراقی ۲۰۷ - ۲۰۹
 فتح السلطنه ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۸۶
 فتحعلی شاه ۲۳۸
 فخرالذاکرین رشتی ۲۰۴
 فخرالملک ۲۴۱، ۲۴۲
 فدایی (؟) ۱۹۹، ۲۰۴ - ۲۰۶
 فرخی (یزدی) ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۵۲
 فردوسی (طوسی) ۲۹، ۴۴، ۸۱
 فرمانفرما (عبدالحسین میرزا) ۷۱، ۱۱۳، ۲۱۰
 فریدالدوله ۱۳۳
 فطن الملک ۱۸۶، ۱۹۶
 فهیم الدوله ۲۵۴
 فیروزمیرزا نصره الدوله ۷۱، ۱۱۳، ۲۵۱ ←
 نصره الدوله
 فیلارترف (سرهنگ روس) ۲۴۷
 فیلسوف (عدلیه) ۱۵۳
 قاضی (ارداقی؟) ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴،
 ۱۴۶ - ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۷۲،
 ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۹۵

- لطفعلی خان (زند) ۲۳۹
 لله، حسین خان ۲۰، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۷۱، ۱۱۳،
 ۱۲۴، ۱۳۹ - ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳،
 ۱۵۴، ۱۵۸ - ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۳،
 ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۴،
 ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۵۰
 لله، مهدی خان ۲۰۷ ← مهدی خان
 مارلینگ ۱۷۱
 مازر استوار ۲۵ ← میرزا احمد خان
 مازر محمود خان ۳۰، ۴۷، ۵۰، ۵۲، ۸۴، ۸۵،
 ۸۹، ۹۳
 مازر مسعود خان ۲۵۶
 مالسن (ژنرال انگلیسی) ۲۴۸
 مبشر السلطان ۱۳۷
 متین الدوله ۱۶۵، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۸،
 متین السلطنه (ثقفی)، میرزا عبدالحمید خان ۲۲،
 ۶۵، ۶۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۲۱۰، ۲۲۴ - ۲۲۵،
 ۲۴۶
 متین دفتری، احمد ۱۲۹ ح
 مُجدالکتاب گرگانی ۲۹
 مجلل (حاکم کاشان) ۱۸۶
 مجله، اسلامی (؟) ۱۴۹، ۱۸۸، ۲۰۴
 محاسب الممالک ۱۳۸، ۱۸۷، ۱۸۸
 محتشم السلطنه خواجه نوری اسفندیاری ۶۹،
 ۱۱۱، ۱۴۸، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۵۵
 محسن میرزا ۱۸۸
 محمد (پدر عمادالکتاب) ۴۳، ۷۹
 محمد حسن میرزا ۲۹، ۳۸ ح، ۲۲۱
 محمد خان مستحفظ ۱۹۷، ۱۹۸
 محمدعلی خان ۱۶۴، ۱۷۷، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۸،
 ۲۱۰
 محمدعلی شاه ۲۹، ۴۴، ۸۱، ۲۱۹، ۲۲۴
 محمدعلی میرزا ۲۲۴
 محمدنظرخان ← مشکوة الممالک
 محمود ۴۶، ۸۴ ← مازور محمود خان
 مخبر السلطنه ۱۶۷، ۲۴۶ - ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴
 مخبرالملك ۲۴۷
 مدرس، سید حسن ۲۴۹
 مدیرالصنایع ۱۷۴
 مدیر الممالک، میرزا محمود خان ۲۵۶
 مرآت / مرآت الممالک ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵،
 ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹،
 ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۲۰۱،
 ۲۰۴ - ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰
 مرادی نیا، محمد جواد ۱۵، ۷۴ ح
 مرار / مرار دبلژیکی ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۳۵، ۲۳۶
 مساوات، سید محمد رضا ۱۲۶، ۱۶۵، ۱۶۶،
 ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۴، ۲۰۹
 مستشارالدوله ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۸۶، ۲۲۷،
 ۲۴۶، ۲۴۹
 مستشارالملك ۱۲۸
 مستوفی / مستوفی الممالک ۱۹، ۱۳۵، ۱۴۰،
 ۱۵۴، ۲۰۱، ۲۴۶ - ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۴
 مستوفی زاده (؟) ۳۸
 مستوفی، عبدالله ۲۲۵
 مستوفی گرگانی، میرزا رضا ۱۴۰
 مسیح (ع) ۳۶
 مشارالدوله ۱۸۶، ۲۰۸
 مشارالسلطنه ۲۴۹، ۲۵۳
 مشارالملك (میرزا حسین خان) ۱۸۱، ۲۴۶،
 ۲۴۹، ۲۵۱
 مشاور الممالک ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۵، ۲۴۷ - ۲۵۰،
 مشکوة / مشکوة الممالک، محمدنظرخان ۲۰،
 ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۴۹، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۸۹،
 ۹۷، ۹۹، ۱۰۱ - ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۲۵

مفتخرالسلطنه ۲۱۷	۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۶۷
مقوم (؟) ۱۸۰	۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۹۰، ۱۹۱
ملک (ملک الشعرا؟) ۲۰۹، ۱۹۶	۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵ -
ملک الشعرا ۱۲۵، ۱۷۵، ۱۸۰	۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۷ - ۲۴۵
ملک زاده تبریزی ۲۰۶	مشهدی حسن حلاج ۱۶۸
ملک نوبهار ۱۲۴	مشهدی رمضان بقال ۱۷۷
ممتاز (؟) ۱۲۶	مشهدی عباس ۱۲۸
ممتازالدوله ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۴۶	مشهدی محمدتقی ۱۲۸
ممتازالملک ۱۳۶، ۲۱۰، ۲۴۸	مشهدی محمدرضا ۱۵۵، ۱۸۴
ممیززاده ۱۸۷	مشیراکرم ۱۳۲، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۹،
منتخب الدوله (میرزامحمدرضاخان) ۲۴، ۲۵	۱۹۶، ۲۰۰
۱۵۵، ۱۹۴، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۶، ۲۴۲	مشیرالدوله (میرزاحسن خان) ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۸
منتصرالدوله ۱۸۴	۲۱۹، ۲۴۶ - ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴
منتصرالسلطان ۱۴۷	مشیر معظم ۲۵۶
منشی زاده، میرزا ابراهیم خان ۱۹، ۲۰، ۲۶، ۲۷	مشیر نظام ۱۸۷
۵۹، ۶۰، ۶۲-۶۴، ۶۹، ۷۰، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱	مصدق / مصدق السلطنه (دکتر محمد) ۱۲۹،
- ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۴۸، ۱۵۲	۱۲۹ ح، ۱۳۵، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۶، ۲۱۰، ۲۵۳
۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۳	مظفرالدین شاه ۲۸، ۲۹، ۴۴، ۸۱، ۲۲۴، ۲۲۸
۱۹۰ - ۱۹۳، ۲۱۵ - ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۴۵	معاوض السلطنه ۱۶۵
۲۵۰	معاون السلطنه ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۷۷،
منصورالسلطان مزلقانی ۲۰۰	۱۸۱
منصورالسلطنه ۲۵۱، ۲۵۶	معاون همایون ۱۴۷
منصور همایون ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۰	معتصم الملک ۱۲۸
منظوری تفرشی، علی ۲۹	معتضد الملک ۱۹۶
مؤتمن الملک ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۳	معرزالملک ۲۱۹
مؤتمن الممالک ۱۲۴	معمدالدوله ۱۷۴، ۱۹۶
مؤدب الدوله ۲۵۶	معمدالسلطنه ۱۷۷
مورخ الدوله ← سپهر	معمدالوزاره، میرزا علی اکبرخان ۲۲۵
موسی خان (خیاط) ۱۶۸، ۲۰۷	معصومه (خانواده کمره ای) ۱۸۵
موقرالدوله، میرزامحمودخان ۲۵۶	معظم السلطنه ۱۷۲
موقرالسلطنه ۱۶۰	معین الوزاره، میرزاحسین خان ۲۴۷ - ۲۴۹
مؤیدالاسلام ۲۰۴	مغیث الدوله ۱۶۰
مؤید همایون ۱۳۷	مفتاح الدوله ۱۴۱

- مهدی خان ۱۴۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۷
 مهذب السلطنه ۱۳۶
 مهندس الممالک ۱۶۹
 میرزا آقاخان نوری ۲۲۸
 میرزا ابراهیم خان ۱۳۷، ۱۹۰ ← منشی زاده
 میرزا ابراهیم کلانتر ۲۳۹
 میرزا ابو الحسن خان شیرازی ۲۱۶
 میرزا احمدخان استوار ۲۴
 میرزا احمد قزوینی ۲۰۸
 میرزا اسماعیل خان (انبار غله / بانگی / شیرازی)
 ۲۰، ۲۱، ۵۸، ۶۰، ۶۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۹۱، ۲۴۵، ۲۱۶
 میرزا اسماعیل خان تفرشی ۱۸۶، ۲۲۰
 میرزا اسماعیل خان تنکابنی ۱۳۹
 میرزا باقرخان پدر ۱۲۴، ۱۳۲
 میرزا جعفرخان ۲۲۷
 میرزا جهانگیر خان ۱۷۵
 میرزا حاج آقا ۱۸۰
 میرزا حبیب الله خان پستخانه ۱۸۴ - ۱۸۶، ۲۰۶
 میرزا حسین خان (منشی سفارت اتریش) ۱۹۰
 میرزا حسینعلی خان ۱۶۵
 میرزا داودخان ۱۸۳
 میرزا زاده عشقی ۲۵۲
 میرزا زین العابدین ۱۸۴
 میرزا سلیمان خان ۲۱۰
 میرزا سید اسماعیل توپخانه ۱۷۷
 میرزا سید مصطفی خان ۱۲۴، ۱۸۴
 میرزا صدرالدین ۱۸۷
 میرزا عباسقلی (خان) ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۷، ۲۰۶، ۲۰۹
 میرزا عبدالحسین خان (؟) ۱۶۴
 میرزا عبدالحسین خان نردینی ۲۲۸ ← تیمورتاش
 میرزا عبدالحسین ساعتساز ۲۰، ۲۲، ۱۶۴، ۱۸۷
 - ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۰۳
 میرزا عبدالحسین شفتائی / شفاه الملک ۲۶، ۱۶۴، ۱۹۷، ۲۰۳
 میرزا عبدالرحیم خان ۱۵۳
 میرزا عبدالله رزاز ۱۷۴
 میرزا علی آقا (خواهرزاده لله) ۲۰۴، ۲۰۹
 میرزا علی آقا (خیاط) ۱۲۶، ۱۸۰، ۱۸۷
 میرزا علی آقا بلورفروش ۲۰۶
 میرزا علی آقا سلمانی ۲۰۵
 میرزا علی آقا یزدی ۲۰۳
 میرزا علی اصغر خان ۱۴۸، ۱۷۲
 میرزا علی اکبر (؟) ۱۸۰
 میرزا علی اکبرخان (قاضی ارداقی) ۴۵ - ۴۸، ۶۰ - ۶۳، ۶۵، ۸۳، ۸۵، ۱۰۳ - ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۶۸، ۱۸۲، ۱۹۷
 میرزا علی اکبر انتیکه چی ۱۲۶
 میرزا علی اکبر ساعتساز ۱۲۶، ۱۵۲
 میرزا علی خان (نظمیه) ۲۰۸
 میرزا علی زنجانی ۲۰۳
 میرزا علی کازرونی ۱۹۴
 میرزا عیسی خان ۲۵۵، ۲۵۶
 میرزا فتحعلی خان ۱۶۵
 میرزا کوچک خان ۲۵۰، ۲۵۳
 میرزا محسن (مجتهد) ۲۳، ۲۴، ۷۱، ۷۳، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۹۰، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۳۵، ۲۴۶
 میرزا محمد (پدر عمادالکتاب) ۲۸
 میرزا محمدخان ۱۶۲
 میرزا محمدعلی خان ۱۴۷
 میرزا محمدعلی خوشنویس ۲۸
 میرزا محمدعلی صراف ۱۳۲
 میرزا محمد منشی ۲۱۶

- ۲۵۱
 نصیرالسلطنه (میرزامهدی خان اسفندیاری) ۶۹،
 ۱۱۱، ۱۳۴، ۱۴۸، ۲۲۸
 نصیرالشرف ۱۹۶
 نصیرالملک (میرفندرسکی، مدعی العموم) ۳۰،
 ۳۱
 نظام السلطان ۱۸۴
 نظام السلطنه (مافی) ۱۷۲، ۲۲۱
 نظامی گنجوی ۱۲۰
 نقیب زاده ۱۲۷، ۱۷۵، ۱۷۶
 نه اسماعیل (کلفت کمره‌ای) ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۶،
 ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵،
 ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۴
 نواب ۱۷۳
 نوری ← شیخ فضل الله
 نیرالدوله، میرزاحسین خان ۲۱۹
 نیرالسلطان ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۵
 نیرالملک ۲۵۳، ۲۵۶
 وثوق (شریک آقایی) ۱۷۲
 وثوق ← وثوق الدوله
 وثوق الدوله ۱۴، ۱۹، ۲۶، ۷۱، ۷۵، ۱۱۳، ۱۱۷،
 ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۳ - ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲ -
 ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۹ -
 ۱۷۱، ۱۷۵ - ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶،
 ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳ - ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴،
 ۲۰۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۵ - ۲۲۷، ۲۴۵،
 ۲۴۶ - ۲۴۹، ۲۵۱ - ۲۵۳
 وثوق السلطان ۱۸۴
 وثوق السلطنه (دادور) ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۵۳
 وحیدالملک ۲۱۰، ۲۵۴
 وستادهل / ویستادهل (کلنل س.ک.) ۲۳، ۲۵،
 ۲۶، ۳۰، ۳۸، ۴۶، ۴۹، ۵۲، ۸۴، ۸۷، ۹۲
- میرزا محمد مهدوی ۱۸۴
 میرز موسی خان ۱۹۶
 میرزا مهدی آقایی ۱۷۲
 میرزاهاشم خان ۲۰۳
 میرسید محمدقمی ۱۵۳
 میرسید مصطفی خان ۱۸۴
 میرموسی خان ۱۹۶
 نادرشاه (افشار) ۷۲، ۱۱۵، ۲۳۳، ۳۲۸
 ناصرالدوله ۱۹۹
 ناصرالدین شاه ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴ ح
 ناصرالملک ۱۸۵
 ناظم التجار ۱۶۸، ۱۹۴، ۲۰۴، ۲۰۵
 ناظم التجار کرمانی ۱۸۴
 ناظم الدوله ۱۶۰
 نائینی ۱۳۹
 نایب السلطنه (کامران میرزا) ۲۱۸
 نایب عبدالله خان ۱۸۷، ۱۸۸
 نجات (?) ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۰،
 ۱۹۶، ۲۰۹
 نجم آبادی، شیخ مهدی ۱۵۰
 نزهت ۱۷۵
 نسیم ۱۵۷
 نشاط، میرزاعبدالوهاب ۱۲۰ ح
 نصرالملک (حسنعلی خان) ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹،
 ۲۵۳ - ۲۵۵
 نصره الدوله ۲۹، ۳۷، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲،
 ۱۴۳ - ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۵،
 ۱۸۸، ۲۲۸، ۲۵۰، ۲۵۱
 نصرت السلطنه ۱۹۹ - ۲۰۱
 نصرت الممالک ۱۸۶
 نصرت خانم مهرالدوله ۲۲۸
 نصیرالدوله، میرزااحمدخان ۱۶۶، ۱۶۹، ۲۵۰

ویلسن ۱۸۷	۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۸ - ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۴، ۱۶۱
هادی خان (منشی عصر جدید) ۲۲	۱۷۱، ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۲۰
یزید ۱۵۹	۲۲۲، ۲۲۳ - ۲۲۷
یمین (۴) ۱۸۲	وقار السلطنه ۱۳۳، ۲۰۹
یمین الملک ۱۵۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۴	ولی خان سپهسالار ۷۴، ۱۱۷
	ونیزلوس ۱۵۹، ۱۶۷

۲. خاندانها، اقوام، گروهها

۱۳۲، ۱۳۳، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۹	آزادبخواهان ۱۹، ۲۹، ۱۳۳، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۹۸
۲۲۰، ۲۲۵، ۲۴۷ - ۲۵۰	آزادی طلبان ۱۵۶
اوباش ۱۶۷	آل عبا ۱۵۵
ایرانی / ایرانیان / ایرانیها ۵۳-۵۵، ۶۰، ۶۸، ۷۲	آلمان / آلمانیها ۱۲۵، ۲۲۷، ۲۴۷
۹۳، ۹۵، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۳	آمریکایی / آمریکاییها ۱۸۹، ۲۱۸
۱۹۰، ۲۲۳، ۲۳۳، ۲۳۸ - ۲۴۰	اجانب / اجنبی ۶۶، ۶۸، ۷۲، ۱۱۴، ۱۶۷، ۲۱۷
بابیها ۱۹۰	۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۱
بختیارها ۱۵۲	اراذل ۱۶۷
برزگران ۵۶، ۹۷	ارمنی ۲۳، ۱۹۷، ۱۹۹
بلژیکی / بلژیکیها ۲۴، ۲۱۶، ۲۱۸	اروپایی / اروپائیان ۳۸، ۶۹، ۱۱۱
بلشویکها ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۲۱، ۲۵۳	اشرار ۵۵، ۹۷
ترکها (ی عثمانی) ۲۴۹، ۲۵۰	اشراف ۶۹
تروریست / -ها ۳۱، ۲۱۸ ← اصطلاحات	اعتدالیها ۲۲۵
تشکیلیون ۱۲۴	اعیان ۱۷۶
تفنگداران جنوب ۲۴۵	افسران روسی ۲۱۶
جاسوسان انگلیسی ۲۱۶	افسران سوئدی ۲۲۰
جریده نگاران ۷۰، ۱۱۲	افغان / افغانها ۱۸۹، ۲۳۸
جنایتکاران ۲۰۳	الوار ۵۴، ۵۵، ۹۴، ۹۷
جنگلیها ۱۲۵، ۱۲۹، ۲۴۹، ۲۵۳	انگلیس / انگلیسی / -ها ۷۴ ح، ۱۲۵، ۱۲۶

- دمکرات / دمکراتها ۱۴۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۵۲
 دمکراتهای تشکیلی ۱۴، ۷۴ ح
 دمکراتهای جدید ۱۲۶
 دمکراتهای غیر (ضد) تشکیلی ۱۴، ۷۴ ح
 دول متحده (اروپا در جنگ) ۵۳، ۹۳
 دهقانان ۵۶، ۹۷
 روحانیون ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۴۹
 روس / روس / روسی / روسیها ۱۴، ۵۳، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۹۵، ۹۶، ۱۰۲، ۱۲۵، ۱۸۹، ۱۹۱
 ۱۹۸، ۲۲۵، ۲۵۳
 روضه‌خوانها ۱۸۹
 زندیه (دولت) ۲۳۸
 سپاهیان آلمان ۲۴۵
 سپاهیان انگلیس ۲۴۵، ۲۴۸
 سربازان روسی ۲۴۶
 سوئدی / سوئدیها ۲۳، ۲۲۳
 شارلاتان ۶۹، ۷۱، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۷۶
 شارلاتانهای بازاری ۱۶۷
 شیعیان ۱۵۵
 صاحب منصبان سوئدی ۲۲۳
 صفوی (سلسله) ۲۳۸
 طلاب تهران ۲۲۵
 عثمانیها ۵۴، ۹۵، ۱۲۵
 علمای طهران ۱۹۹
 فدائیان (-کمیته) ۶۵
 فرانسویها ۱۸۹
 فرنگی ۲۰۱
- قاجار / قاجاریه ۲۹، ۱۲۳، ۲۳۸، ۲۵۱، ۲۵۲
 قفقازها ۲۵۳
 کرد / اکراد ۲۶، ۲۹
 کمونیستها ۲۵۴
 متجاسرین ۲۳۸
 متحدین (اروپا) ۱۷۲، ۱۷۷
 متفقین (اروپا) ۵۳، ۵۴، ۹۳، ۱۷۷
 مجازاتیان / مجازاتیها ۱۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۳
 مجاهدین ۴۴، ۸۱، ۱۴۹، ۲۵۲
 مجاهدین تبریز ۲۲۹
 مجرمین غیرسیاسی ۲۰۳
 محبوسین (کمیتۀ مجازات) ۱۲۳ تا ۲۱۰ در
 بیشتر صفحه‌ها
 مستشاران سوئدی ۲۲۳
 مسلمین ۱۵۹
 مشروطه‌خواهان ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۸
 مصلوبین (به دار کشیده‌ها) ۱۶۲
 مقتولین ۱۶۲
 مقصرین پلتیکی ۱۶۲، ۱۶۳
 مهاجرین ۵۳، ۵۴
 — ایروانی ۲۱۵
 — برلن ۱۸۶
 — شیراز ۱۶۷
 نوکران اجنبی ۱۴، ۱۶۷
 وطنخواهان ۵۴
 هندی / هندیها ۱۸۹، ۲۴۹
 یهودی ۱۶۹

۳. مؤسسات، نهادها و رویدادها

- اداره پلیس ۲۲۲، ۲۲۳
 اداره تأمینات ۳۰، ۴۶، ۵۲، ۸۳، ۸۴، ۲۲۰ ←
 تأمینات
 اداره خزانه داری ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۵
 اداره ژاندارمری ۲۲۹
 اداره صحیه (ی نظمیه) ۵۱
 اداره مالیه ۲۱۸
 اداره محاسبات ۴۵، ۸۲
 اداره نظمیه ۳۸، ۴۵، ۵۳، ۸۲، ۸۳، ۹۳ ← نظمیه
- جامعه ملل ۲۲۱
 جمعیت اتحاد اسلام ۲۴۹
 جمهوری انقلابی گیلان ۲۵۳
 جنگ (- اول) ۵۳، ۵۴، ۷۳، ۹۴، ۹۵، ۱۱۵، ۲۳۴
 جنگ بین المللی ۲۴۰، ۲۴۶
 جنگ جهانی اول ۱۴، ۱۹، ۷۲، ۱۱۵، ۲۲۱، ۲۵۰، ۲۲۵
 جنگ عالم ۲۳۴
 چاپارخانه ۱۸۷، ۱۸۸
 حزب دمکرات ۱۴ ح، ۷۴ ح، ۲۴۷، ۲۵۲
 حزب دمکرات آذربایجان ۲۴۵
 حکومت نظامی ۲۵۱
 خزانه داری کل ۲۴
 دادگستری ۲۲۲ ← عدلیه
 دارالحکومه ۱۸۷
 دایره تأمینات ۴۹، ۸۸ ← تأمینات
 دسته کمره ای ۱۴، ۱۲۷
 دولت مهاجرت ۲۲۱
 دیوان کیفر ۲۲۰
 دیوان محاسبات ۱۲۴
 زندان قصر ۲۲۰
 سازمان اسناد ملی ۲۱۸
 سجل احوال ۱۹۶
 سفارت اطریش ۱۹۰
 — آمریکا ۱۸۷
 — انگلیس ۷۴ ح، ۱۸۱، ۲۲۶، ۲۵۵
 — عثمانی ۱۷۵، ۱۹۰
 — فرانسه ۱۳۷
 سوار پلیس ۵۱، ۹۰
 شرع ۱۴۵، ۱۶۶
- اساطیر (انتشارات) ۱۵
 اعتدال (دسته) ۱۲۵
 امنیه ۱۶۰
 انجمن بین الطلوعین ۱۵، ۲۱۵
 — سعادت ۲۲۹
 — غیرت ۲۰، ۲۱۵
 — مخفی ثانوی ۲۰، ۲۱۵
 انقلابات روسیه ۲۶
 انقلابات گیلان ۲۲۱
 انقلاب مشروطه ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۲۶ ←
 مشروطه
 بارگاه ثامن الائمه ۲۳۹
 بلدیہ ۱۸۷، ۲۰۵
 بیرقهای سرخ / قرمز ۱۶۴
 تأمینات ۲۱ - ۲۴، ۸۸، ۹۲، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۲۷، ۲۲۹
 ترکمانچای (معاهده) ۲۳۹
 تشکیلات وثوق الدوله ۱۸۰
 تکیه دباغخانه / دباغها ۱۳۸، ۱۵۶
 ثبت اسناد ۱۶۲

- کتابخانهٔ سعادت ۲۲۹
 کشیکخانهٔ سلطنتی ۲۲۴
 کمیتهٔ مجازات در بیشتر صفحه‌ها
 گمرگ / گمرکات ۲۴۷، ۲۲۴
 مجلس شواری ملی ۳۹، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۴ -
 ۲۵۳، ۲۴۶، ۲۲۸، ۲۲۶
 مجمع تروریستها ۲۱۸
 مجمع وطن خواه ۵۷
 محاسبات مالیه ۱۸۷، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۰۱
 محاکمات مالیه ۱۶۵
 محبس ۱۳، ۱۴، ۳۶، ۴۵، ۴۷، ۵۰، ۸۵ - ۹۰،
 ۹۲، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۵ - ۱۵۸،
 ۱۶۲ - ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۵،
 ۱۸۷، ۱۹۳ - ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۰،
 ۲۱۸
 محبس انفرادی ۳۸
 محکمهٔ سرّی ۱۷۰
 محکمهٔ غیبیه ۱۶۰
 محکمهٔ نظامی ۲۰۷
 مدرسهٔ آلمانها ۲۲۰
 مدرسهٔ افتتاحیه ۲۲۸
 مدرسهٔ تدین ۱۲۴
 مدرسهٔ نظام نیکلا ۲۱۹
 مدرسهٔ نظمیه ۲۲۹
 مستشار نظمیه
 مشروطه / مشروطیت ۱۹، ۲۹، ۲۱۶، ۲۲۱،
 ۲۲۳ - ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۵۲
 معاهدهٔ (۱۹۱۹) ۲۰۱
 مُهردار (خزانه‌دار) ۶۴، ۱۰۸
 نظمیهٔ ایران / تهران ۱۳، ۱۴، ۲۵، ۳۰ - ۳۲، ۳۸،
 ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۸۲ - ۸۴، ۹۲، ۱۲۵ - ۱۲۷،
 ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰ - ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۹ -
 ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰ - ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹
- شرکت اسلامیہ ۱۷۷، ۲۱۱
 شرکت نفت ایران وانگلیس ۲۲۰
 شورای عالی ۱۹۶
 شهربانی ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۵۲
 شیرازه (انتشارات) ۷۴ ح
 صلح (بین‌الملل) ۱۷۷
 عتیقه‌فروشی نقشینه ۳۷ ح، ۳۸ ح
 عدلیه ۳۱، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۳،
 ۱۸۷، ۲۰۷
 فراشباشی ۲۱۷
 فراش پست ۱۴۷
 فرقهٔ دمکرات ۷۴، ۱۱۷
 فرقهٔ دمکراسی ۵۴، ۹۵
 قرارداد ۱۹۱۹ ۱۵، ۲۵۳
 قراول ۵۰ - ۵۲، ۸۵، ۸۷، ۸۹ - ۹۲
 قزاقخانه ۵۶، ۹۸، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۵۳
 — تهران ۲۴۷
 قزاق روس ۲۴۷، ۲۵۳
 قشون آلمانی ۱۲۹
 — انگلیس ۲۳۹
 — تزاری ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۹۵، ۹۶، ۱۰۲
 — جنوب ۷۲، ۱۱۴، ۲۳۳
 — خارجی ۲۳۳
 — روس ۵۴، ۹۵، ۹۷
 — عثمانی ۲۵۰
 قضیهٔ تنباکو ۲۲۳
 قضیهٔ مسجدشاه ۱۴۹
 قورخانه ۱۶۰
 قوللر آقاسی ۲۲۴
 قوه / قوای عامله ۲۰، ۶۲، ۸۱
 قوهٔ مجریه / اجرائیه ۶۴، ۶۵، ۱۰۸، ۱۰۹
 قوهٔ مقننه (ی کمیته مجازات) ۲۰
 قیام خیابانی ۲۵۲، ۲۵۴

فوائد عامه ۲۱۹، ۲۲۱	۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۵ - ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۵
کشور ۲۲۲، ۲۲۹	۱۹۷ - ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶
مالیه ۱۲۵، ۱۷۹، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۶	۲۲۷، ۲۵۰
وطن ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۴۸، ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۶۳	نهضت جنگل ۲۲۱
۶۶، ۶۸، ۷۲، ۷۳ - ۷۵، ۸۱، ۹۷، ۹۸، ۱۰۴	وزارت امور خارجه ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۴۷
۱۰۷، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۹۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶	انطباعات ۲۸
۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲	داخله ۲۸، ۲۹، ۳۶، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۵۹
هیئت انتقام ۵۷، ۹۹	۸۲، ۸۳، ۸۶، ۱۰۱، ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۸۲
هیئت عالی کمیته ۱۳۷، ۱۴۵	۲۱۸
هیئت کمیته ۱۴۵	دادگستری ۲۲۹
هیئت مدیره (ی کمیته) ۶۹	دربار ۲۱۹
	عدلیه ۲۱۹، ۲۲۱

۴. اصطلاحات سیاسی و مدنی

بیطرفی (ایران) ۱۸۰	استبداد ۴۴، ۸۱
بیگانه پرستی ۷۷، ۹۹	استعمار طلب ۶۷
تأمین ۱۴۵، ۲۲۲، ۲۲۴	استقلال ۵۶، ۹۸، ۱۸۰، ۲۵۰
تبلیغات ۵۳، ۹۳	اسکناس ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳
تحصن ۲۴۹	اطلاعیه ۲۴
توپ ۱۸۹	اعتصاب ۱۸۹
توپ ظهر ۵۲، ۹۱	اعدام ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۸۰، ۲۵۰
توقیف ۱۹۳	اعلامیه ۲۲، ۷۰، ۷۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۲۱۷، ۲۵۲
توقیف روزنامه‌ها ۲۴۸	افکار عامه ۳۴، ۲۳۷
تیرباران ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۷۵	انگلیسی (وابسته به انگلیس) ۱۹، ۲۲۷
جاسوسی ۵۷، ۶۶ - ۶۹، ۹۹	برائت ۲۰۷
جلب ۱۹۳	بیان‌نامه ۱۴۸، ۲۳۴، ۲۳۶
جمهوریت ۱۳۱	بیانیه ۶۶، ۶۹، ۷۱، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴
حصبه ۱۲۷	۲۳۸، ۲۵۲

شطرنج ۱۹۹	حکم غیابی ۲۰۳
صدر (- کمیته) ۱۰۸، ۶۴، ۲۹	خوشنویسی ۲۸
عضو عمومی ۱۲۸، ۱۲۷	دبیرکل (کمیته مجازات) ۲۰
عید قربان ۱۶۴	دروازه‌بندی (طاق نصرت) ۱۹۹
غلبه خارجه ۱۷۳	دسایس معاویگی ۸- ۱۷۷
قباله‌نویسی ۲۸	روس‌گرایی ۲۲
قحطی ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۶ ح، ۲۱۷، ۲۴۷، ۲۴۸	زبان انگلیسی ۲۱۶، ۲۲۴
قومیت ۵۶، ۹۸	— ترکی ۴۶، ۸۳
مجسمه خیانت ۲۳۴	— روسی ۲۱۹
مرامنامه ۲۰	— عربی ۲۸
مشمشه (بیماری) ۱۳۶ ح	— فارسی ۲۵۲
منافق ۱۴۹	— فرانسه ۲۵۲، ۲۲۴، ۲۸
وطن فروش ۲۳۵	زنگ اخبار
وطن‌فروشی ۶۷، ۶۸	سگ نازی‌آباد ۱۳۸

۵. اصطلاحات و کلمات فرنگی

بانک ۱۵۳، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴	آتریاد همدان ۲۴۷
بانک انگلیس ۲۱۶	آجودانی (منصب) ۵۲
بانک شاهی ۲۴۶	آرشیو اسلام‌گشانه ۷۳، ۱۱۶، ۲۳۴
بانک طهران ۱۷۳	آژان / - ها ۵۰، ۸۹، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۶
بانکی ۲۱۶	۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۷۴
برونینگ (سلاح) ۱۹۰	آسپیران ۲۱
بریگاد قزاق ۱۹	آکتر تئاتر وطن‌فروشی ۶۸
بلشویکی ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱	آنگلو فیلی ۲۴۹
پروگرام ۶۸	اتومبیل ۱۹۹
پراخوت (؟) ۱۲۹	انتیکه چی ۱۲۶، ۱۷۹
پروتست ۲۱۰	انژکسیون ۱۵۷
پست / پستخانه ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۰۶	اولتیماتوم ۲۴۷

پست شهری ۷۰، ۱۱۲، ۱۹۴	— کرمانشاه ۵۹، ۱۰۲
پلتیک ۷۲، ۱۲۶، ۱۳۳، ۲۴۰، ۲۴۱	کاپیتانی ۲۲۹
پلیس پلیس تأمینات ۲۱ - ۲۳، ۲۵ - ۲۷، ۲۲۲، ۲۴۸، ۲۲۳	کاپیتولاسیون ۲۵۶
پلیس تأمینات ۲۱	کارت (ویزیت) ۵۹، ۱۰۱، ۱۹۸
پلیس جنوب ۲۴۷، ۲۵۱	کارت پستال ۲۰۴
تئاتر وطن‌فروشی ۶۸	کارت دعوت ۱۲۹
ترور ۱۴، ۱۹، ۲۰، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۸۰، ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۲۹	کالسگه ۲۱، ۱۸۲
تروریزم / تروریست / اعمال تروریزمی ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷	کلرا (بیماری) ۱۷۹
تلفن ۱۲۷، ۱۶۸، ۱۸۸، ۱۹۹ - ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۰	کلوب ۱۷۱
تلگراف ۲۰۷	کمیته جنگ ۲۱۵
تلگراف رمز ۱۲۵	کمیته دفاع ملی ۵۳، ۵۴، ۹۳، ۹۵
تلگرافخانه ۱۴۰	کمیته مجازات در بیشتر صفحه‌ها
توپ گروپ ۷۳، ۱۱۶	کمیساریای محمدیه ۲۱
تیفوس ۲۴۸	کمیساریای نظمیه ۳۱
دماگوزی ۲۰۵	کمیسری ۱۲۷
دمکراسی ۱۰۸، ۱۲۵	کمسیون ۱۳۹
دیپلماتی ۲۰۰	کمسیون اروپا ۱۸۵
دیپلماسی ۲۴۰	کمسیون جنگ مجاهدین ۲۰
راپورت ۳۱، ۱۳۵	کنترات ۱۳۳
رژیم بریتانیا ۱۸۹	کنترل ۲۳۶
رژیم روس ۲۴۰	کنفرانس صلح ۲۴۰، ۲۴۷
رُل اجنبی ۲۳۵	گراور ۴۴
رولوه [رولور] ۷۰، ۱۱۲	گروپ [دسته] ۶۰، ۱۰۳
ژاندارم ۱۹۵، ۲۴۸	لیدر ۲۴۷
ژاندارمری ۱۴۸، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۴۸، ۲۵۶	لیره ۵۵، ۹۶
ژاندارمه ۱۵۱	مانیفست (اول) ۲۳
شارلاتان ۶۹، ۷۱، ۱۱۱، ۱۱۳	مانیفست دوم ۲۳۳ - ۲۳۴
شانناژ ۶۹، ۱۱۱	مانیفست سوم ۲۳۴ - ۲۳۶
فرونٹ ۱۹۱، ۱۹۲	مرفین ۱۵۷
— جنگ ۱۹۰	مقصر پلتیکی ۲۱۰
	واگون ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹

۶. نامجایها

ایوان کیف [-کی] ۱۵۶	آذربایجان ۱۶۴، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۵
بادکوبه ۲۸، ۴۳، ۷۹، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۳، ۲۲۹	۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۶
۲۵۱	آزادستان ۲۵۲
بازار (تهران) ۲۴، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۲	آسیاب بخار ۱۶۵
۱۷۸، ۱۸۹، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۴۶	آلمان ۵۳، ۵۴، ۹۳، ۹۵، ۲۴۵، ۲۵۰
بازار آهنگرها ۱۲۸	آمریکا ۲۵۲
بازار حلبی سازها ۲۳، ۷۱، ۱۱۳	آمل ۱۹۵
باغ شاه ۲۷، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۹۹، ۲۲۸	آهوان ۱۶۶
باغ فردوس ۱۳۸	اتریش ۲۲۲، ۲۲۳ ← اطریش
باغ وزیر ۵۹، ۱۰۱	ارداق (قزوین) ۲۲۸
باغ یوسف آباد ۱۶۷، ۱۷۵	ارمنستان ۲۵۶
بجنورد ۲۱۹	اروپا ۷۴ ح، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۵۱
برلن / برلین ۱۸۶، ۱۹۶	استانبول ۲۵۱
بروجرد ۱۴۷	استرآباد ۱۵۵، ۱۷۲، ۲۴۱
بریتانیا ۱۵۲، ۲۴۵	استکهلم ۲۲۳
بریطانی ۵۴، ۹۵	اسلامبول ۱۷۲، ۲۲۹
بغداد ۱۳۳، ۲۴۵	اطاق / اطاقهای بادگیر ۱۴۳، ۱۶۶
بلژیک ۲۲۱، ۲۲۸	اُغلان تپه ۱۷۳
بلوچستان ۲۱۹	امامزاده عبدالله ۳۹، ۱۵۸، ۱۶۰
بندرانزلی ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۳	انبار ۱۸۲
بوشهر ۲۲۴	انبار غله ۲۰، ۲۱، ۵۷، ۵۸، ۶۸، ۹۹، ۱۰۰، ۲۱۶
بهشت ۱۸۳	۲۴۵
بیروت ۲۲۶	انگلیس / انگلستان ۱۴، ۲۰ ح، ۵۳، ۵۴، ۷۵ ح،
بین النهرین ۲۴۵، ۲۵۶	۹۴، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۹۷، ۲۲۰، ۲۲۴
پاچنار ۱۵۷	۲۲۷، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۰ - ۲۵۲
طاق ۲۴۷	اورمیه ۲۴۶
پطرزبورگ ۲۱۹	ایران در بیشتر صفحه‌ها
	ایروان ۲۱۵

۲۲۵، ۲۲۴، ۲۱۹، ۱۸۷	پطروگراد ۲۴۵
خرمشهر ۲۵۲	تبریز ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۲
خلخال ۲۲۷	۲۵۴ -
خیابان آرامنه ۱۴۱	تجریش ۷۱، ۱۱۳، ۲۰۶
خیابان امیریه ۲۴	ترکیه ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۵، ۲۴۷
خیابان دروازه باغ شاه ۱۹۹	توپخانه (میدان) ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۲،
خیابان قوام السلطنه ۲۲	۱۷۰، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۳،
خیابان مریضخانه ۱۶۱	۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۷، ۲۴۸، ۲۵۰
خیابان ناصریه ۲۸، ۴۴، ۸۰، ۱۷۲، ۱۸۹	تهران ۱۴، ۱۹، ۲۰ ح، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۹، ۴۳،
دارالکتابه ۲۸، ۴۴، ۸۰	۲۱۵ - ۲۱۷، ۲۱۹ - ۲۲۴، ۲۲۲ - ۲۲۴، ۲۲۸،
دامغان ۲۵۶	۲۲۹، ۲۴۶ - ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۵ ← طهران
دروازه شاهزاده عبدالعظیم ۵۸، ۱۰۰	جلفا ۲۵۰
دروازه طهران ۱۶۵	جندق ۱۵۵
دماوند ۱۹۵	جنگل (گیلان) ۲۶، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۶۴
راه آهن شاه عبدالعظیم ۲۱، ۵۸، ۱۰۰	جوین ۲۱۹
رشت ۱۳۳، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۹، ۲۱۵، ۲۲۳	جهنم ۱۸۳
۲۲۹، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۴	چاله حصار ۱۳۵
رودخانه شاهرود ۷۴، ۱۱۷	چنبرین ۱۷۳
روس / روسیه ۱۴، ۲۰ ح، ۲۶، ۲۸، ۴۳، ۴۴، ۵۳	چهارراه حسن آباد ۲۰۸
- ۵۶، ۵۹، ۷۹، ۸۱، ۹۴، ۹۶، ۲۲۰، ۲۲۵	چهارراه سیدعلی ۱۶۵
۲۲۸، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۱	چهارراه مسجد جامع ۲۴
زنجان ۱۷۰، ۱۷۳، ۲۰۷، ۲۲۶	حسن آباد (تهران) ۲۲، ۱۶۰
ژاپن ۲۲۸	حضرت عبدالعظیم ۱۳۷، ۱۸۵، ۲۴۹
سبزه میدان ۱۲۸	حمام حاج عبدالصمد ۱۹۷
سلماس ۲۱۵	حمام حاج محمدحسن ۱۹۶
سلیمانیه ۱۷۵	حوض بزرگ ۱۳۴
سمنان ۲۷، ۱۴۷، ۱۵۵، ۲۱۵، ۲۵۶	حیاط بادگیر ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۷
سنندج ۲۴۷	حیاط دربار ۱۶۵
سوئد ۲۲۳	حیاط گلستان ۱۴۳
سیستان ۲۱۶	خراسان ۲۱، ۴۳، ۸۰، ۱۴۰، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۸۶،

- سیسیل ۲۲۲
سینک ۱۴۷
شامات ۲۵۶
شاه‌آباد تهران ۲۵۵
شاهرود ۱۵۵
شاهزاده عبدالعظیم ۱۸۵
شمس‌العماره ۱۳۸، ۱۶۸، ۲۰۷
شمس‌العماره تبریز ۲۵۳
شمیران ۷۱، ۱۱۳، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۶
شوروی ۲۲۱، ۲۵۶ ← روسیه
شهری ۳۹
شیراز ۲۰۳، ۲۱۶، ۲۴۸
صاحبقرانیه ۷۱، ۱۱۳
طهران ۴۳، ۴۴، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۸، ۷۰، ۷۳، ۸۰، ۸۱، ۹۶، ۹۹، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۳۹، ۲۴۱ ← تهران
عالی قاپوی تبریز ۲۵۳
عتبات ۴۳، ۷۹
عثمانی ۱۷۲، ۲۵۶
عشق‌آباد ۲۱۹
غار و فشافویه ۲۱۶
غسالخانه حسن‌آباد ۱۶۰
فارس ۲۹، ۲۲۸، ۲۴۸، ۲۴۹
فرات ۱۷۶
فرانسه ۵۴، ۹۵
فرمانیه ۷۱، ۱۱۳
فرنگ ۱۹۹، ۲۲۲
قافلان کوه ۱۳۳
قزوین ۲۸، ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۷۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۲، ۱۱۷، ۱۳۳، ۱۷۹، ۱۸۶، ۲۰۴، ۲۲۳، ۲۲۸
قصر / قصر شیرین ۵۴، ۹۵، ۲۴۷
قصر فرح‌آباد ۲۵۵
قفقاز ۲۶، ۲۵۶
قلهک ۱۵۲، ۲۲۶
قم ۵۳، ۵۴، ۹۳، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۵۶
کازرون ۲۴۸
کاشان ۲۵۱، ۲۵۶
کاظمین ۲۸، ۴۳، ۷۹
کامرانیه ۷۱، ۱۱۳
کتابخانه مرکزی ۳۴ ح
کریلا ۲۸، ۴۳، ۷۹، ۸۰، ۲۵۲
کرج ۲۵۵
کردستان ۱۷۷، ۱۸۲
کرمان ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۸
کرمانشاه / کرمانشاهان ۵۴، ۵۵، ۹۵، ۲۴۵، ۲۴۸
کلات / کلات نادری ۲۷، ۱۶۶
کلیسای آرامنه ۲۱
کمره ۱۳۶، ۱۷۶، ۱۸۷، ۲۰۳
گار راه آهن ۵۸، ۱۰۰
گذر وزیر دفتر ۲۰۸
گرجستان ۲۵۶
گروس ۱۷۰، ۲۰۸
گلوبندک ۱۳۲
گنبد قابوس ۱۷۲
گیلان ۲۱۵، ۲۱۹ - ۲۲۱، ۲۵۰
لاله‌زار (خیابان) ۱۶۵، ۱۶۸
لندن ۱۴۷، ۱۷۷، ۱۸۹

ناپل ۲۲۲	مازندران ۲۶، ۱۲۹، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۹۵، ۲۰۱،
نازی آباد ۱۳۸	۲۱۸
نجف ۲۵۲	محمودآباد ۱۹۵
نراق ۱۹۷	مریضخانه احمدی ۱۲۶
نصیرآباد کرج ۱۸۲	مسجد جمعه ۲۴، ۷۱، ۱۱۳
نقاره خانه ۱۸۵	مسجدشاه ۲۴، ۷۱، ۱۱۳، ۱۴۹
نهاوند ۵۹، ۱۰۲	مسجد شیخ ۱۸۴
نیشابور ۲۱۹	مسکو ۲۲۰
ولی آباد ۲۶، ۲۲۹	مشهد ۲۷، ۱۶۰، ۱۸۴، ۲۱۵، ۲۲۳
وین ۲۲۳	مقصودآباد ۱۶۵
همدان ۱۳۳، ۲۰۷، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۵	مکه ۴۳، ۸۰
هندوستان ۲۳۸	منجیل ۲۵۴
یزد ۲۱۶، ۲۴۱	میانج ۱۷۳
یونان ۷۲، ۱۱۴، ۱۵۹، ۲۳۳	

۷. کتاب و نشریه

صلاح امروزه ۱۲۸ ح	ایران (روزنامه) ۱۲۵، ۲۴۵
طلوع (روزنامه) ۲۲۴	ایران نوبهار (روزنامه) ۱۵۲
عصر جدید (هفته نامه) ۲۲، ۶۵، ۱۰۹، ۲۲۵،	حقایق الاخبار ۲۱۶
۲۴۶	ذه نیواستیت من (مجله) ۵۴، ۹۴
عناصر الحوادث ۱۶۸	رعد (روزنامه) ۲۴۵، ۲۵۶
قرآن ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۷۸، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۹	روزنامه خاطرات (کمره ای) ۱۴، ۱۲۱
نوبهار (مجله) ۲۴۲	روزنامه خاطرات سیدمحمد کمره ای ۷۴ ح
وطن (روزنامه) ۲۰۳	روزنامه مظفری ۲۲۴
	زندگی و آثار عمادالکتاب ۳۰ ح، ۳۴ ح
	شاهنامه فردوسی ۲۹، ۳۷، ۴۴، ۸۱

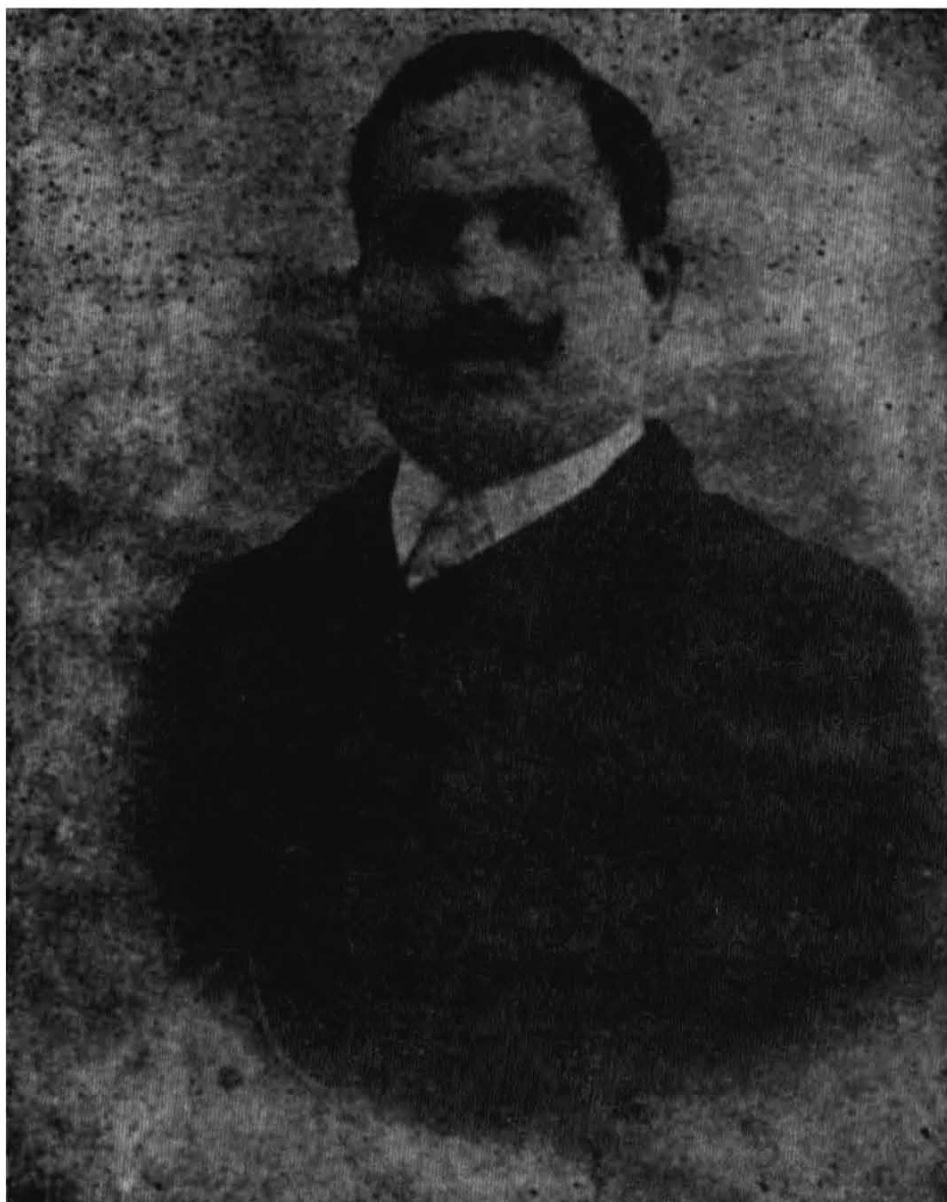
۸
تصاویر



وثوق الدوله



۲. میرزا ابراهیم خان منشی زاده



۳. اسدالله خان ابوالفتح زاده



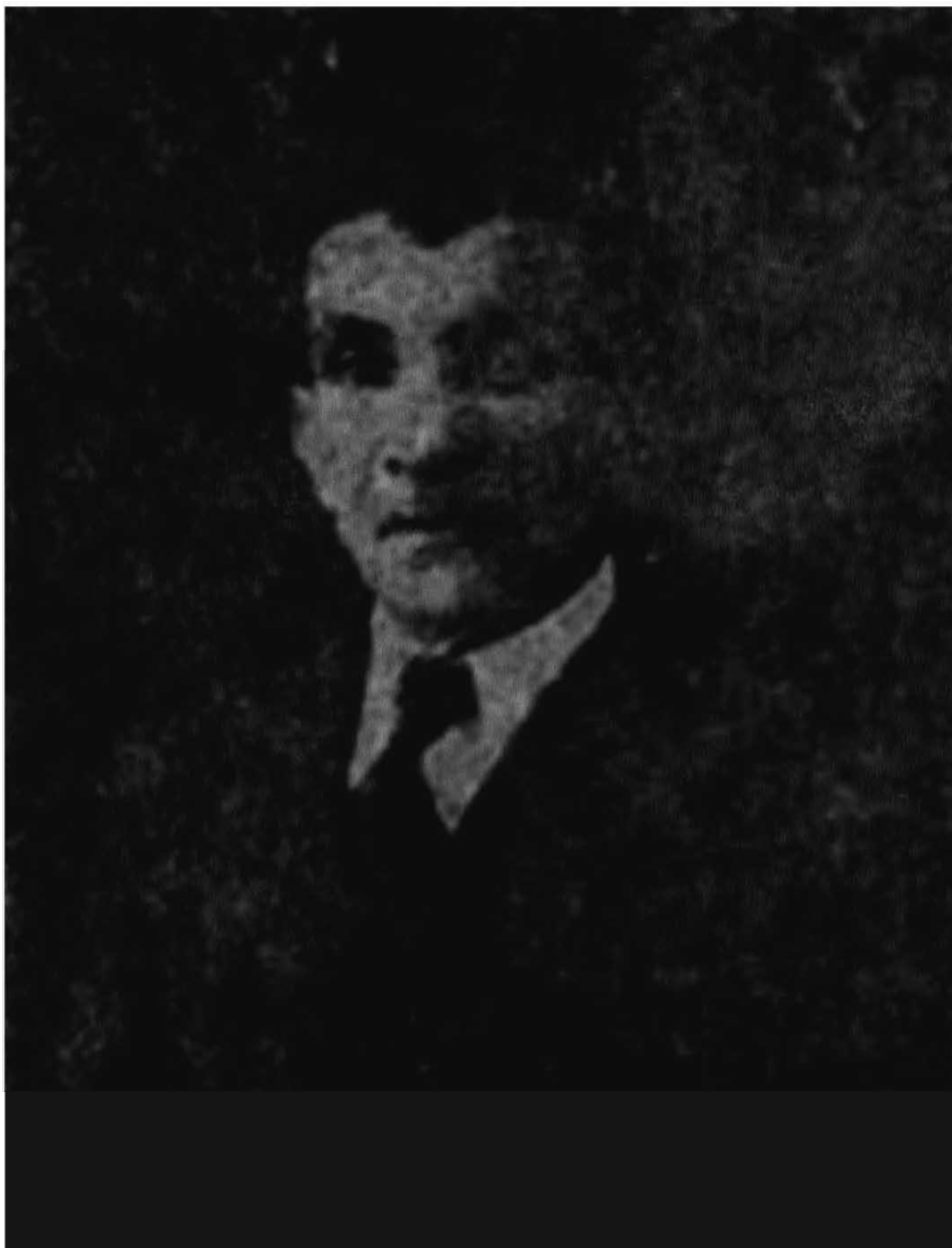
٤. محمد نظر خان مشكوة الممالك



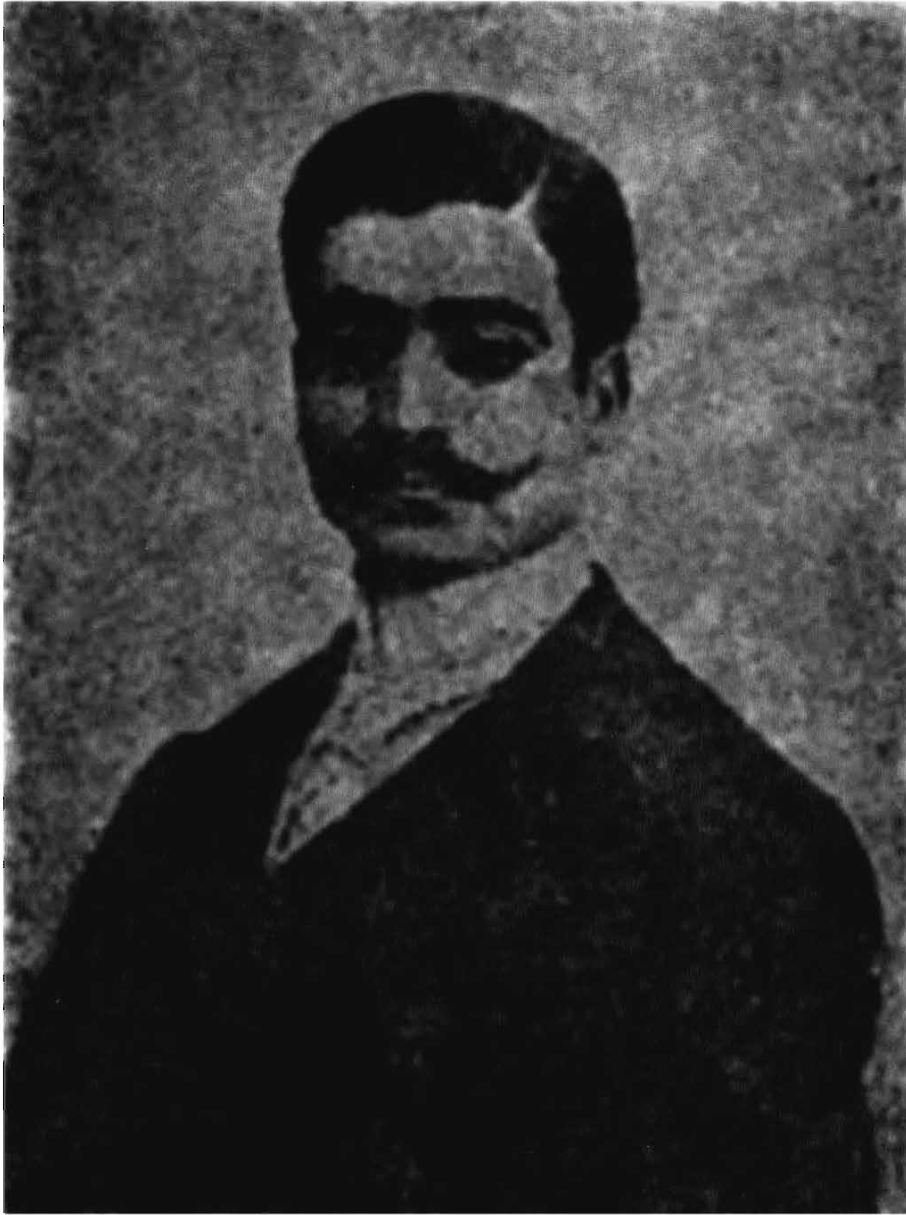
۵. میرزماحسن مجتهد



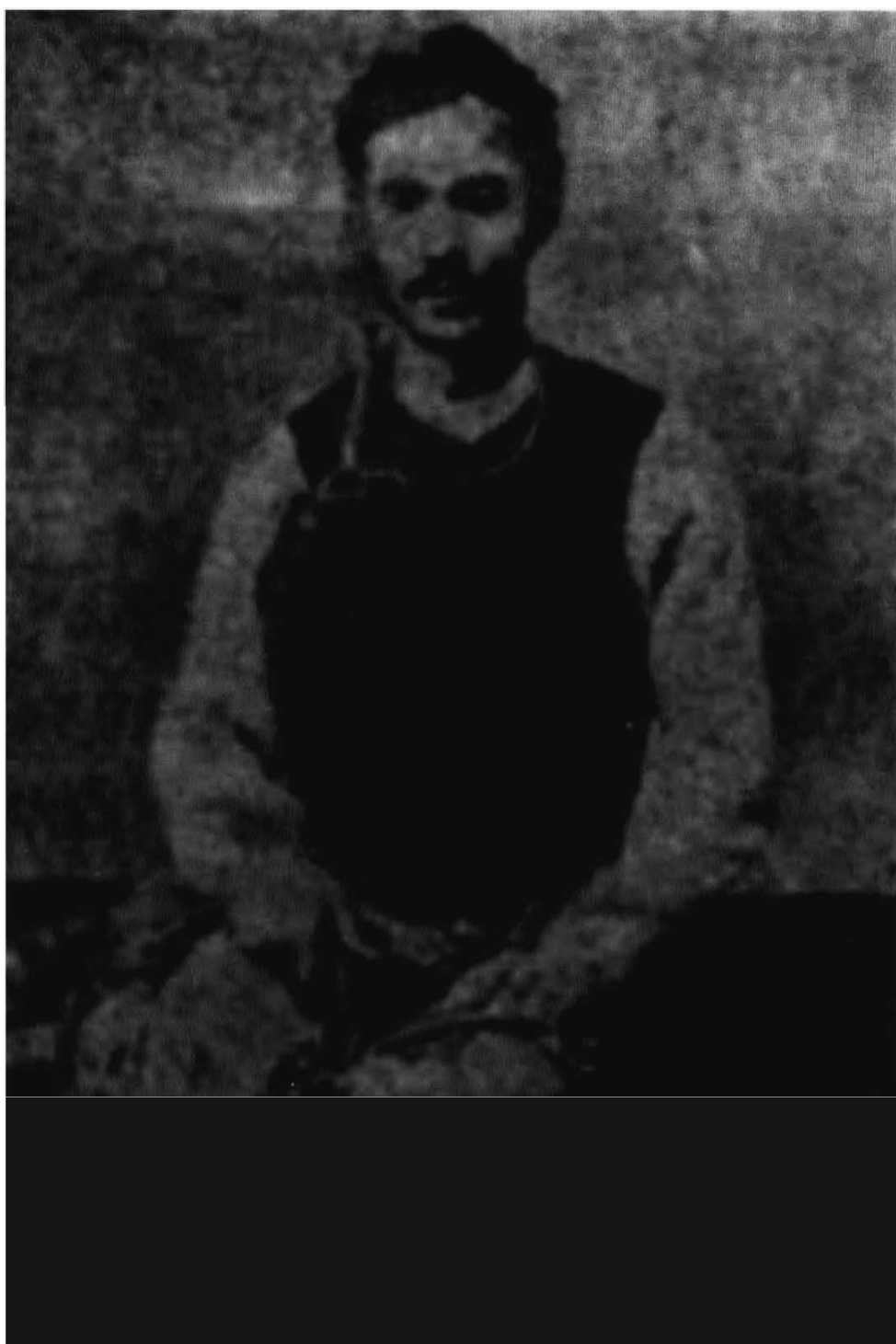
۶. بهادر السلطنه



۷. میرزا علی اکبر ارداقی



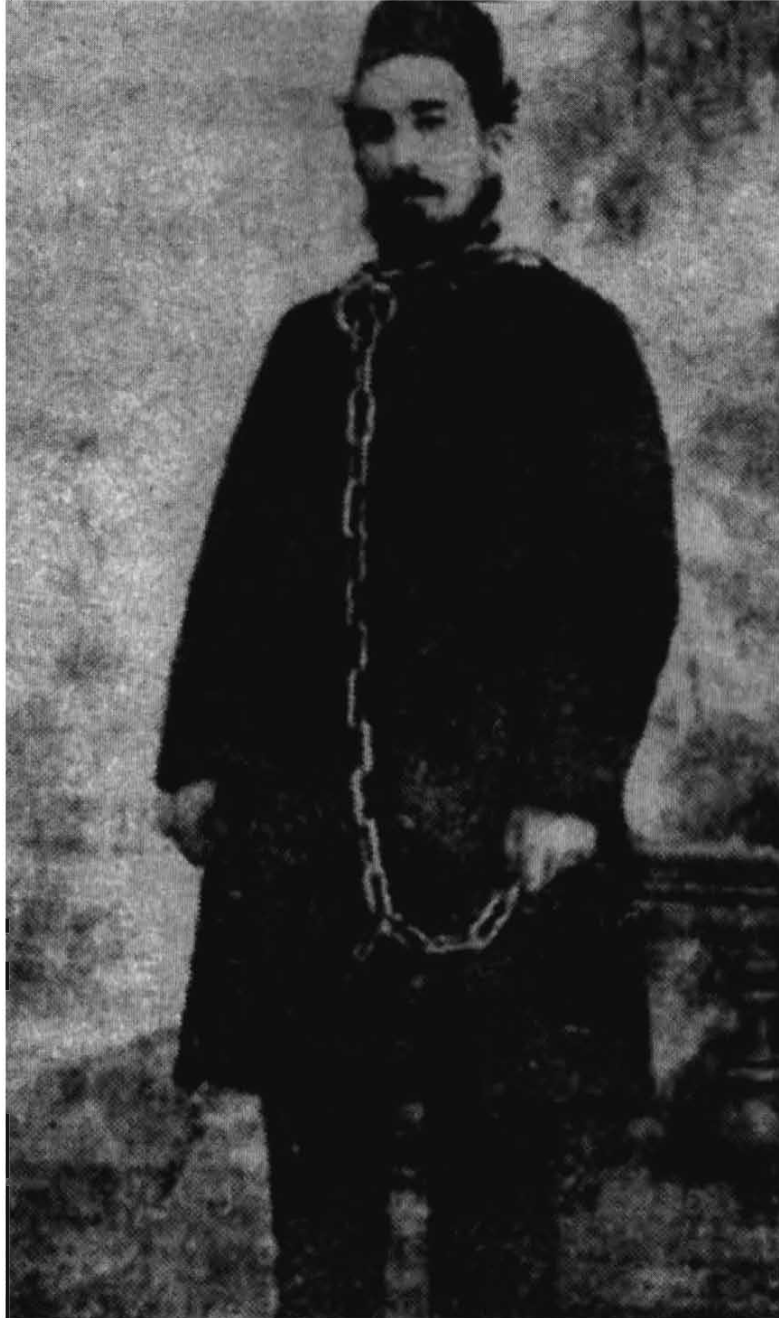
۸. متین السلطنه



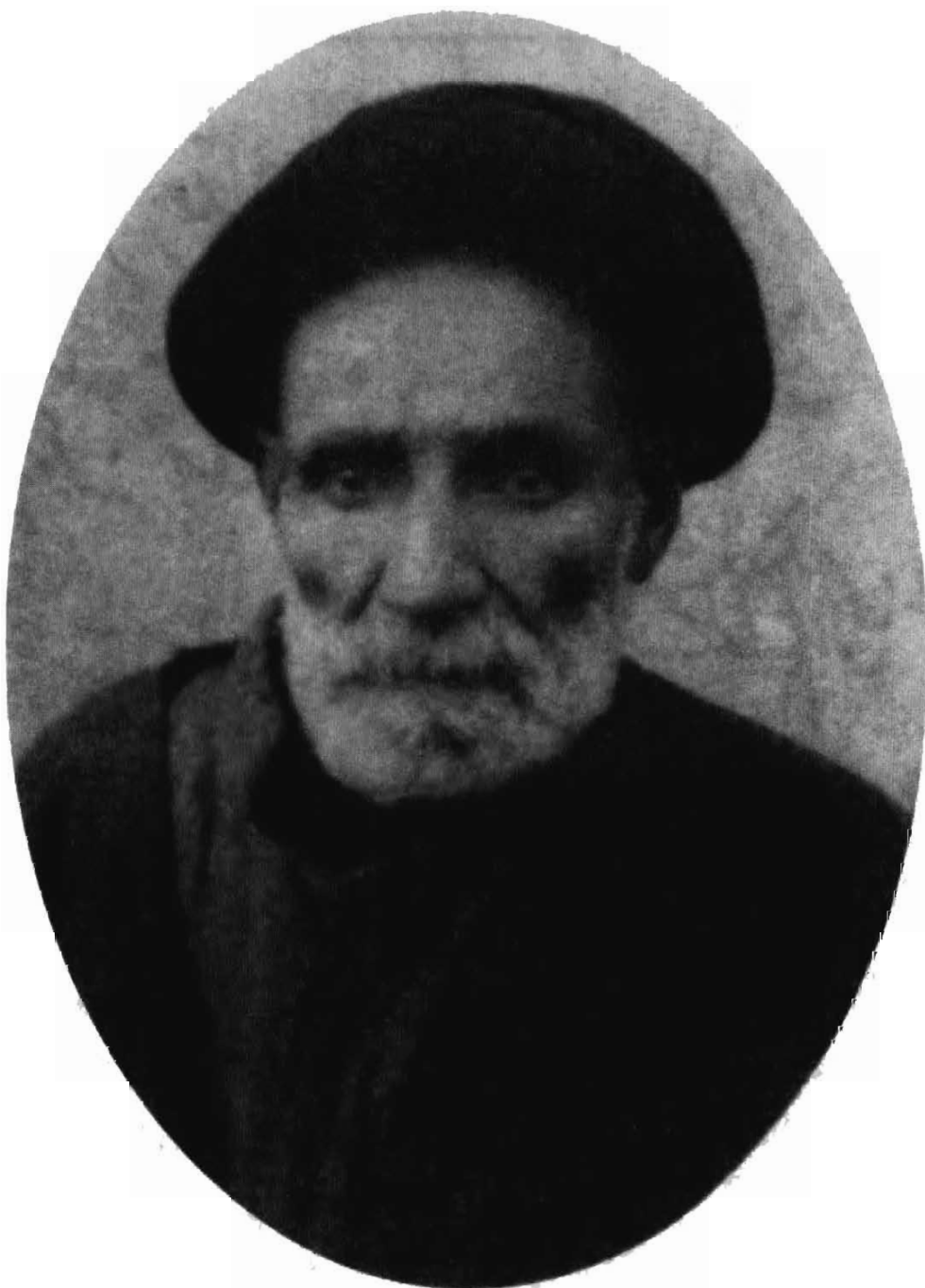
۹. کریم دوانگر



۱۰. وستداهل



۱۱. حسین لله



۱۲. سید محمد کمره‌ای

